اسپرانتو؛
دموکراسی در عرصه‌ی زبان

پیام سبزاندیشان ۸

فصل‌نامه‌ی فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو   شماره ۱۳ و ۱۴ سال چهارم پاییز و زمستان ۱۳۸۴
قیمت: ۷۰۰۰ ریال

گزارش کنگره اسپرانتو در لیتوانی



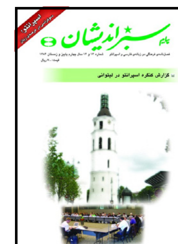
فهرست مطالب بخش فارسی :

معرفی مطالب بخش اسپرانتوی این شماره

به نام خداوند جان و خرد

پیام سبزاندیشان

فصل‌نامه‌ی پژوهشی- فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو
سال چهارم شماره ۱۳و ۱۴ پاییز/زمستان ۱۳۸۴
شماره استاندارد بین‌المللی: ISSN ۱۷۲۸-٦۱۷٤
تاریخ انتشار نخستین شماره: پاییز ۱۳۸۱
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فریبا نوری مجد
سردبیر: محمدرضا ترابی



همکاران تحریریه‌ی این شماره:
حمزه شفیعی
م. فهمی
زهرا کریمی
کیهان صیادپور
اسد محبوب
رازن ماناندهار(نپال)
احمدرضا ممدوحی
بهجت ممدوحی
مرتضی میرباقیان

گرافیست: بابک ترابی
امور چاپ: رضا حاجی‌حسنلو
حروفچینی: سبزاندیشان
چاپ و صحافی: آرویج ۷۵۰۰۰٦۵

نشانی‌ها:
تهران، صندوق پستی ۱۸۴- ۱۷۷۶۵
تلفن: ۸۸۳۴۸۹۲۹
پایگاه اینترنتی: www.sabzandishan.com
پست الکترونیک: info@sabzandishan.com

خیابان انقلاب - بین مفتح و بهار - خیابان خاقانی کوچه علیزاده پلاک ۳۳

یک چند *این مثنوی تاخیر شد*

علی رغم خواست ما این شماره‌ی مجله با تاخیری بیش از معمول به چاپ می‌رسد که گرچه ناخوشایند است اما واقعیتی گریز ناپذیر است.

در این جا بنای آن نداریم تا از مشکلات چاپ، آن هم چاپ یک مجله‌ی تخصصی و صد درصد "تولیدی" در جغرافیای ایران زمین سخن بگوییم، اما همین قدر گفته باشیم که جابه‌جایی دفتر مجله در این تاخیر بی‌تاثیر نبوده است.

در هر حال، بودن به از نبودن است خاصه در بهار!

به پایان چهارمین سال انتشار خود نزدیک می‌شویم. در چهار سال گذشته کوشیدیم تا با روشن نگاه داشتن این شمعِ اسپرانتو، فرهنگ ایرانی را به دنیای اسپرانتو - در حد توان خود- معرفی کنیم و بکوشیم که اسپرانتو را نیز به ایرانیان آن چنان که شایسته است معرفی کنیم.

خود را وام دار یارانی می دانیم که از ابتدا با مهربانی‌های خود ما را تشویق کردند و همراهی‌مان کردند تا همچنان این مجله منتشر شود و سندی باشد بر فعالیت‌های فرهنگی اسپرانتوانان این مرز و بوم.

از مطالب خواندنی این شماره مقاله ی ارباب حلقه ها است که به بررسی جِی. آر. آر. تالکین، زبان شناس، زبان‌دان و زبان‌ساز انگلیسی می‌پردازد. مقاله‌ی گزیده‌ای از لوموند دیپلماتیک درباره‌ی ضرورت چند زبانه بودن در جهان معاصر و دو گزارش از نودمین کنگره ی جهانی اسپرانتو که در شهر ویلنوس پایتخت لیتوانی برگزار شد و مقاله‌ای از امبرتو اکو درباره‌ی جستجو برای زبان کامل، از جمله مطالب بخش فارسی این شماره از مجله هستند که امید است مورد پسند و استفاده قرار گیرند.

پیام دبیر کل یونسکو به نودمین کنگره جهانی اسپرانتو

بسیار خوشوقتم این پیام را به نودمین کنگره جهانی اسپرانتو ، که تصمیم گرفته است یکصمین سالگردش را با شعار "ارتباط بین فرهنگی" مشخص و نشانه‌گذاری کند ارسال نمایم.

سازمان جهانی اسپرانتو و سازمان‌های منطقه ای وابسته به آن اکنون با یونسکو مشترکاً **۵۰** سال همکاری پرثمر در اهداف فرهنگی و تنوع زبانی دارند. ضمناً، از سال **۱۹۹۷** این سازمان غیردولتی همکاری های اجرائی با یونسکو دارد، بطوریکه شاهدی بر اهمیتی است که این سازمان به چنین همکاری‌هایی می‌دهد.

اسپرانتو همانطور که می‌دانیم، زبانی طرح‌ریزی شده است که تسهیل ارتباطات بین انسان‌ها با زبان‌های متفاوت در سراسر جهان را هدف خود می‌داند. این پیشنهاد برای ارتباطات بین فرهنگی، که برای همگان گسترده است، کاملاً امروزی بوده و ما را به رویای تفاهم بین‌المللی بازمی‌گرداند، که در رابطه با زبان مشترک، وحدت‌بخش و صلح‌آمیز است.

یقیناً بایستی از آرزوی شما برای تسهیل و پیشبرد ارزش‌ها و بنیان‌های تنوع فرهنگی و زبانی، که کاملاً با **"اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی"** مصوب در کنفرانس عمومی یونسکو در سال **۲۰۰۱** همخوانی دارد، خشنود باشیم.

در واقع، اسپرانتو که اهدافی جهانی و بین‌المللی دارد، ابزاری منحصر به فرد برای اتصال فرهنگ‌ها و زبان‌ها است. یونسکو به سهم خود تلاش می کند که غنای فرهنگی جهان، که نشان‌دهنده تنوع هویت‌های درونی جوامع متنوع است، تنوع گفتمان نوسازی شده آن را منعکس نماید.

به مناسبت صدساله شدن کنگره جهانی اسپرانتو، از شرکت‌کنندگان کنگره دعوت می کنم که با سازمان جهانی اسپرانتو و یونسکو برای پیشبرد پلورالیسم تلاش کنند که نتیجه آن تبادلات و خلاقیتی است که به تبادلات فرهنگی کمک خواهد کرد و همزیستی مشترک افراد و گروه‌ها را با هویت‌های فرهنگی متفاوت یاری می‌رساند.

من از کنگره جهانی اسپرانتو تشکر می‌کنم که به ما امکان داده است تا به آن ملحق شده و برای شما کنگره بسیار خوبی را آرزو دارم.

کوئی‌چیرو ماتسوورا

دبیر کل یونسکو

یک نماینده‌ی اسپرانتیست دیگر

در پارلمان اروپا

این اسپرانتودان قدیمی، در طول چهار سال، از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۰ وزیر امور خارجه‌ی لهستان نیز بوده است.

در شماره‌ی ۸ پیام سبزاندیشان (صفحه‌ی ۱۵) با خانم مارگارتا هاندزلیک (Malgorzata Handzlik)، اسپرانتودان لهستانیِ عضو پارلمان اروپا، آشنا شدیم. در این شماره نیز با شخصیت دیگری، به‌نام پروفسور برونیسلاو گِرِمِک (Bronislaw Geremek) آشنا می‌شویم، که ایشان نیز اسپرانتودانی از کشور لهستان ـ زادگاه زبان اسپرانتو و مولف آن دکتر زامنهوف ـ هستند و به‌عنوان نماینده‌ی پارلمان اروپا انتخاب شده‌اند.

در روز ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۴ رادیو لهستان، در برنامه‌ی "اسپرانتو اِکسپرِسو" برای نخستین بار ترجمه‌ی مصاحبه‌ی پروفسور گِرِمِک، عضو پارلمان اروپا را پخش کرد. ایشان در رادیو بی اِلسکو (Radio Bielsko) اظهار داشتند که خیلی خوب است که در اتحادیه‌ی اروپا "در درجه ی اول به اسپرانتو صحبت شود، نه به زبان انگلیسی". وی هم‌چنین اضافه کرد که سال‌ها پیش زبان بین‌المللیِ اسپرانتو را فراگرفته است:

"من حقیقتاً ترجیح می‌دهم که در اتحادیه ی اروپا مردم در درجه‌ی اول به اسپرانتو صحبت کنند نه به انگلیسی، من هم‌اکنون قدری مسن هستم و حدود نیم‌قرن پیش شروع به‌یادگیریِ این زبان ـ که زبان شگفت‌انگیزی است و توسط فردی لهستانی آفریده شده ـ کردم. اگر از همان زمان از این زبان استفاده می‌شد، مطمئناً امروز دیگر اصل برابری حاکم بود، چرا که در حال حاضر من مجبور هستم که زبان انگلیسی را یاد بگیرم، در حالی‌که انگلیسی‌ها نباید زبان لهستانی را بیاموزند. ولی موقعیت همین‌طور است که هست، و باید آن‌را پذیرفت. فرانسوی‌ها فکر می‌کردند که زبان فرانسوی در اتحادیه‌ی اروپا استفاده شود، اما زبان اتحادیه، زبان فنیِ اتحادیه، دارد زبان انگلیسی می‌شود."



پس از آن‌که پروفسور برونیسلاو گِرِمِک در سال ۱۹۵۰ به حزب متحد لهستان پیوست، از سال ۱۹۸۹



نماینده‌ی سِیمو (Sejmo)، بخشی از پارلمان لهستان گردید، و از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۰ نیز وزیر امور خارجه ی کشورش بود. علاوه بر این، آقای گِرِمِک وظایف مهم و سنگین دیگری را نیز متعهد شد، مثل: ریاست اتحادیه ی آزادی (۲۰۰۱-۲۰۰۰)، عضویت در هیئت قانون‌گذاریِ اروپا در سِیمو (۲۰۰۱-۲۰۰۰)، عضویت در شوراهای پارلمانی و غیره.

پروفسور برانیسلاو گِرِمِک در مجامع دانش‌گاهی و آکادمیک نیز شخصیتی برجسته به‌شمار می‌رود، به‌عنوان مثال، وی استاد دانش‌گاه ورشو و کالج فرانسه بوده، و در فرهنگستان اروپا، انجمن تاریخ لهستان، انجمن فرهنگی اروپا، باشگاه پِن (PEN)که انجمن جهانی نویسندگان است، فرهنگستان قرون وسطی اروپا، ۱۹۹۹ نیز است.

پروفسور گرمیک کتاب‌های زیادی نیز تالیف کرده‌است. در بین تألیفات اخیر ایشان، گفت گوی برونیسلاو گِرِمِک با جِی سی ویدال (مادرید ۱۹۹۷)، علایق مشترک (پاریس ۱۹۹۳)، و مردم سالاری در

در مصاحبه با خانم باربارا پی‌اِتْرزاک (Barbara Pietrzak) سردبیر و مجریِ رادیویِ اسپرانتوزبانِ لهستان در ۱۰ ژانویه‌ی ۲۰۰۳:

... به‌عنوان وزیر امور خارجه‌ی لهستان، تا جایی‌که توانستم از اسپرانتو پشتیبانی کردم. الان نیز خیلی مایل هستم که اسپرانتو توسط مقامات لهستانی مورد حمایت و پشتیبانی قرار بگیرد ...

فرهنگستان جهانی فرهنگ‌ها و انجمن سلطنتی تاریخ، عضو است. ایشان چندین دانش‌نامه‌ی افتخاری نیز دریافت کرده‌اند، از جمله از دانش‌گاه کیو یو اِی (QUA)در مونترآل کانادا، دانش‌گاه مارک بلاچ در استراسبورگ، دانش‌گاه واسِدا در ژاپن و دانش گاه کُلُمبیا در آمریکا. نشان‌ها و جوایزی که گِرِمِک تاکنون به‌دست آورده شامل نشان صلیب بزرگ لِئوپولد دوم از بلژیک، جایزه‌ی بین‌المللی سیاست سوربُن پاریس در سال ۲۰۰۰، جایزه‌ی شهروندی اروپا و گروه ELDR در پارلمان اروپا در سال

اروپا (همراه با آر داهِرنْدورف و اِف فورِت، رُم ۱۹۹۳) به‌چشم می‌خورد.

بنابر اظهارات پروفسور گِرِمِک در مصاحبه ی فوق‌الذکر، ایشان همراه با خانم مارگارتا هاندزلیک از رسمیت اسپرانتو در پارلمان اروپا پشتیبانی خواهند کرد.

مترجم: بهجت ممدوحی

منبع: http://ĝangalo.com/esperanto/20.html

ارباب حلقه‌ها و اسپرانتو

جِی. آر. آر. تالکین، خالقِ مجموعه‌کتاب‌های ارباب حلقه‌ها از اسپرانتو می‌گوید.

در شماره‌ی ۱۰ پیام سبزاندیشان (سال سوم، زمستان ۱۳۸۳، ص ۷-۴) با اومبِرتو اِکو، فیلسوف، نشانه‌شناس و نویسنده‌ی مشهور ایتالیـایـی، آشنا شدیم و نظرات او را در باره‌ی مشکل زبان بین‌المللی و اسپرانتو خواندیم. در این شماره با جِی. آر. آر. تالکین، زبان‌شناس، زبان‌دان و زبان ساز بزرگ انگلیسی – و خالق ارباب حلقه‌ها –آشنا می‌شویم و نظر او را درمورد زبان بین‌المللیِ اسپرانتو می‌خوانیم.

جِی. آر. آر. تالکین

جان رونالد روئل تالکین (۱۹۷۳-۱۸۹۲) زبان‌شناسِ تـاریـخـی (فیلولوگ)، زبان‌دان، زبان‌ساز و نویسنده‌ی شهیر انگلیسی (۲)، در کشور آفریقای جنوبی به‌دنیا آمد ولی در سه‌سالگی به‌همـراه مادر و برادرش به انگلستان باز گشت. شهرت تالکین بیشتـر از هر چیزی به‌خاطر کتاب‌های علمی-تخیلی‌اش است، بـه ویـژه کتاب ارباب حلقه‌ها (۳) که براساس آن، چندین فیلم سینمایی نیز ساخته شده است (۴). نکته‌ی بسیار قابل توجـه در مـورد تالکین– چنان‌که خودش گـفـتـه اسـت –ایـن اسـت کـه داستان‌هایش را به‌خاطر زبان‌هایِ ابداعی‌اش می‌نوشت! در واقع، **به احتمال قوی، تالکین تنها فرد در دنیا است که ۱۵ زبان ابداعی ساخته است!** وی می‌گوید که انگیزه‌ی اصلی اش از خلق دنیای تخیلیِ میان-زمین (۵) در کتاب‌هایش، آفـریـنـشِ جهانی بوده‌است که زبان‌های ساخته شده‌ی او در آن صحـبـت شود.

تالکینِ زبان‌دان

تالکین که استاد دانشگاه آکسفورد، و از دوستان نزدیک سی. اِس. لوئیس (۱۹۶۳-۱۸۹۸)، نویسنده‌ی مشهور دیگر انگلیسی(۶) - خالق اثر بسیار مشهور آلیس در سرزمینِ عجایب - بود، از کودکی مورد تشویق‌های مـادرش بـرای مـطـالـعـه کـردن، خوش‌نویسی، نقاشی و فراگیری زبان‌های دیگر قرار گرفته بـود. وی استعداد شگرفی در زبان‌آموزی از خود نشان داد. تالـکـیـن زبان‌های بسیار زیادی را فراگرفت، به‌عنوان نمونه: فرانسـوی را (که از آن متنفر بود)، اسپرانتو را (که در ۱۷ سالگی آموخت، و مورد علاقه‌اش بود)، گُتی را (که نفس‌اش را بـنـد مـی آورد)، ایتالیایی را (که برای همیشه آن‌را دوست داشت)، اسپانیایی را (که هیچ‌گاه از جذابیت اش برای او کاسته نشد)، گِیْلی را (که خیلی از آن بـدش می آمـد)، وِلزی را (کـه عاشقش بود)، و فنلاندی را (کـه او را سـرمـسـت می‌ساخت). دو زبانِ اخیر و زبان اسپرانتو، تاثیر زیـادی در طـراحـیِ زبـان هـای فراساخته‌ی او داشت.



تالکینِ زبان‌ساز

همان‌گونه که بسیاری از کسانی که عاشق گوش سـپـردن بـه نوای موسیقی‌اند، خود نیز تمایل به آهنگ‌سازی دارند، تالکیـن نیز که انسانی زبان‌دوست بود، شروع به ساختنِ زبان‌های خـود کرد. و بعدها در داستان‌های خود، دنیایی را برای زبان هـایـش به‌وجود آورد! معروف‌ترین زبان‌های تالکین به‌ترتیـب عـبـارت است از کِنْیا (Quenya) و سینداریـن (Sindarin). کِـنـیـا شباهت‌هایی با اسپرانتو نیز دارد (به‌عنوان مثال در مورد حـرف تعریف، افعالِ حرکتی و غیره).

الفباهای فراساخته‌ی تالکین

تالکین که زبان‌شناسی برجسته بود، برای زبان‌های خـود الفباهای ویژه‌ای نیز ساخت که شناخته‌شده‌ترینِ آن‌ها تِنگ وار (Tengwar) و سیرْت (Cirth) است. واژه‌ی Tengwar در زبانِ کِنیا به معنیِ حروف است. مهم‌ترین مشـخـصـه ی ایـن الفبای منطقی، وجودِ ارتباطی قوی بین شکلِ حـروف آن بـا صدایی است که واجد آن است. حروفِ این الفـبـا عـمـومـاً از







ارباب حلقه‌ها و دنیای میان‌زمینِ جی. آر. تالکین برای بسیاری از جهانیان آشنا و دوست‌داشتنی است، اما عده‌ی قلیلی از این امر اطلاع دارند که انگیزه‌ی اصلیِ تالکین از آفرینش این دنیای شگفت‌آور – در درجه‌ی اول - خلق جهانی بوده است که زبان‌های فراساخته‌ی او، که بالغ بر ۱۵ عدد است، در آن صحبت شود. با این وصف، زبانی که تالکین به‌عنوان زبان بین‌المللی به همه توصیه می‌کند، زبان اسپرانتو است (۱).

ترکیبِ دو شکل بنیادی ساخته می‌شود: خطی عمودی، که یا کوتاه است یا بلند، و یک یا دو قوسِ کوچک (که می تواند خطی زیر آن باشد، یا نباشد، و در سمتِ راست یا چپِ خط عمودی قرار می‌گیرد). از این الفبا برای نگارش زبان‌های دیگر نیز می‌توان بهره جست، چرا که علاوه بر وجودِ ارتباط قویِ بینِ شکل حروفِ آن با صداهای گوناگون، الفبایی فونِتیک یا آوایی است، یعنی هر صدا تنها با یک حرف نگاشته می‌شود، و هر حرف تنها یک صدا دارد – دقیقاً مانندِ الفبای زبان اسپرانتو که در آن مسئله‌ای تحت عنوان مشکل املاء یا هجی کردن و تلفظ یا ادای کلمات وجود ندارد و هر کسی پس از چند ساعت فراگیریِ الفبای آن قادر است تا بدون هرگونه اشتباهی هر کلمه را کاملاً صحیح بنویسد یا تلفظ کند. حُسنِ الفباهای ابداعی، مانند تِنگ‌وار نسبت به الفباهای زبان‌های سنتی و حتی الفباهای زبان‌های جدید، مانند اسپرانتو، که بر اساس یکی از الفباهای موجود و طبیعی است، عدمِ وابستگیِ آن‌ها به زبان، خط یا الفبای ملت یا قومِ به‌خصوصی است. ولی علت این‌که بسیاری از مبدعینِ زبان‌های فراساخته، مانند دکتر زامنهوف، خالق زبان اسپرانتو، تصمیم به بهره‌گیری – و البته منطقی‌ساختن و فونتیک‌کردن - الفباهای طبیعی مانند لاتین کردند، به‌احتمال قوی سهولت در امر چاپ و تلگراف های بین‌المللی بوده است. با این وصف هر زبانی، چه طبیعی و چه فراساخته، در هر برهه از تاریخ می‌تواند محملِ نوشتاریِ خود، یعنی الفبا یا خط خود را تغییر دهد. به‌عنوان نمونه زبان فارسی پیش از آن‌که به خط یا الفبای عربی نگاشته شود، با الفبای پهلوی نوشته می‌شد. در حال حاضر نیز زبان‌های بسیاری با دو یا چند الفبای گوناگون نوشته می‌شود، مانند زبان ژاپنی و چینی.

جالب این‌جاست که توجه تالکین به‌زبان‌ها در درجه ی اول نه به ساختارِ فنیِ آن یا "ریاضیاتِ زبان" (یعنی دستور زبان، قواعد، ارتباط آن با نحوه‌ی تفکر و غیره)، بلکه برعکس، به‌طورِ عمده به جنبه‌های زیباشناختی و هنریِ و در کل زیبائیِ آن، بوده است (مباحثی مانند ترکیبِ صداها، آهنگِ کلام و قابلیت‌های شعریِ زبان). به‌عنوان مثال به‌نظر تالکین، واژه ی وِلزیِ ویبرِن (wybren)، بسیار رساتر (و مناسب‌تر برای معنی آن، یعنی آسمان) از کلمه‌ی انگلیسیِ سْکای (sky) است.

آثار تالکین

آثار اصلیِ تالکین، جدا از اشعار و نوشته‌های فراوانی که در زمینهِ زبان‌شناسیِ تاریخی و اسطوره‌ها و افسانه‌های باستانی تالیف کرده، عبارت است از: هابیت یا آن‌جا و باز این‌جا (۷۳-۱۹۲۵)، اربابِ حلقه‌ها (۵۵-۱۹۵۴) که در سه جلدِ یارانِ حلقه، دو برجِ عظیم و بازگشتِ پادشاه منتشر شد، و سیلماریون (۱۹۷۳-۱۹۱۷) که پس از فوت‌اش توسط پسرش در سال ۱۹۷۳ منتشر گردید. تمامی این کتاب‌ها در مورد میان‌زمین و همراه با اطلاعات فراوانی در باره‌ی اقوام گوناگون ساکن آن، زبان‌ها، تاریخ، و ... حتی اسطوره‌های گوناگونِ ایشان است! ویلیام اُلد (-۱۹۲۴)، مترجم، نویسنده و شاعر شهیر اسپرانتودان، هر سه کتابِ ارباب حلقه‌ها را به زبان اسپرانتو ترجمه کرده است (۳)، که برخی از قسمت‌های آن از طریق

اینترنت نیز به‌رایگان قابل دست‌رسی است (۸).

نظر تالکین درباره‌ی اسپرانتو

مسلماً نظر شخصیتی مانند تالکین درباره ی مشکل زبان بین‌المللی و راه‌حل ایده‌آلِ آن، برای اسپرانتودانان یا کسانی که به‌فکر فراگیریِ یک زبان بین‌المللی مانند زبان اسپرانتو هستند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پس ببینیم نظر تالکین، این زبان شناس و زبان‌ساز بزرگ، در این مورد چیست:

"من، به‌عنوان یک زبانشناسِ تاریخی (فیلولوگ)، به نهضت زبان بین‌المللی، به‌مثابهِ یک پدیده‌ی زبان‌شناسیِ جالب، علاقه‌مندم - همان‌طور که هر زبان‌شناس دیگری نیز باید باشد - و به‌ویژه طرف‌دار مواضع اسپرانتو هستم..."،

به‌عنوان مثال، N، زبانی نبوغ‌آمیز و ساده‌تر از اسپرانتو است (۹) اما به‌گونه‌ای بسیار زشت – مُهرِ ساختِ کارخانه، یا به‌عبارت گویاتر ساخته شده از قطعاتِ اضافی بر تمامی اجزای آن خورده – و فاقدِ هرگونه هویت، انسجام و زیبایی است، کیفیت‌هایی که در زبان‌های طبیعیِ بزرگ به‌چشم می‌خورد و در اسپرانتو نیز تا درجه‌ی قابل توجه‌ای (به‌احتمالِ قوی تا حداکثر درجه‌ای که در یک زبان فراساخته ممکن است) به‌خوبی هویدا است – و این اثباتی است بر نبوغ سازنده‌ی نوآور آن ...

اندرز من به تمام کسانی که فرصت و تمایل این را دارند که به جنبشِ زبان بین‌المللی بپیوندند، این است که: "وفادارانه از اسپرانتو پشتیبانی کنید." (۱۰)

تالکین: "اندرزِ من به تمام کسانی که فرصت و تمایل این را دارند که به جنبشِ زبان بین‌المللی بپیوندند، این است که: 'وفادارانه از اسپرانتو پشتیبانی کنید'".

همان‌طور که مشاهده می‌شود، جانب‌داری و حمایت تالکین از زبان اسپرانتو حدی ندارد. او – که خود به معنای واقعیِ کلمه در امر زبان و زبان‌های ابداعی متخصص است – هم بر انسجام، هویت و زیبائیِ زبان بین‌المللیِ اسپرانتو مهر تأیید زده است و هم به تمامیِ کسانی که به جنبش زبان بین‌المللی علاقه‌مندند توصیه‌ی موکد برای حمایت و پشتیبانی از اسپرانتو کرده است.

ایده‌های مشترکِ تالکین و اسپرانتو

تاکنون برداشت‌ها و تعبیر و تفسیرهای گوناگونی از آثار علمی-تخیلی و دنیای خیالیِ تالکین، که در کتاب‌های گوناگون اش به‌تصویر کشیده شده، انجام شده است. بسیاری از ایده ها و ایده‌آل‌های بیان‌شده توسط تالکین در این آثار، نزدیکیِ فراوانی با آرمان‌های زبان بین‌المللیِ اسپرانتو دارد. به‌عنوان نمونه، در کتاب ارباب حلقه‌ها انواع موجودات گوناگون، شامل پری ها، کوتوله‌ها، هابیت‌ها و انسان‌ها، که عدم اعتمادِ زیادی بین ایشان حکم‌فرماست، با این وصف قادرند تا اختلافاتِ "نژادی" خود را کنار بگذارند تا با هم‌دیگر برای بهبود اوضاعِ میان‌زمین کار و تلاش کنند. این ایده بیان‌گرِ یکی از آرمان های اصلی زبان بین‌المللیِ اسپرانتو و فرهنگِ آن مبنی بر تکیه کردن بر روی مشترکات انسانی و باطنیِ تمام آدم‌ها – در مقابل تفاوت های ظاهریِ ایشان - و هم‌کاری و هم‌یاریِ دوستانه ی ایشان در جهتِ ایجاد و حفاظت از صلح و آشتیِ جهانی در سراسر گیتی است.

ویلیام اُلد (-۱۹۲٤)، مترجم، نویسنده و شاعر شهیر اسپرانتودان، هر سه کتابِ اربابِ حلقه‌ها را به زبانِ اسپرانتو ترجمه کرده است.

هم‌چنین امید، که جان‌مایه و انگیزه‌ی اصلی در پیدایش و پیش‌برد زبان اسپرانتو در طول تاریخ آن بوده و هست -و اصولاً ریشه‌ی واژه‌ی "اسپرانتو" (Esperanto) کلمه‌ی "اسپِرو" (Espero) به معنیِ "امید" است - در ارباب حلقه‌ها به خوبی مطرح و مشهود است: بدی و شرورت به‌وضوح توسط زشتی و عوارضِ آن قابل تشخیص است. خوبی و نیکی نیز به‌همین‌اندازه قابل تمایز است و ثمرات آن از تأثیر و تداوم بیشتری برخوردار است. هرچند تالکین در کتاب خود به وعظ و خطابه نمی‌پردازد، اما شخصیت‌های خوب او در عمل نشان گرِ نیکی‌هایی مانند بخشش، پایمردی، مهربانی و دوستی هستند. شخصیت‌های بد و خبیث، مانند سارون (Sauron) و سارومان (Saruman) نیز دچار تنفر، حرص و تشنگیِ قدرت هستند. تأثیر سارون بر روی کسانی که قبلاً انسان‌های بهنجاری بودند، نشان‌دهنده‌ی میزان تأثیر بدی و خباثت است. از طرف دیگر، نابودیِ سارون با این‌که گویای این امر است که می توان بر بدی‌ها چیره شد، اما از طرف دیگر نشان‌دهنده‌ی این نیز هست

تالکین می‌گوید که انگیزه‌ی اصلی‌اش از خلق دنیای تخیلیِ میان-زمین در کتاب‌هایش، آفرینشِ جهانی بوده‌است که زبان‌های ساخته شده‌ی وی در آن صحبت شود.

که از بین بردن یک منبعِ بزرگِ بدی، سبب از بین رفتنِ تمامیِ بدی‌ها در جهان نمی‌شود و انسان باید همیشه آمادگیِ مقابله با همه‌یِ بدی‌های ممکن را داشته باشد.

پانوشت‌ها:

(۱)

www.fantasy-scifi.net/jrr_tolkien/flotr/sideshow7.jpg, www.skyscript.co.uk/im/tolkien_head.jpg, www.tlotr.com/cast_pics/tolkienpic3.jpg

(۲)

John Ronald Reuel Tolkien

(۳)

The Lord of the Rings

ویلیام اُلد جلدهای سه‌گانه‌ی این شاه‌کارِ تالکین را به زبان اسپرانتو ترجمه کرده است:

TOLKIEN, J. R. R., La Kunularo de l' Ringo, La 1a parto de La Mastro de l' Ringoj (The Lord of the Rings), trad. W. Auld, Jekaterindurg: Sezonoj, 1997 (2a eld.), 543 p.

TOLKIEN, J. R. R., La Du Turegoj, La 2a parto de La Mastro de l' Ringoj (The Lord of the Rings), trad. W. Auld, Jekaterindurg: Sezonoj, 1996, 429 p.

TOLKIEN, J. R. R., La Reveno de la Reĝo, La 3a parto de La Mastro de l' Ringoj (The Lord of the Rings), trad. W. Auld, Jekaterindurg: Sezonoj, 1997, 399 p.

(۴) نخستین فیلم سینمایی بر اساس کتابِ ارباب حلقه‌ها در سال ۱۹۷۸ به کارگردانی رالف باکشی (Ralph Bakshi) ساخته شد.

پیتر جَکسون (Peter Jackson) نیز در بین سال‌های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ یک تریلوژی (فیلم سه‌گانه) را بر اساس همین کتاب تالکین کارگردانی کرد.

(۵)

Mez-tero/Middle-earth

(۶)

Clive Staples Lewis (C.S. Lewis)

(۷)

www.pedroiy.free.fr/alphabets/tolkien.htm, http://erkit.cts.com/tolkien/circle_l.jpg

(۸)

www.sezonoj.itgo.com/Ind-tolk.htm

(۹) به احتمال قوی منظور تالکین از N، زبان نُویال (Novial) است. برای آشناییِ بیشتر با این زبان، که توسط یک زبان‌شناس مشهور ساخته شده است، به بخش نویال در پیوست شماره‌ی ۲ کتاب پدیده‌ی اسپرانتو، راه‌حل مشکل زبان بین‌المللی، تحت عنوانِ سیر تحول زبان‌های ابداعی رجوع کنید.

(۱۰) متن کامل این نوشته‌ی تالکین در باره‌ی زبان اسپرانتو در مجله‌ی The British Esperantist چاپ لندن، در سال ۱۹۳۲ منتشر شده و پس از آن، از جمله، در مقدمه‌ی ترجمه ی کتاب ارباب حلقه‌ها، یارانِ حلقه به زبان اسپرانتو آمده است:

TOLKIEN, J.R.R. La Kunularo de l' Ringo, Trad. W. Auld, Ekaterinburg: Sezonoj, 1995, p.11-12.

و هم‌چنین در صفحات اینترنتی متعددی نقل شده است، به‌عنوان مثال در سایت زیر:

www.donh.best.vwh/Languages/tolkien1.html

منابع:

1- اُلد، ویلیام. پدیده‌ی اسپرانتو، راه‌حلِ مشکل زبان بین المللی، ترجمه و تالیف احمد رضا ممدوحی، تهران: نشر آرویج، 1384، 410ص.

2- Microsoft Encarta 2004, far ĉirkaŭ 700 kontribuantoj kaj 100 konsultantoj, versio: 13.0.0.0531, Usono: Microsoft, 2004, 5 CDs

3- www.eo.wikipedia.org

4-www.donh.best.vwh/Languages/tolkien1.html

ضرورت جهانی چند زبانه بودن برای

نجات از دیکتاتوری زبان انگلیسی

برای تمام فرهیختگان «OFFSHORE» جهان، حرف زدن به زبان انگلیسی اولین نشانه تشخص است. اما بین اطاعت آگاهانه و یا از سر تسلیم از ابر قدرت آمریکا و پذیرفتن زبان انگلیسی به‌مثابه تنها ابزار ارتباطات بین‌المللی، رابطه‌ای منطقی وجود دارد. در حالی‌که زبان چینی، یا زبان‌های رومن (اگر دارای سیستم فهم متقابل در درون این خانواده به‌وجود بیاید) و به‌زودی زبان عربی می‌توانند نقشی مشابه را داشته باشند. مهم وجود اراده سیاسی در این مورد است.

آلن مینک این رویا را در سر داشت و زمان کمی لازم بود تا آقای کلود تلو به آن تحقق بخشد. آلن مینک اولین کسی بود که بعد از سال ۱۹۸۹، شیفته پیشنهاد آموزش اجباری زبان انگلیسی از آغاز تحصیلات ابتدایی شد. [پیشنهادی که] تا زمان تسلط کامل به زبان انگلیسی اجازه انتخاب زبان خارجی دیگری نمی‌داد و تحکیم روش های آموزشی و آشناسازی با این زبان در طول دوران تحصیل هم‌چنان که ریاضیات و یا درست نویسی (املا) ... را پیش شرط قرار می‌داد[1]. اما کلود تلو به عنوان مدیر هیات مناظره[1] ملی در آینده مدارس گزارشی را به فرانسوا فیون وزیر آموزش ملی ارائه داد که در آن فراگیری اجباری "زبان انگلیسی لازم برای ارتباطات بین‌المللی" را از سال دوم ابتدایی یعنی سن هشت سالگی توصیه می‌کرد[2]. اگر چه وزیر محتاطانه تنها ایده آموزش یک زبان زنده از کلاس اول ابتدائی را حفظ کرد. اما در عمل، نتیجه کار تقریبا یک‌سان است چرا که فشارها، خصوصا فشارهای رسانه ای برای تبدیل زبان انگلیسی به تنها زبان "ارتباط بین‌المللی" بی‌آن‌که دلیل آن را متوجه شویم، زیاد است[3]. عدم تفکر کافی بر بیان این سه مشخصه که شامل: واقعیت و پیش‌بینی نیازهای زبانی حقیقی تمام شهروندان (و نه تنها نیازهای بازنمائی شده توسط انجمن‌های اولیا و مربیان)، جغرافیای سیاسی زبانی و جغرافیای سیاسی به تنهائی است، باعث شد تا گزارش‌های ارائه شده توسط هیات تلو تنها شایسته حرف‌های پای پیشخوان کافه باشد. پیشنهاد آموزش اجباری زبان انگلیسی در فرانسه و یا دیگر نقاط اتحادیه اروپا آشکارا سیاسی و بی ارتباط با نیازهای "ارتباطاتی" بوده و تنها مفهومی بنا شده بر حسب نگرش به آینده اروپا و دنیا و مخصوصا ارتباطشان با ایالات متحده می‌باشد.

تسلط جهانی آمریکا [یا فرمانروایی جهانی آمریکا] تنها بر سازه‌های مادی تکیه نکرده (ظرفیت‌های نظامی و علمی، تولید بهترین‌ها و خدمات‌رسانی، کنترل مسیرهای انرژی و [مجراهای] پولی و غیره) بلکه و خصوصا با استیلای بر اذهان با مراجع و نشانه‌های فرهنگی و به‌ویژه نشانه‌های زبانی در می‌آمیزد. هم‌چنین، زبان انگلیسی در مرکز سیستمی جامع جای گرفته و نقشی همانند نقش دلار در سیستم پولی بین‌المللی ایفا می‌کند. با وام گیری[3] از واژه‌نامه اخترشناسی [می‌توان گفت که] این سیستم متکی بر حضور ستاره‌ای برتر (انگلیسی زبان مرکزی خوانده می‌شود) بوده که یک دوجین سیاره زبانی به دور آن چرخیده و هر یک از این سیاره‌ها با حدود ۲۰۰ قمر زبانی که در مدار آن‌ها حدود ۶۰۰۰ زبان دیگر می‌چرخند، احاطه گشته است. همه چیز مانند اساس‌نامه دوگانه روش پرداخت و ذخیره بین‌المللی پول، تمیزداده شده با اسکناس سبز، به ایالات متحده با کمک صدقه‌های قسمت دیگر سیاره اجازه حیات می‌دهد، ضمن این‌که تملک زبان مرکزی نیز به آنان موقعیت درآمدی شگفت‌انگیزی اعطا می‌کند.

نخست، یک عایدی ایدئولوژیک چرا که این امر باعث تحریک نوابغ اقصا نقاط دنیا [یعنی همان] بخش برون مرزی امریکایی شده و آنان را [وادار] به همراهی با

زبان جاری، مفاهیمی که این زبان بیان می کند و بینش جهانی که این زبان را انتقال می‌دهد، می کند[۴]. همان‌طور که آقای کلود ها ژژ استاد کالژ دو فرانس خاطرنشان می‌کند: "طبقه متوسط از اعتبار و شخصیت نوابغ صنعتی و اقتصادی (قلمرویی که به اندازه کافی از آن صحبت نمی‌کنیم) تقلید کرده و از این روست که می‌خواهد زبان انگلیسی را بیاموزد[۵]." یقینا، ارزش‌های معنوی که رییس جمهور جورج دبلیو بوش مبارزات انتخاباتی و پیروزی‌اش را بر اساس آن بنا کرد با توجه به تناقضی که با تشنه‌گان این "مدل" امریکایی دارد، دیری نخواهد پایید. چنین عایدی‌ای [برای] کشورهای انگلیسی زبان اقتصادی نیز می‌باشد چرا که کشورهای دیگر هزینه فراگیری و ترجمه از (و یا به) زبان انگلیسی را می‌پردازند.

آموزش این زبان از نظر روش‌های [مورد استفاده] ابزار ارزش‌یابی و کادر آموزشی تبدیل به صنعتی واقعی و مقر صادراتی قابل توجه برای ایالات متحده و انگلستان گشته است. زمانی که کمیسیون اروپایی، بدون رعایت اساس‌نامه زبانی اتحادیه، بسیاری از برنامه‌ها و مزایده‌های اشتراکی را تنها به زبان انگلیسی منتشر کرده و بر لزوم پاسخ گوئی به آن‌ها به این زبان پافشاری می‌کند به ناروا شرکت‌ها و نهادهای کشورهای انگلیسی زبان را مورد عنایت قرار داده وانگهی، دیگران را وادار به پرداخت هزینه اضافی‌ای برای ترجمه پاسخ به مزایده‌ها می‌کند. آیا این همان "رقابت آزاد و تحریف نشده" معروف است که پروژه "ساختار [(قانون اساسی)] اروپا" دائما به آن ارجاع می گردد؟

این مشخصه‌های ایدئولوژیک و اقتصادی به طور دو جانبه همدیگر را تقویت کرده و در تثبیت تک قطبی زبانی جهان سهیم می‌شوند. پس برای دستیابی به جهانی چند قطبی باید دارای نظم جهانی چند قطبی بود. این [دستیابی به جهانی چند قطبی] مستلزم سلب انحصار محوری بودن از زبان انگلیسی چه از نظر نمادین و چه به صورت مادی است. پاسخ، هر چند ناکافی مبتنی بر آشنائی با مفهوم "خانواده‌های زبانی" و فراگیری درک متقابل در بطن این خانواده‌ها به ویژه آنانی که در زیر مجموعه خانواده های رومن قرار می‌گیرد، خواهد بود. از این دید، زبان‌های رومن می‌توانند از نظر آموزشی به‌عنوان زبانی واحد و یگانه تلقی گردند.

روش‌های موجود، مفهومی تخیلی نیست که تنها نیازمند بسط و گسترش باشد. چنین دسته‌بندی منجر به طرح حجمی از انتقادات بین‌المللی می شود: زبان های رومن زبان رسمی در۶۰ کشور هستند. ۳۰ کشور برای زبان فرانسه، ۲۰ کشور اسپانیائی زبان، ۷ کشور پرتغالی زبان، ۲ کشور برای زبان ایتالیائی (ایتالیا و سوییس) و ۱ کشور برای زبان رومانیائی. کشور آندور را هم برای زبان کاتالان اضافه می‌کنیم. انگلیسی تنها در ۴۵ کشور دنیا زبان رسمی است و زبان عربی در ۲۵ کشور.

اگر معتقد به ضرورت تنوع زبانی در اروپا هستیم منطقی خواهد بود که به آموزش تمام زبان‌ها به غیر از (زبان‌های محلی و آسیایی) و یا خانواده‌های زبانی به غیر از انگلیسی بپردازیم.

از نظر جمعیت شناسی در چشم انداز سال ۲۰۲۵پراکندگی [جمعیت]، ۱ میلیارد و ۵۶۱ میلیون چینی، ۱ میلیارد و ۴۸میلیون نفر اتباع کشورهای انگلیسی زبان، ۴۸۴ میلیون نفر اسپانیائی زبان، ۲۵۸ میلیون نفر پرتغالی زبان و ۵۰۶ میلیون نفر فرانسه زبان خواهد بود. (نسبت به آخرین رقم داده شده باید محتاط بود چرا که بسیاری از ساکنان کشورهای رسما فرانسه زبان قادر به صحبت به این زبان نمی‌باشند هم‌چنین برای مثال در نیجریه که رسما انگلیسی زبان است تنها اقلیت کمی توانایی تکلم به زبان انگلیسی را دارند)[۶]. این پیش‌بینی‌ها به ترتیب بزرگی نیست چرا که به نظر می‌رسد، همراه با دو کشور ایتالیا و رومانی کسانی که به یکی از زبان‌های رومن صحبت می‌کنند و قادر به فهم متقابل می‌باشند در بیست سال آینده در حدود ۱ میلیارد و ۳۰۰ میلیون نفر خواهند بود.

در نتیجه این سه مجموعه با اهمیتی قابل مقایسه (انگلیسی، چینی، زبان‌های رومن) و در آینده ای نزدیک زبان عربی (با ۴۴۸ میلیون نفر پیش‌بینی شده در سال ۲۰۲۵) اشتیاقی برابر برای تجسم (تصویر) مرکزیت زبانی

در سطح جهانی از خود نشان خواهند داد. با صرف نظر کردن [از زبان عربی] زبان انگلیسی تنها زبانی نخواهد بود که قابلیت گسترش (پیشروی) را دارا می‌باشد.

اگر دولت [کشورهای] رومن زبان همگی تصمیم به ارتقاء سیستم آموزشی مربوط به روش‌های فهم متقابل بگیرند، این زبان‌ها متفقا قادر خواهند بود تا چهره‌ای جهانی و هم مرکز با زبان انگلیسی کسب کنند. برای زبان چینی دومین نامزد این بحث امور سیر [طبیعی] خود را طی می‌کند. آقای جوئل بل لاسن، محقق عمومی این رشته عنوان می‌کند : "که تا دوازده سال آینده صد میلیون جهانگرد چینی به اقصا نقاط جهان سفر خواهند کرد. در آسیا زبان چینی تبدیل به زبان ارتباطی شده است. اکنون ژاپنی‌ها و کره‌ای‌ها برای مبادلات بینابینی از زبان انگلیسی و زبان ماندرین [چینی مدرن] استفاده می‌کنند. در کره [اهمیت] زبان چینی قابل چشم پوشی نیست. این زبان ابعادی چون زبان انگلیسی یافته است"[7]. چه کسی حقیقتا می‌تواند تصور کند که بیش از یک میلیارد و نیم چینی حتی در شعبات شرکت‌های فرا ملی به زبان ارتباط بین‌المللی غیر از زبان خود مکالمه کنند؟

پیشنهاد آموزش اجباری زبان انگلیسی در فرانسه و یا دیگر نقاط اتحادیه اروپا آشکارا سیاسی و بی‌ارتباط با نیازهای "ارتباطاتی" بوده و تنها مفهومی بنا شده بر حسب نگرش به آینده اروپا و دنیا و مخصوصا ارتباطشان با ایالات متحده می‌باشد.

از آن جایی که تمام نگاه‌ها مشتاقانه به روی زبان انگلیسی به‌عنوان زبان "ارتباط بین‌المللی" متمرکز شده، خوب است از آن سخن برانیم. آن چه از این زبان می‌شناسیم تنها در محدوده جوامع حرفه ای [است که] دارای واژگان محدود می‌باشد. :SMCPکه جایگزین زبان کاپیتان‌های کشتی (SEA SPEAK) شده بر اساس زبان انگلیسی توسط افرادی که به زبان‌های دیگر مکالمه می‌کنند طرح‌ریزی شده است. زبان هوایی مورد استفاده خدمه هواپیماها و مراقبین هوایی، انگلیسی تخصصی رده‌بندی شده توسط "تجمع ناملموس" محققین رشته‌های مختلف از قبیل هتل‌داری، شاخه‌های مختلف حقوق، دارایی [اقتصاد] و غیره [از این قبیل است]. کاملا مشخص می‌باشد که فراگیری زبان‌های یاد شده در مدارس ابتدایی مورد بحث نیست چرا که می‌توان آن‌ها را بعدها و در صورت احساس لزوم در محل کار فرا گرفت.

پس چه زبانی؟ مبانی دستور زبان و واژگان روزمره؟ در نتیجه از این لحظه باید یک"مجموعه" آموزشی را تعریف کرده و به تجهیزات مناسب [منطبق] مجهز شد. بی‌شک چنین روشی نیازی به آموزش [زبان] از شروع تحصیلات ابتدایی تا سال آخر دبیرستان نخواهد داشت. چهار تا پنج سال تحصیلی، قرار گرفته، در هر زمانی از دوران تحصیل به راحتی کافی خواهد بود.

در آسیا زبان چینی تبدیل به زبان ارتباطی شده است. اکنون ژاپنی‌ها و کره‌ای‌ها برای مبادلات بینابینی از زبان انگلیسی و زبان ماندرین [چینی مدرن] استفاده می‌کنند. در کره [اهمیت] زبان چینی قابل چشم پوشی نیست. این زبان ابعادی چون زبان انگلیسی یافته است.

فعلا و در ساختار موجود برای به مخاطره نینداختن آینده [و عاقبت اندیشی] در اروپا و در مدارس ابتدائی نه تنها یک زبان خارجی بلکه دو زبان خارجی تدریس می‌شود. وانگهی در تصمیم‌گیری شورای اروپایی بارسلونا در پانزدهم و شانزدهم ماه مارس ۲۰۰۲ به زبان انگلیسی به‌عنوان زبان اجباری و یکی از این دو زبان خارجی اشاره‌ای نشده است.

اگر معتقد به ضرورت تنوع زبانی در اروپا هستیم منطقی خواهد بود که به آموزش تمام زبان‌ها به غیر از (زبان‌های محلی و آسیایی) و یا خانواده‌های زبانی به غیر از انگلیسی بپردازیم. اگر که "مجموعه" ذکر شده در بالا تدارک دیده شده باشد در صورت مقتضی، همیشه برای فراگیری فوری زبان انگلیسی به‌عنوان زبان سوم زمان خواهد بود. پس به بیان این مطلب که اروپاییان تنها به زبان انگلیسی قادر به برقراری ارتباط با یکدیگر خواهند بود، پایان دهیم. در بطن اتحادیه اروپا شمار کسانی که به زبان‌های رومن حرف می‌زنند ۱۷۴ میلیون نفر در مقابل

کم‌تر از ۷۰ میلیون متولد شده انگلیسی زبان می‌باشد.

همان‌گونه که امبرتو اکو می‌گوید : "اروپایی چند زبانه آن اروپایی نیست که افراد به راحتی به زبان های متعدد صحبت کنند بلکه در بهترین حالت افرادی هستند که می‌توانند با صحبت کردن به زبان ویژه خود و فهم زبان دیگری بی‌آن‌که توانایی صحبت به آن زبان را داشته باشند با یک‌دیگر هم‌فکری نمایند"[۸]



بی‌تردید وارد ساختن [(آموزش)] فهم متقابل زبان‌های رومن از آغاز تحصیلات ابتدایی، دادن دسترسی به فهم دو و یا سه زبان اروپایی به کودکان است.

در این مورد، شورای اروپا امکانات باارزشی طراحی کرده، و از جمله هیات عمومی اروپایی مشاوره برای زبان‌ها[۹] که پیشنهاد درجه بندی‌ای به شش رده را داده است و احتمال تسلط به رده‌هایی بسیار متفاوت از توانایی در ظرفیت‌های بیانی و یا ادراکی به یک زبان را برای زبان‌آموز کاملا به جا می‌شناسد.

از این [موضوع] می‌توان به نتایج آموزشی رسید که تحول بخش [نیز] می‌باشد، چرا که آموزگاران در حال حاضر وظیفه‌شان را همان‌گونه که در برنامه‌ها از پیش تعیین گشته، آموزش هم‌زمان تمام توانایی‌ها می‌پندارند (ابراز نوشتاری و شفاهی، درک نوشتاری و شفاهی)، امری که ماموریتی غیرممکن خواهد بود .

اگر که آموزگاران زبان در مناظره‌ای جهانی، اروپایی و ملی به‌مثابه شهروند شرکت داشته باشند، می توان بر عدم پذیرش قابل پیش‌بینی‌شان در مقابل اهداف محدود به "فهم متقابل" فائق آمد. مناظره‌ای ژئوپولیتیک و فرهنگی "کشمکش بزرگ" حقیقی ابتدای قرن، که مورد توجه متجددین [(مدرن ها)] و قدیمی‌ترها نیز بوده است، هر چند که تجدد [(مدرنیته)] در جایی قرار نمی‌گیرد که "گالوریکان‌ها" می‌پندارند.[۱۰]

پانوشت‌ها:

۱ ـ آلن مینک، توهم بزرگ، گرسه، پاریس، ۱۹۸۹

۲ـ در ۲۴ ام نوامبر گذشته، جایزه سال ۲۰۰۴ آکادمی قالیچه انگلیسی که به یکی از برجستگان فرانسه که به خصوصا به دلیل سرسختی اش برای ترفیع تسلط [زبان] انگلیسی ـ امریکایی در فرانسه اهدا می‌گردد، به آقای کلود تلو و جایزه مخصوص [شخصیت] خارجی به آقای کلود تریشه، مدیر عامل بانک مرکزی اروپایی(BCE)، برای بیان «I am not a frenchman»در آغاز به کار خود و سخنرانی در مورد سیاست (BCE)به زبان انگلیسی، اهدا گردید. برای کسب اطلاعات بیش‌تر در مورد اکادمی: ۰۶۷۵۲۶۸۸۰۵

۳ـ در سرمقاله (Last but not least)، که استثنائا به زبان انگلیسی نام‌گذاری شده است، لوموند با هیجان در ۲۲/۱۰/۲۰۰۴ پیشنهاد کلود تلو را تایید کرده و مخالفین این پیشنهاد را مورد اهانت قرار داده بود: »ارتش بزرگ فرانکوفونی [زبان فرانسه] حاضر شده و سندیکاها آماده دفاع از داشته‌هایشان می‌گردند.

۴ـ رجوع شود به: "در خدمت زبان‌های رومن"، "صحبت به زبان فرانسه یا به زبان فرمانروایان"، "دیوار زبان انگلیسی" و "زبان دلار"، لوموند دیپلماتیک، به ترتیب مارس ۱۹۹۴، آوریل ۱۹۹۴، مه ۱۹۹۵ و مه ۲۰۰۰.

۵ـ در مصاحبه با مجله آنژو، مه ۲۰۰۲. آقای کلود هاژ با نوشته های واضح [و ساده] و گسترده خویش که از میان آن‌ها به: فرانسوی و قرن ها (۱۹۸۷، (کودک با دو زبان (۱۹۹۶) و ایست به مرگ زبان ها (۲۰۰۰)، همگی منتشر شده توسط اودیل ژاکوب (پاریس)، اشاره می‌کنیم، توانست قشر گسترده‌ای از مردم عادی را جذب نماید.

۶ـ فرانکوفونی در دنیا ۲۰۰۲ـ۲۰۰۳، سازمان بین‌المللی فرانکو فونی، هیات مشاوره، لاروس، پاریس،۲۰۰۳.

۷ـ لیبراسیون، ۱۳سپتامبر ۲۰۰۴.

–۸امبرتو اکو ـ جستجوی زبان ناب در فرهنگ اروپایی، سوی، مجموعه. "پوان"، پاریس، ۱۹۹۷.

۹ـ رجوع شود به مجموعه مقالات "آموزش زبان‌های زنده در خارج از کشور: شرایط و استراتژی‌ها"، مجله بین‌المللی آموزش، سور، شماره ۳۳، سپتامبر ۲۰۰۳.

۱۰ـ به مفهوم فرانسه ـ امریکایی‌ها، واژه پیشنهاد شده توسط هانری گوبار در لوموند دیپلماتیک، دسامبر۱۹۷۴.

منبع:

http://ir.mondediplo.com/rubrique47.html

گزارش کنگره ۹۰ اسپرانتو

محمدرضا ترابی

کنگره‌ی جهانی اسپرانتو از سال ۱۹۰۵ میلادی(۱۲۸۴ شمسی) هر سال در یک کشور برگزار می‌شود و تنها در مدت دو جنگ جهانی، کنگره‌ی اسپرانتو برگزار نشده است.

امسال در واقع نخستین سده‌ی برگزاری کنگره‌ی اسپرانتو بود و به همین مناسبت برنامه‌های ویژه‌ای برای برگزاری آن در نظر گرفته شده بود.

کنگره‌ی جهانی را سازمان جهانی اسپرانتو(در همکاری مشورتی با سازمان ملل متحد و یونسکو) برگزار می‌کند و انجمن محلی کشوری که کنگره در آن‌جا برگزار می‌شود به‌عنوان شاخه ی محلی سازمان جهانی اقدام می‌کند.

نودمین کنگره در سدمین سال برگزاری کنگره‌ها در کشور لیتوانی و در پایتخت آن شهر ویلنیوس از تاریخ دوم تا نهم امرداد ماه ۱۳۸۴ برگزار شد.

شروع سفر:

لیتوانی در ایران سفارت کنسولگری و یا حافظ منافع ندارد بنابراین برای دریافت ویزای لیتوانی ۳ راه در پیش رو بود:

-۱ مراجعه به سفارت لیتوانی در ترکیه
-۲ مراجعه به سفارت لیتوانی در روسیه
-۳ پرواز به فرودگاه ویلنیوس و دریافت ویزا در فرودگاه.

گروه چهار نفری ما پس از بررسی هزینه‌ها سرانجام راه سوم را انتخاب کرد و با هماهنگی انجمن اسپرانتوی لیتوانی قرار برآن شد که نماینده‌ی انجمن هنگام ورود ما به فرودگاه در آن‌جا حاضر شود تا ویزای ورود ما به لیتوانی صادر گردد. اما قبل از رسیدن به لیتوانی باید از خوان دیگری بگذریم و آن دریافت ویزای روسیه بود. چون ویزای مقصد نداشتیم مجبور به دریافت ویزای توریستی روسیه با پرداخت ۱۳۵۰۰۰ تومان شدیم (بی‌آن‌که از آن استفاده ای کرده باشیم) بگذریم از این‌که برای دریافت ویزا طی دو روز قیمت آن از ۵۵۰۰۰ تومان به ۸۵۰۰۰ تومان و سرانجام به ۱۳۵۰۰۰ تومان رسید!

فرودگاه ویلنیوس:

سرانجام ساعت ۱۱ شب به وقت محلی به فرودگاه ویلنیوس رسیدیم فرودگاهی کوچک و تمیز. مراحل دریافت ویزا تقریبا ۳۰ دقیقه (برای هر چهار نفرمان) طول کشید و به همراه استقبال کننده‌ی خود به میهمان‌خانه‌ای‌که قبلا از تهران رزرو کرده بودیم رفتیم.

ویلنیوس: تمیز، زیبا، خلوت ...

ویلنیوس شهری فوق‌العاده تمیز، زیبا و آرام است با مردمانی مؤدب و خوش‌برخورد و در یک جمله "شهر" به معنای واقعی خود! با توجه به این‌که به‌علت محدویت پرواز مجبور شده بودیم ۴ روز قبل از شروع کنگره به لیتوانی مسافرت کنیم من از این اجبار خشنود بودم چرا که فرصت نیکویی بود تا شهر را خوب ببینم و "حس" کنم!

"هماهنگی" و تاریخ را می‌توان در تک تک کوچه ها و خیابان‌های آن مشاهده کرد. مدرن و در عین حال اصیل، این است ویلنیوس!

روز دوم به همراه کازمیر-اسپرانتودان آرشیتکت- از منطقه ی قدیمی شهر دیدن کردیم و توضیحات فنی-تاریخی کازمیر لذت بازدید از شهر را دو چندان کرد.

شروع کنگره: شنبه ۱ امرداد ۱۳۸٤

سرانجام اولین روز کنگره فرا رسید. ساعت ۹ صبح افراد تک تک و گروه گروه فرا می‌رسند و با ارائه‌ی کارت تاییدیه‌ی شرکت در کنگره، بسته‌ی کنگره را که شامل: کارت کنگره، کتاب کنگره(حاوی برنامه‌های سخنرانی- نمایش- نشست‌های تخصصی و ...) و کتاب تفضیلیِ راهنمای شهر ویلنیوس است دریافت می‌کنند. علاقه‌مندان چند ساعتی فرصت دارند تا در گل‌گشت‌ها ثبت‌نام کنند.

از ساعت ۱۴ تا ۱۸ اولین نشست کمیته‌ی مرکزی انجمن جهانی اسپرانتو برگزار می‌شود. من هم به‌عنوان ناظر در این نشست شرکت می‌کنم.

هم‌زمان نمایشگاه و فروشگاه کتاب کنگره آغاز می‌شود و پس از ساعتی از جلسه‌ی کمیته خارج می‌شوم و هم‌چون گرسنگان بیافرایی به نمایشگاه و فروشگاه کتاب کنگره می‌شتابم تا کیف پول خود را سبک کرده و ساک همراهم را سنگین‌تر کنم. عصر ساعت ۲۰ تا ۲۱ "آشنایی و ملاقات بین‌المللی" است. در این برنامه هنرمندانی از کشور میزبان به نواختن آهنگ‌هایی شاد از موسیقی فولکلور در فضای باز مقابل محل برگزاری کنگره اقدام می‌کنند و

فضای دلپذیر و شادی را ایجاد می‌کنند ... .

یک‌شنبه ۲ امرداد ماه:

مراسم گشایش رسمی کنگره در ساعت ۱۰ صبح در استادیوم بزرگ ویلنیوس به نام سیه مەناسس آرەنا آغاز می‌شود. پس از خوانش سرود "امید" ابتدا رییس انجمن جهانی اسپرانتو سخنرانی می‌کند و سپس نماینده رییس جمهوری لیتوانی –وزیر امور خارجه– پیام خوش‌آمدگویی رییس جمهور لیتوانی به کنگره را می‌خواند و سپس پیام دبیرکل سازمان ملل متحد و دبیرکل یونسکو خوانده می‌شود و پس از آن شهردار ویلنیوس به شرکت‌کنندگان خوش‌آمد می‌گوید و سپس نمایندگان کشورهای شرکت‌کننده در کنگره پیام‌های خود را می‌گویند. پس از اجرای چند قطعه آواز و موسیقی مراسم در ساعت ۱۳ به پایان می‌رسد.

بعد از ظهر حداقل ۲۵ سخنرانی و برنامه هست که هم زمان نمی‌توان در همه‌ی آن‌ها شرکت کرد! پس باید بهترین‌ها را بنا به علاقه و شدت گرایش انتخاب نمود من هم به سخنرانی پرفسور تونکین می‌روم که به موضوع اصلی امسال کنگره اختصاص دارد: "کنگره‌های جهانی، سد سال ارتباط و داد و ستد فرهنگی". عصر، برنامه‌ی "شب ملی" از ساعت ۲۰ تا۲۲ در استادیوم سیه مەناس آرەنا برگزار می‌شود و تقریبا همه‌ی شرکت‌کنندگان در کنگره با اشتیاق می‌آیند چون برنامه‌ی "شب ملی" یکی از بهترین بخش های هر کنگره‌ی جهانی اسپرانتو تلقی می‌شود. در این برنامه کشور میزبان داشته‌های فرهنگی خود را به شرکت‌کنندگان در کنگره نشان می‌دهد. برنامه شامل بخش‌هایی از معرفی فرهنگ روستایی، رقص، آواز و سازهای موسیقی لیتوانی بود که هنرمندان برجسته‌ی لیتوانیایی به شایستگی اجرا کردند و در پایان با تشویق گرم شرکت‌کنندگان بدرقه شدند.

دوشنبه روز پرکاری برای من بود. بنا بر رسمی دیرینه، در کنگره ی جهانی، روز دوشنبه "روز فرهنگ" است و همه‌ی برنامه‌های کنگره در این روز از غنای فرهنگی بالایی برخوردار است. در این روز سخنرانی‌ها و میزگردهای زیادی با موضوعات گوناگون در سالن‌های مختلف برپا می‌شود و حقیقتا آدم سرگردان می‌شود که کدام یکی را انتخاب کند چون همه‌ی آن‌ها جذابیت دارند.

عصر گروهی از برگزیدگان کنگره میهمان شهردار ویلنیوس در سالن باشکوه شهرداری شهر هستند و در همان زمان در نزدیکی محل برگزاری کنگره یکی از سالن‌های حرکات موزون! آماده ی پذیرایی از علاقه‌مندان است. من هم به آن جا رفتم اما چون استعدادی در این زمینه نداشته و ندارم وارد گود نشدم! و فرصت را غنیمت شمرده، با دوستان ساعتی را به گفت‌وگو گذراندم.

سه‌شنبه ٤ امرداد

امروز بیشتر برنامه‌ها حول محور جنبش اسپرانتو است. "دفتر مرکزی سازمان جهانی پاسخ می‌هد" اولین برنامه‌ای است که در آن شرکت می‌کنم. "فعالیت‌های کشوری" برنامه‌ای دیگر است که در آن



یکی از خیابان‌های معروف ویلنیوس


پیکره‌ای به یادبود بنیانگذار شهر



روز اول کنگره / دریافت کارت و کتاب

گزارشی را از فعالیت‌هایمان در ایران برای حاضران ارائه می‌دهم. در برنامه‌ای دیگر به نام "روز آموزشگاه" مراکزی که در آن‌ها آموزش اسپرانتو ارائه می‌شود اقدام به معرفی برنامه‌های خود و شیوه های آموزشی خود می‌کنند. من هم بنا به دعوت خانم دکتر کاتالین کواتس به معرفی فعالیت‌های آموزشی در ایران و شیوه ی تدریس خودمان پرداختم. شرکت در "آزمون‌های بین‌المللی" به‌عنوان ممتحن از دیگر برنامه‌های این روز پرکار بود. بعد از ظهر در "کمیسیون آسیایی انجمن جهانی اسپرانتو" حضور یافتم. کار این کمیسیون چنان که از اسمش پیداست سر و سامان بخشیدن به امور آسیاست و اعضای کمیسیون نمایندگان کشورهایی هستند که به عضویت سازمان جهانی اسپرانتو پذیرفته شده‌اند. ضمن بررسی مسایل موجود مواردی را به اطلاع اعضای کمیسیون رساندم که با استقبال مواجه شد. هم‌چنین مسئولیت اداره‌ی سایت کمیسیون را پذیرا شدم. پس از پایان جلسه‌ی کمیسیون بلافاصله در جلسه‌ی "سرنمایندگان و نمایندگان کشوری انجمن جهانی اسپرانتو" شرکت کردم. در این جلسه اسمو بولر دبیرکل انجمن جهانی اسپرانتو به بررسی روابط، بین دفتر مرکزی انجمن و همکاران کشوری آن که عبارتند از سرنمایندگان انجمن و نمایندگان کشوری انجمن، پرداختند و حاضران نیز مشکلات و نظریات خود را ارائه کردند که برای من خیلی مفید بود چون آشنایی با تجربه‌های دیگران و راه‌کارهای آنان ما را از دوباره‌کاری و اتلاف انرژی باز می‌دارد!

شب به ته‌آتر "چگونه همسر خود را بکشیم"(!) رفتم. ته آتری است طنزآمیز و این‌که موضوع اصلا جدی نیست چون در پایان ما متوجه می‌شویم که همه چیز خواب بوده است و زوج مورد نظر ما همدیگر را خیلی هم دوست دارند (خدا را شکر به خیر گذشت!).

روز چهارشنبه کنگره تعطیل است - بعد از یک روز پرکار و شلوغ چه ایده‌ی خوبی است!- چون در این روز بیشتر افراد به برنامه‌های از پیش تعیین شده‌ی گردشی/تفریحی رفته‌اند. برای من هم فرصت خوبی بود تا خوب بخوابم کمبودها را جبران کنم!. عصر برنامه‌ی خیلی خیلی ویژه‌ای برپاست. دوشیزه سپیده لعل از ایران با رابرت استینگر از آمریکا مراسم نامزدی خود را به سبک ایرانی در تنها رستوران ایرانی ویلنیوس – سورنا- جشن می‌گیرند. این از آن حوادث خوبی است که در دنیای اسپرانتو خیلی اتفاق می‌افتد! افراد با هم آشنا می‌شوند و درخت مهر جوانه می‌زند و ...

چنین است که بین دوستان ما این پیوندی آغاز می‌شود. شب تا دیر وقت با دوستانی از ۹ کشور و ۴ قاره! این پیوند خجسته را در رستوران جشن گرفتیم و روزهایی خوش و پر مهر را برای دوستانمان آرزو کردیم.

پنج‌شنبه ٦ امرداد ماه

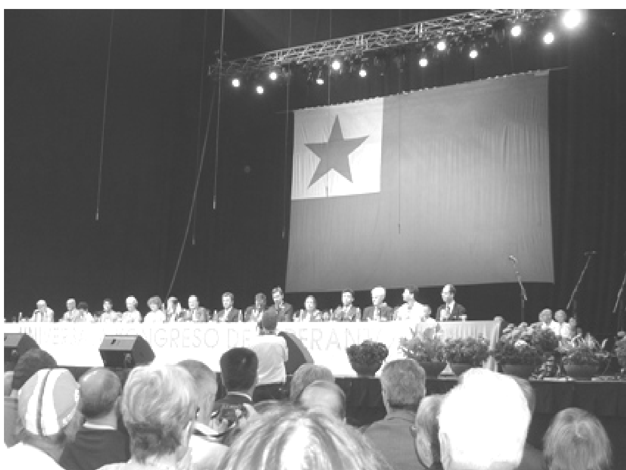
امروز هم روزی شلوغ ولی پربار است. پس از یک روز تعطیلی باید هم چنین باشد. شرکت در جلسه‌ی "انجمن سبزهای اسپرانتو" و سپس دومین نشست "کمیسیون آسیایی انجمن جهانی اسپرانتو".



نشست کمیته‌ی مرکزی



تابلو اعلانات شرکت‌کنندگان



افتتاحیه‌ی کنگره

مراسم اعلام برگزیدگان "هنرهای زیبای اسپرانتو" نیز خیلی زیبا و جذاب بود.

جمعه ۷ امرداد ماه

امروز یک روز تاریخی برای جنبش اسپرانتوی ایران است چون انجمن اسپرانتوی ایران به عنوان شاخه‌ی کشوری انجمن جهانی

اسپرانتو پذیرفته شد و بدین ترتیب ارتباط منطقی ما با جهان اسپرانتو برقرار شد. یکی از انگیزه‌های من برای شرکت در کنگره‌ی جهانی در واقع همین پذیرش انجمن ما بود و خوشحالم که سرانجام توانستیم کاری را که باید خیلی پیش از این‌ها و ماها! انجام می شد، انجام دهیم. امروز آخرین فرصت خرید کتاب نیز هست و من از این فرصت استفاده کرده و مقداری از کتاب‌های مورد نیازم را خریداری کردم. در نمایشگاه و فروشگاه کتاب چند نویسنده‌ی مطرح نیز حضور داشتند و با علاقه‌مندان آثار خود گرم گفت و گو بودند ... . امشب ساعت ۲۰ برنامه‌ی "عصر بین‌المللی هنر" تدارک دیده شده است. در مدت کنگره کسانی که هنری دارند و مایل به معرفی آن هستند ثبت نام می‌کنند و در چنین شبی گروه‌های بین‌المللی اقدام به معرفی هنر خود می‌کنند که شامل آواز، موسیقی، نمایش، شعرخوانی، داستان خوانی و رقص است. "بین‌المللی بودن" ویژگی این برنامه‌ها است. درحالی که یک روسی پیانو می‌نوازد آوازه‌خوان ارمنی آواز می‌خواند و یا گروه ۵ نفری از ۵ کشور نمایشی را اجرا می‌کنند و .... .

برنامه‌ها خیلی گیرا و زیبا بودند و من متاسف بودم که جای اسپرانتیست‌های هنرمند ایرانی در این شب خیلی خالی بود.



کلاس آموزش برای نوآموزان



نشست اتحادیه آموزگاران اسپرانتو

شنبه روز خداحافظی است!

مراسم پایانی هم‌چون آغاز کنگره در استادیوم سیه مه‌ناسس آره‌نا از ساعت ۱۰ تا ۱۲ برگزار می‌شود. نودمین کنگره‌ی جهانی اسپرانتو و سدمین سالگرد (نخستین سده‌ی) برپایی کنگره‌های اسپرانتو به پایان می‌رسد. این که در سد سال (یک سده پیش) پیش اولین کنگره ی اسپرانتو برگزار شده است و اکنون در سدمین سالگرد آن یاد برپا کنندگان آن را گرامی می‌داریم شورانگیز است. قبل از اعلام رسمی پایان کنگره کودکان شرکت کننده که تعداشان ۳۶ تن بودند روی صحنه می‌روند و به سبک خود کنگره را به پایان می‌رسانند، آواز می‌خوانند و دنیایی بهتر، بدون جنگ و دعوا و پر از مهر دوستی خواستارند. پس از کودکان پرفسور رناتو کوره‌سه‌تی در حضور هیات دیپلماتیک شرکت‌کننده، نمایندگان سازمان‌های مختلف بین‌المللی از جمله یونسکو و سازمان ملل متحد، با خوانش قطع‌نامه‌ی کنگره ی ۹۰ پایان کنگره را اعلام می‌کند.



نشست کمیته‌ی آسیایی انجمن جهانی اسپرانتو

فضای استادیوم بغض‌آلود است دوستان از هم جدا می‌شوند. یک هفته در میان دوستان خود از چهار گوشه ی جهان بودن شورانگیز است و اکنون جدا شدن نه کاری است آسان اما چاره‌ای جز آن نیست. با پایان کنگره، دنیای اسپرانتو به پایان نمی رسد. کنگره‌های دیگری در سرزمین‌های دیگری برپاست!... .

پس از پایان کنگره این فرصت را دارم تا به دیگر نقاط دیدنی لیتوانی بروم. به یاری دوستان اسپرانتیست دیدار از شهر بندری کلوپه‌دیا میسر می‌شود و ۴ روز بعد پرواز برگشت به ایران انجام می‌شود. سرزمینی که دوستش می‌دارم با همه ی مردمانش و عزیزترین کسانی را که دوست‌تر می‌دارم در آن می‌زیند ... .★



غرفه‌ی مجله‌ی موناتو

در پیِ درج مقاله‌ی "اومبِرتو اِکو و اسپرانتو" در شماره‌ی ۱۰ پیام سبزاندیشان (سال سوم، زمستان ۱۳۸۳، ص.۷-۴)، و استقبال و کنج‌کاویِ خوانندگان عزیز در مورد آرا و نظرات پروفسور اِکو، سمیولوژیست یا نشانه‌شناس بزرگ ایتالیایی، درباره‌ی زبان بین‌المللیِ اسپرانتو، در این‌شماره ترجمه‌ی قسمت‌هایی از فصل ۱۶ کتاب ***"جستجو برای زبان کامل"*** *نوشته‌ی اومبرتو اکو، نویسنده‌ی رُمان مشهور* ***نام گل سرخ*** *آورده می‌شود. این کتاب که به زبان ایتالیایی نگاشته شده، تابه‌حال به زبان‌های متعددی، از جمله اسپرانتو ترجمه و منتشر شده است. ترجمه‌ی زیر از چاپ اسپرانتوی این اثر صورت پذیرفته است. توضیحات داخل آکولاد {} از مترجم است.*

اومبِرتو اِکو:

جستجو برای زبان کامل

ترجمه: احمد رضا ممدوحی

اسپرانتو

زبان اسپرانتو (Esperanto) برای نخستین بار در سال ۱۸۸۷ به دنیا عرضه شد، هنگامی که دکتر لازار لودویک زامِنهوف (Lejzer Ludwik Zamenhof) کتاب‌چه‌ای را به زبان روسی تحت عنوان زبان بین‌المللی (Internacia Lingvo)، پیش‌گفتار و کتاب جامع آموزشی (Antaŭparolo kaj plena lernolibro)، برای روس‌ها (por rusoj)در ورشو و چاپ‌خانه‌ی کِلتِر (Kelter) منتشر ساخت. نامِ اسپرانتو به‌این‌خاطر برای این زبان در جهان انتخاب شد، که مؤلف این کتاب، از اسم مستعار دکتر اسپرانتو برای خود استفاده کرده بود. ...

افراد برجسته‌ی متعددی از اسپرانتو حمایت کردند یا با آن هم‌سو بودند، زبان‌شناسانی مانند باودین د کورتنی (Baudoin De Courtenay)یا اُتو یِسپِرسِن (Otto Jespersen)، دانشمندانی مثل پیانو (Peano) یا فیلسوفانی همانند راسل .(Russell)یکی از متقاعدکننده‌ترین صداها متعلق به کارناپ (Carnap) است، که در زندگی‌نامه‌ی خودنوشته‌اش با هیجان زیادی از فضای همبستگی‌زایی صحبت می‌کند، که هنگام حرف زدن به این زبان مشترک با افرادی که از اقوام دیگر هستند، احساس کرده است، و نیز به کیفیت‌هایی می‌پردازد که این "زبان زنده ...، که از قابلیت انعطاف اعجاب‌انگیزی در نحوه‌ی بیان مطالب برخوردار است، و در عین حال دارای ساختاری بسیار ساده است". (Schilpp ۱۹۶۳: ۷۰) و باید این اظهارنظر تکان دهنده ی آنتون میله (Antoine Meillet) را نیز اضافه کنیم که: " Toute discission théorique est vaine: L'Esperanto fonctionne" (تمامیِ بحث های نظری بیهوده است: اسپرانتو درعمل درحال کار کردن است) .(Meillet ۱۹۱۸: ۲۶۸)

در جهتِ اثبات موفقیت اسپرانتو، امروزه سازمان جهانیِ اسپرانتو (Universala Esperanto-Asocio) با نمایندگانی در شهرهای اصلیِ جهان وجود دارد. مطبوعات اسپرانتو دربردارنده‌ی بیش از یک‌صد مجله است، و مهم‌ترین آثار تمامیِ ادبیات جهان، از کتاب مقدس گرفته تا افسانه‌های اندرسُن، به زبان اسپرانتو ترجمه شده است، درحالی‌که در این زبان تولید آثار ادبیِ اصیل

(غیرترجمه) نیز وجود دارد. ...

دستور زبانِ بهینه‌شده

الفبای اسپرانتو، که شامل ۲۸ حرف است، بر اساس اصلِ

کتاب‌خانه	Bücherei	کتاب	آلمانی	Buch
داروخانه	pharmakeia	دارو		pharmacon
ملکه	regina	شاه	ایتالیایی	re
مرغ	gallina	خروس	اسپانیایی	gallo
قهرمانِ زن	héroïne	قهرمان	فرانسوی	héros
تزارین (تزارِ مؤنث)	tsarina	تزار	انگلیسی	tsar

"برای هر حرف یک صدا، برای هر صدا یک حرف" بنا

باز	malheurex	بسته	heurex
کوتاه، پَست	malo-rostom	بلند، مرتفع	rostom

نهاده شده است. آکسان یا تکیه‌ی صدا همیشه بر روی سیلاب یا بخش ماقبلِ آخرِ کلمه است. حرف تعریف فقط یک شکل دارد، بنابر این گفته می‌شود:

la homo	la libroj	la abelo
انسان	کتاب‌ها	زنبور عسل

{چنان‌چه اسمی بدون حرف تعریف بیاید، نکره است، مثلِ: homo(انسانی یا یک انسان)، libroj (کتاب هایی)، abelo زنبوری یا یک زنبوری)}

اسامیِ خاص نمی‌تواند با حرف تعریف بیاید. حرف تعریف نامعین وجود ندارد.

درباره‌ی واژگان، از همان زمان مکاتبات جوانی، زامنهوف به این نکته اشاره می‌کند، که در زبان‌های اروپائیِ زیادی هم شکلِ مؤنث کلمات و هم اشتقاق‌های مختلفِ دیگری از نظام پسوندی پیروی می‌کند:

درحالی‌که کلماتِ متضاد از نظامِ پیشوندی پیروی می‌کند (به‌عنوان مثال، در زبان روسی):

در نامه‌ای به‌تاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۸۷۶ زامنهوف به توصیف این می‌پردازد که فرهنگ لغات زبان‌های گوناگون را با دقت ورق می‌زده تا تمام واژگانی را بیابد، که دارای ریشه‌ای مشترک است، و در نتیجه متکلمین زبان های مختلف قادر به بازشناختنِ آن هستند:

فرانسوی	ایتالیایی	اسپانیایی	انگلیسی
langue	lingua	lengua	language

شباهت واژه‌ی رُز یا گل سرخ در زبان‌های گوناگون

فرانسوی، آلمانی، انگلیسی	اسپانیایی، ایتالیایی	هلندی	لهستانی	اسپرانتو
rose	rosa	roos	róża	rozo

{همان‌طور که مشاهده می‌شود، اصل کلمه‌ی رُز از زبان فارسی بوده و از فارسی وارد زبان‌های دیگر شده است.}

از همین‌جا مشخص بود که اسپرانتو زبانی تجربی خواهد بود و در پیِ آن، هنگامی‌که ریشه‌ی مشترکی در بین زبان‌های متعددی یافت نمی‌شد، زامنهوف دست به انتخاب واژگان بر طبق معیار توزیعی زد، با ارجحیت دادن به زبان‌های لاتینیِ نو، و پس از آن به‌ترتیب زبان‌های ژرمنیِ نو و زبان‌های اسلاو. در نتیجه‌ی این کار است، که هنگام مواجه شدن با واژگان اسپرانتو، متکلم هر زبان اروپایی درخواهد یافت که: (۱) بسیاری از کلمات قابل بازشناختن است، چرا که یا در زبان مادری او وجود دارد یا خیلی شبیه با آن است؛ (۲) برخی از کلملتِ بیگانه، به‌نحوی برای او آشناست؛ (۳) بعضی از لغات در نگاه اول قابل فهم نیست، اما پس از فراگیریِ معنیِ آن، آشنا از آب درمی آید؛ و بالاخره (۴) تعداد اندکی از واژه‌ها اصلاً آشنا نیست و باید آن‌ها را فراگرفت. چند مثال می‌تواند این معیارهای انتخاب واژه را نشان دهد:

abelo	زنبورعسل	fali	افتادن، سقوط کردن
apud	نزدیکِ	frosto	یخبندان، سرما
akto	پرده (نمایش)، آکت	fumo	دود
alumeto	)چوب) کبریت	hundo	سگ
birdo	پرنده	kato	گربه
cigaredo	سیگار(ت)	krajono	مداد
domo	خانه	kvar	چهار

لغات ترکیبی یا پیوندی به‌حد کفایت زیاد است. زامنهوف

احتمالاً معیارهای زبان‌های نظری یا انتزاعی را در نظر نداشته است، در این زبان‌ها ترکیب یا پیوند یک قاعده است، زیرا هر کلمه باید – اجازه بدهید که چنین بگوییم – فرمولِ شیمیائیِ خود را نشان بدهد. اما به‌عنوان معیاری تجربی، او استفاده از زبان‌های طبیعی را پیش روی خود داشت، که در آن‌ها کلماتی مانند schiaccianoci (فندق‌شکن، در ایتالیایی)، tire-bouchons (چوب‌پنبه‌کِش، در فرانسوی) و man-eater (آدم‌خوار، در انگلیسی) بسیار زیاد وجود دارد، تازه اگر نخواهیم به زبان آلمانی اشاره کنیم (که مالامال از واژه‌های ترکیبی است). اسپرانتو با داشتن امکان فراساختنِ کلماتِ ترکیبی یا پیوندی – که انجام آن غالباً میسر است – حداکثر استفاده از تعداد ریشه‌های محدود را ممکن می‌سازد. قاعده این است که واژه‌ی اصلی پس از واژه‌ی درجه ی دو قرار می‌گیرد: هنگامی که می‌خواهیم توجه را به میزی (tablo) جلب کنیم که برای نوشتن و تحریر (skribo) استفاده می‌شود، می گوییم skribotablo(میزتحریر). انعطاف‌پذیریِ ترکیب در لغات پیوندی، آفرینشِ نوآوری ها یا نوواژه‌هایی (neologismoj) را میسر می‌گرداند، که {معنیِ آن} بلافاصله قابل درک است .(Zinna ۱۹۹۳)

برای به‌وجود آوردنِ شکلِ خنثی، پایانه‌ی -oرا پس از ریشه قرار می‌دهیم، که برخلافِ چیزی که معمولاً تصور می‌شود، پسوند مذکر نیست، بلکه نشان‌دهنده‌ی اسم مفرد است، بدون مشخص کردنِ جنسیتِ آن. برعکس، شکل مؤنث را با قرار دادنِ پسوند -in–بین ریشه و پایانه، فرامی‌سازیم:

reĝ.o	شاه، پادشاه	reĝ.in.o	ملکه
poet.o	شاعر	poet.in.o	شاعره
ĉeval.o	اسب	ĉeval.in.o	مادیان (اسبِ ماده)

برای جمع بستن کافی است پایانه‌ی –j را به حالتِ مفرد اضافه کنیم:

reĝo	شاه، پادشاه	reĝoj	شاهان، پادشاهان
poeto	شاعر	poetoj	شاعران
ĉevalo	اسب	ĉevaloj	اسب‌ها

در زبان‌های طبیعی برای هر مفهوم، واژه‌ای کاملاً متفاوت وجود دارد. به‌عنوان مثال، کسی‌که مشغول فراگیریِ زبان ایتالیایی است، باید برای چهار مفهوم متفاوتِ زیر، چهار واژه‌ی مختلف را فرا گیرد؛ در صورتی که در زبان اسپرانتو با استفاده از ریشه‌ی -patr(و بدون استفاده از لغت‌نامه) می‌توان چهار واژه‌ی هم‌خانواده‌ی زیر را فراساخت:

مفهوم	واژه‌های کاملاً متفاوتِ ایتالیایی	واژه‌های هم‌خانواده‌ی اسپرانتو
پدر	padre	patro
مادر	madre	patrino
پدرزن، پدرشوهر	suocero	bopatro
پدر و مادر(ها)، والدین	genitori	gepatroj

{همان‌طور که مشاهده می‌شود، واژه‌های فارسی نیز برای بیان مفاهیم فوق کاملاً متفاوت است.}

بهره‌گیریِ قانون‌مند از پیشوندها و پسوندها مهم است. در زبانی مانند ایتالیایی، همان طور که میلیورینی می گوید (Migliorini ۱۹۸۶: ۳۴)، دو واژه ی trombett-iere(شیپورچی) و candel-iere (شمع‌دان) بیان‌گرِ دو مفهوم کاملاً متفاوت است (با آن که هر دو دارای پسوندی واحد است)، درحالی‌که در مواردی دیگر، مفاهیمی مشابه توسطِ پسوندهای گوناگون بیان می‌گردد:

انواع شغل‌ها	واژه‌های کاملاً متفاوتِ ایتالیایی	واژه‌های هم‌گونِ اسپرانتو
کفاش	calzolaio	ŝuisto
شیپورچی	trombettiere	trumpetisto
تاجر، بازرگان	commerciante	komercisto
دندانپزشک	dentista	dentisto
حکاک، قلم‌زن	scalpellino	ĉizisto

{همان‌طور که مشاهده می‌شود، واژه‌های فارسی نیز برای بیان شغل و حرفه کاملاً متفاوت است.}

در اسپرانتو، برعکس، همه‌ی مشاغل یا حرفه ها با پسوند -ist–ساخته می‌شود، برای مثال، هنگامی که شخص با واژه‌ی dentisto روبرو می‌شود، شک نخواهد داشت که معنی این کلمه، شغلی (-ist–) است در ارتباط با دندان (-dent).

نحوه‌ی ساختن صفت، که به‌گونه‌ای قانون‌مند با افزودن پایانه‌ی a–به ریشه انجام می‌شود، آسان و اشراقی است:

از نظر جمع و مفرد بودن و حالت فاعلی یا مفعولی نیز با اسم مطابقت می‌کند. اَشکال شش‌گانه‌ی فعل، ساده شده است و – بدون آن که صرف شود – قابل تشخیص از پسوندهای متفاوت است؛ به‌عنوان مثال:

مصدر	گذشته	حال	آینده	شرطی	امری
vid.i	vid.is	vid.as	vid.os	vid.us	vid.u
دیدن	دید	می‌بینند	خواهد دید	می‌دید (اگر ...)	ببینید!

همان‌گونه‌که زینا به این نکته اشاره می کند (Zinna ۱۹۹۳)، درحالی‌که زبان‌های نظری یا انتزاعی و دستورزبان‌های ایجازگرا سعی‌شان تا حد ممکن در جهتِ اصل اقتصادی بود، اسپرانتو اصلِ بهینه‌گرایی را مد نظر داشت. به‌عنوان نمونه، علی‌رغم این‌که اسپرانتو زبانی است بدون صرف، ولی دارای حالت مفعولی (akuzativo) است، که با افزودن n–به (پایانه‌ی) کلمه ساخته می‌شود. علت این است که حالتِ مفعولی تنها حالتی است که در زبان‌های بدونِ صرف به‌وسیله‌ی حرف‌اضافه بیان نمی‌شود، و به این دلیل ضروری است تا آن‌را به‌نحوی مشخص کرد. جدا از این، زبان‌هایی که حالت مفعولی را برای اسامی از دست داده‌اند، آن‌را برای ضمایر حفظ کرده‌اند. وجود حالت مفعولی این را نیز میسر می‌گرداند، که ترتیبِ ترکیب (ارکانِ جمله) معکوس شود ولی فاعل و مفعولِ فعل هم‌چنان به‌سرعت قابل بازشناختن بماند.

از طرف دیگر حالت مفعولی به از بین بردن چندین سوءتفاهم، که در زبان‌های بدونِ صرف اتفاق می افتد، کمک می‌کند. به‌این علت که از آن (مثلِ زبان لاتین) برای نشان دادن حرکت نیز استفاده می‌کنند، تفاوتِ مفهوم دو جمله‌ی زیر(به‌راحتی) قابل تشخیص است:

جمله‌ی غیرحرکتی (مقصد حرکت حالت مفعولی ندارد)	جمله‌ی حرکتی (مقصدِ حرکت حالت مفعولی دارد)
La birbo flugas en la ĝardeno.	La birbo flugas en la ĝardenon.
پرنده در (داخلِ) باغ پرواز می‌کند.	پرنده به‌سوی (درونِ) باغ پرواز می‌کند.

به‌عنوان مثال، مفهوم چنین جمله‌ای در زبان ایتالیایی مبهم باقی می‌ماند (معلوم نمی‌شود که آیا پرنده‌ی در حالِ پرواز الان در باغ است یا بیرونِ آن).

در زبان فرانسوی جمله‌ی زیر دو معنیِ کاملاً متفاوت دارد (درحالی‌که در اسپرانتو وجود حالت مفعولیِ n–هرگونه ابهامی را از بین می‌برد):

Je l'écoute mieux que vous.

من (صدای) او را بهتر از (آن‌که) شما (می‌شنوید)، می‌شنوم.	من (صدای) او را بهتر از (صدای) شما می‌شنوم.
Mi aŭskultas lin pli bone ol vi.	Mi aŭskultas lin pli bone ol vin.

{همان‌طور که مشاهده می‌شود، جمله‌ی فارسیِ "من او را بهتر از شما می‌شنوم" نیز دو معنیِ کاملاً متفاوت دارد.}

منبع:
Eco, Umberto. La serĉado de la perfakta lingvo, el la itala tradukis Daniele Mistretta, Pisa: Edistudio, 1994, 317 p., p. 269-274.
منابع مورد استفاده اِکو:
Meillet, Antoine. Les langues dans l'Europe nouvelle, Payot: Paris 1928 (2-a eld.), 1918 (1-a eld.).
Migliorini, Buno. Manuale de Esperanto, Cooperativa Editoriale Esperanto, Milano: 1986.
Schilpp, Arthur. (zorge de), The Philosophy of Rudolf Carnap, Cambridge UP: London, 1963.
Zinna, Alessandro. Glossematica dell'esperanto, neeldonita komunikaĵo al Collège de France, Paris, 1993.

سفرنامه لیتوانی

بیژن زرشکیان

از برکات مبارک آشنایی با زبان اسپرانتو سفری بود به همراه ۵ نفر از اسپرانتست‌ها و دوستداران این زبان به کشور لیتوانی. گروه ۶ نفره‌ای از ایران در کنگره‌ی جهانی شرکت کرده بودند. این سفر حدود ۲ هفته به طول انجامید و سفری در حد خود کم نظیر بود.

لیتوانی، لتونی و استونی ۳ کشوراند در حوزه‌ی دریای بالتیک در شمال شرقی اروپا. مردم ایران با این ۳ کشور تازه استقلال یافته خیلی آشنایی ندارند و دولت ایران با این کشورها روابط سیاسی در حد سفارت ندارد. سفر ۶ نفر ایران به این کشور و سفر پیشین گروهی ورزشکار به این کشور شاید نقطه عطفی باشد در پیوند دو ملت ایران و لیتوانی. بر اساس شنیده‌ها در لیتوانی حدود ۶ نفر ایرانی ساکن هستند که دو نفر آن‌ها شهرام و وحید رستورانی به‌نام (سورنا) در ویلنوس تاسیس کرده‌اند. یک تاجر و چند جوان دانشجو نیز در آن‌جا زندگی می‌کنند. در این سفر با دو مسافر ایرانی ساکن سوئد و دانمارک که به لیتوانی آمده بودند آشنا شدیم. لیتوانی کشوری سبز و جنگلی است. طبیعتی زیبا و مردمی آرام و مهربان دارد. جمعیت لیتوانی بیشتر از ۵/۳ میلیون نفر است. این کشور مدت‌ها در تسلط لهستان و روسیه بوده است.

مردم لیتوانی مسیحی مذهب و فرهنگی ویژه دارند. در دنیا ۴ میلیون نفر مردم به زبان لیتوانیایی سخن می‌گونید. شعر و موسیقی لیتوانی حال و هوای خاص خود را دارد. یکی از شاعران بلند آوازه این کشور اسکاروالدیلاس دولوبیکزمیلوش (۱۳۳۹–۱۸۷۷) است. این شاعر بلند آوازه اروپایی در ۱۸۸۹ به فرانسه سفر کرد و در آن‌جا به آموزش زبان‌های شرقی پرداخت نخستین مجموعه شعر او در ۱۸۸۹ منتشر شد. از وقایع مهم زندگی‌اش ملاقات با آلبرت انیشتن دانشمند بزرگ بود. اسکار میلوش علی‌رغم اقامت طولانی در فرانسه در سفرهای بسیار به کشورهای مختلف هرگز علاقه به لیتوانی را از دست نداد و در بیشتر اشعارش کودکی سپری شده در لیتوانی را بازنمایی کرد. شعر (سمفونی) او توسط (افسانه خاکپور) به فارسی منتشر شده است. گیوم آپولیز شاعر مدرن فرانسوی درباره او می‌گوید: زمانه با اسکار میلوش عادلانه رفتار نکرده است. اسلاوی که هیچ‌گاه ناامید نشد و ما در اشعارش چنان قدرت تخیل، تصویر و قریحه شاعرانه می‌بینیم که بدون تردید او را در رده بالاترین شاعران جهان قرار می‌دهیم.



اطلاعاتی مختصر درباره‌ی لیتوانی

لیتوانی هم مرز با دریای بالتیک است. کشورهای همسایه لیتوانی در شمال لاتویا LaTVIA در جنوب بلاروس belarus در جنوب غربی لهستان و در شرق روسیه است. در سال ۱۹۴۱ حدود ۶۰/۰۰۰ نفر یهودی در لیتوانی زندگی می‌کرده‌اند که زامنهوف یکی از آنان بوده است. لیتوانی از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۹۰ زیر تسلط روسیه بوده است.

اکنون لیتوانی به ۱۰ استان تقسیم می شود. این استان‌ها عبارتند از :

۱- آلی تاوس Aly taus

۲- کاونوKauno
۳- کلای پدوسKlai pedos
۴- ماریام پولسMariyam pols
۵- پانه و یزوPanevezio
۶- سیا اولیوSiauliv
۷- تا وراگس Tavrayes
۸ - تل سیو Tel siv
۹- اتنوس Utonos
۱۰- ویلنیوسVilinaus

زبان و جمعیت

زبان لیتوانی از شاخه زبان Balto- Slavic است. این زبان در حال حاضر ۴ میلیون متکلم در سراسر جهان دارد که در ۵/۳ میلیون آن در لیتوانی هستند. در لیتوانی ۸۲٪ در زبان لیتوانیایی و۸٪ به بررسی و ۶٪ به لهستانی سخن می‌گویند. جمعیت لیتوانی در سال ۲۰۰۵ میلادی ۶۱۷/۵۹۶/۳ نفر بوده است.

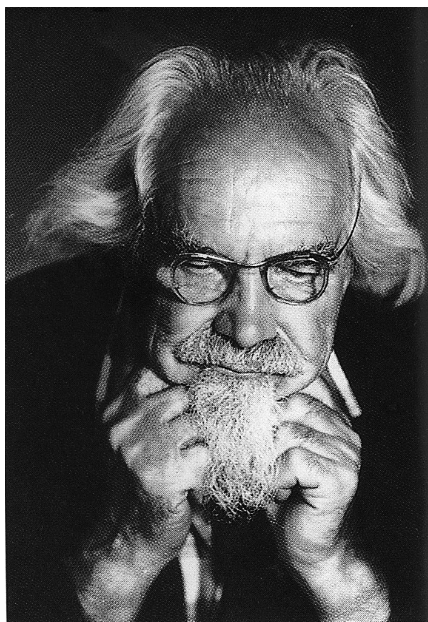
اسپرانتو در لیتوانی

انجمن اسپرانتیست‌های لیتوانی در سال ۱۹۱۸ در Kadnas تاسیس شده است. ریاست این انجمن اکنون با Povilas Jegorovas است. او از ۱۵ سالگی زبان اسپرانتو را آموخته و در این ارتباط در کنگرها و نشست‌های بسیاری در جهان شرکت کرده است.

در کنگره لیتوانی اسپرانتیست‌های ۷۰ کشور جهان شرکت داشتند. اعضای انجمن اسپرانسیت‌های لیتوانی حدود ۳۰۰۰ نفر هستند.

آنتاناس پوشکا Antanas poska (۱۹۹۲-۱۹۰۳)

یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی لیتوانیایی که در جنبش اسپرانتو نقش بزرگی بازی کرده است پوشکا است. پوشکا به‌عنوان یک انسان شناس، جهانگرد، نویسنده و مترجم در اشاعه و معرفی اسپرانتو در بسیاری از کشورها موثر بوده است. او در یکی از مسافرت‌های خود به مقصد هندوستان به کشورهای مصر، فلسطینی، عراق و ایران سفر کرده است. در ایران به بیماری مالاریا مبتلا می شود و با مساعدت‌های اسپرانتیست‌های تهرانی سلامت خود را باز



می‌یابد. او در ایران سخنرانی هایی درباره ی زبان اسپرانتو در ۸ شعر انجام می‌دهد و پس از آن به مدت ۸ سال در هندوستان اقامت می کند. بررسی درباره این اسپرانتیست در خور مطالعه جداگانه است که امیدوارم در فرصتی دیگر انجام پذیرد.

شعری از یک شاعر لیتوانی

ویز ما بلسویک
ترجمه: احمد مومنی

اعتقاد
صلیبی را می‌ماند
فریاد مقرضی میان بازوان متوازی زمین
شکلی
که سر بر آسمان می‌ساید
سکوت محض تخالف
سمت سیاه ریشه‌یی
سمت خورشیدی و من
که معلق چلیپایی این چنین‌ام
صَلا به میخ‌های خونین
پاداشی و پار آفره
خنده و عذاب
و چیزهایی که تنها
در ارتداد اندیشه می‌شوند

کنگره‌ی جهانی اسپرانتو

نود و یکمین کنگره‌ی بین المللی اسپرانتو
فلورانس– ایتالیا ۴ تا ۱۱ امرداد ماه ۱۳۸۵

ثبت نام:

تا ۲۸ اسفند ۱۳۸۴

اعضای سازمان جهانی اسپرانتو	۱۸۷۵۰۰ تومان
غیر اعضا:	۲۳۱۲۵۰ تومان
جوانان:	۹۳۷۵۰ تومان

از فروردین ۱۳۸۵ به بعد

اعضای سازمان جهانی اسپرانتو	۲۲۵۰۰۰ تومان
غیر اعضا:	۲۸۱۲۵۰ تومان
جوانان:	۱۱۲۵۰۰ تومان

توجه:

– مبالغ ذکر شده ورودیه کنگره هستند و غیر قابل برگشت و انتقال به غیر می‌باشد و این بدان معناست که با ثبت نام و پرداخت هزینه‌ی شرکت در کنگره، هزینه‌ی شرکتِ پرداخت شده در صورت انصراف شرکت کننده به هر دلیلی قابل برگشت نمی‌باشد.

– گروه جوانان به کسانی اطلاق می‌شود که متولد۱/ ۱/ ۱۹۷۶ تا ۳۱/ ۱۲/ ۱۹۸۵ باشند. متولدین بعد از ۳۱/ ۱۲/ ۱۹۸۵ که همراه والدین خود شرکت می‌کنند مبلغی جهت ورودیه به کنگره نمی‌پردازند.

٭ نحوه‌ی پرداخت:

مراجعه به دفتر انجمن و پرداخت نقدی (لطفا حتما رسید را دریافت کنید)

حساب ۰۵۸۴۱۰۰۳۳۵۳۳۱ عابر بانک سپه به نام محمدرضا ترابی (لطفا پس از واریز وجه به تلفن ۰۹۱۲۵۲۶۹۶۴۶ اطلاع دهید)

به حساب بانک تجارت ۳۶۲۶۵۰۵۵۵۳ شعبه ۳۷۳ به‌نام حمزه شفیعی (لطفا پس از واریز وجه به تلفن ۰۹۱۲۲۰۹۹۸۸۸ اطلاع دهید)

مدرسه‌ی تابستانی بین‌المللی اسپرانتو در ارمنستان

(همایش منطقه‌ای اسپرانتودانان)

۹ تا ۱۹ تیر ماه ۱۳۸۵

از علاقه مندان به آموزش زبان اسپرانتو دعوت می شود در دوره های آموزشی که تحت استانداردهای بین المللی مورد حمایت اتحادیه ی بین المللی آموزگاران اسپرانتو و انجمن جهانی اسپرانتو در ارمنستان برگزار می‌شود، شرکت کنند.

برنامه‌ی ۹روزه‌ی اقامت در ارمنستان شامل دوره‌های آموزشی در سطوح مبتدی، متوسطه و عالی اسپرانتو می باشد که توسط استادان مورد تایید انجمن جهانی اسپرانتو برگزار می شود و به شرکت‌کنندگان در دوره‌ها گواهی شرکت و در صورت گذراندن موفقیت‌آمیز آزمون‌ها گواهی تحصیلی ارائه خواهد شد.

- **شرکت کنندگان ضمن شرکت در کلاس های مختلف آموزشی امکان خواهند یافت، در گل‌گشت‌های گوناگونی نیز که برنامه‌ریزی شده‌اند از شهرهای مختلف، نقاط دیدنی و آثار باستانی و نقاط تفریحی ارمنستان دیدن کنند.**
- **اسپرانتودان‌های دیگر کشورها نیز در این برنامه‌ها حضور خواهند داشت.**

مهلت ثبت نام:

تا ۲۰ اردی‌بهشت ماه ۱۳۸۵

اعضای انجمن اسپرانتو ایران ۳۶۰۰۰۰ تومان

غیر اعضا: ۳۷۵۰۰۰ تومان

تا ۱۵ خرداد ماه ۱۳۸۵

اعضای انجمن اسپرانتو ایران ۳۷۵۰۰۰ تومان

غیر اعضا: ۴۰۰۰۰۰ تومان

" به علت محدودیت در پذیرش شرکت کنندگان، اولویت به ترتیب ثبت نام خواهد بود"

توجه:

- هزینه ها شامل:

۱- ویزا ۲- عوارض خروجی ۳- بلیط رفت و آمد با اتوبوس تهران – ایروان - تهران

۴- سه وعده غذای کامل روزانه ۵- اقامت در هتل ۶- شرکت در کلاس‌های آموزشی گل‌گشت‌ها، بلیط ورودی اماکن و گشت و گذار در ارمنستان می‌باشد.

حرکت از تهران: روز پنج‌شنبه ۹ تیرماه

حرکت از ایروان به سوی تهران: یک‌شنبه ۱۹ تیرماه

❋ نحوه‌ی پرداخت:

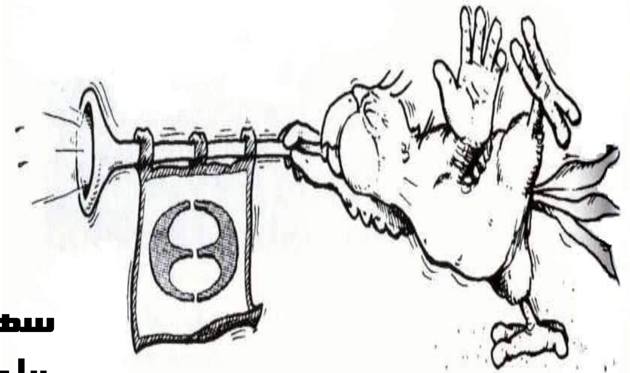
۱- مراجعه به دفتر انجمن و پرداخت نقدی (لطفا حتما رسید دریافت کنید)

(خیابان انقلاب - بین مفتح و بهار – خیابان خاقانی کوچه علیزاده پلاک ۳۳) **تلفن: ۸۸۸۲۴۱۰۴**

۲- واریز وجه به حساب **۰۵۸۴۱۰۰۳۳۵۳۳۱** عابر بانک سپه به نام محمدرضا ترابی

(لطفا پس از واریز وجه به تلفن **۰۹۱۲۵۲۶۹۶۴۶** اطلاع دهید)

اشتراک مجله



اولین و تنها مجله‌ی اسپرانتو زبان در ایران!

مشترکان مجله سهام‌داران آن هستند!
برا ی حمایت از ادامه انتشار مطبوعات، نشریه‌های دلخواه‌تان را مشترک شوید!

حق اشتراک یک ساله (۴ شماره)
با پست معمولی ۲۸۰۰۰ ریال
با پست سفارشی ۴۰۰۰۰ ریال

شرایط اشتراک داخل کشور

۱ـ لطفاً فرم اشتراک را پر کنید. ۲ـ حق اشتراک را به حساب جاری **۴۰۱۸۱۶۱۷** به نام فریبا نوری مجد، بانک رفاه کارگران، شعبه‌ی پاسداران، کد ۱۴۰(قابل پرداخت در شعب سراسر کشور) پرداخت کنید. ۳ـ اصل فیش بانکی و فرم اشتراک را به نشانی تهران، صندوق پستی ۱۸۴ - ۱۷۷۶۵، مجله‌ی سبزاندیشان پست کنید.

شرایط اشتراک خارج از کشور

۱ـ لطفاً فرم اشتراک را پر کنید. ۲- مبلغ اشتراک برای:
– اروپای غربی: ۲۰ یورو.
– اروپای شرقی+آسیا+آفریقا+ آمریکای جنوبی: ۱۵ یورو.
– آمریکای شمالی+ ژاپن+ کره‌ی جنوبی+ اقیانوسیه: ۲۵ یورو می‌باشد.
۳- حق اشتراک را به یکی از حساب‌های زیر به نام Universala Esperanto-Asocio واریز نمایید و در فیش مربوطه کد ires-u را قید کنید.
MeesPierson, Postbus 749, 3000 AS Rotterdam (konto: 25.52.89.804);
ABN-Amro Bank, Postbus 949, 3000 DD Rotterdam (konto: 42.60.51.599).
و یا پست بانک در یکی از کشورهای زیر به نام Universala Esperanto-Asocio, Rotterdam واریز نمایید و در فیش مربوطه کد ires-u را قید کنید.
***Belgio**:* 000-1631831-97; ***Germanio** (Koeln):* 3182 91 509 BLZ 370 100 50; ***Nederlando**:* 37 89 64 ;
***Svedio**:* 74374-0; ***Svislando** (Bulle):* 12-2310-0.
۴- در صورت امکان از طریق پست الکترونیکی فرم اشتراک را برای ما ارسال کرده و ما را از پرداخت حق اشتراک خود آگاه کنید.
فرم اشتراَک در نشانی اینترنتی مجله نیز قابل دسترسی می‌باشد
http://www.magiran.com/maginfo.asp?mgID=2899

شماره‌های گذشته در دفتر مجله موجود می‌باشد

فرم اشتراک مجله

نام: نام خانوادگی: سن: تحصیلات:
تاریخ شروع اشتراک: از شماره:
کدپستی: شهر: تلفن:
نشانی:
امضاء:

ISSN 1728-6174

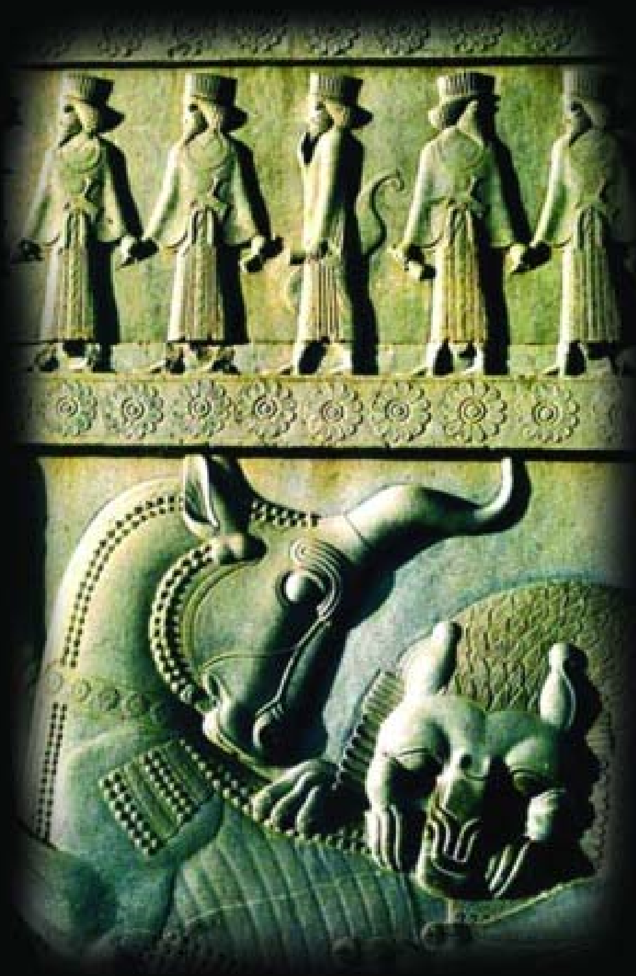
IRANA ESPERANTISTO

Pajam-e Sabzandiŝan

N-ro: 13 & 14 Jaro: 4 Vintro 2006 Kulura sezon-revuo en la persa kaj Esperanto



Islamo kaj Irano



Enhavo:

53 Artikolo pri s-ro Bronislaw Geremek kaj liaj vidpunktoj rilate EU kaj lia esperantisteco kiun tradukis kaj prepares s-ino Behĝat Mamduhi.


یک نماینده‌ی اسپرانتیست دیگر
در پارلمان اروپا

43 Raporto pri la 90-a UK kiun skribis Reza Torabi kiel tagnoto koncize kaj ankaŭ fotoraportas.


گزارش کنگره ۹۰ اسپرانتو

50 Ahmad Reza Mamduhi atikolas pri G. R. Talkin kaj lia mondfama verko "Majstro de Ringoj". La aŭtoro priskribas emon de Talkin pri kreado de diversaj lingvoplanoj kaj lia opinio rilate Esperanto.


ارباب حلقه‌ها و اسپرانتو

39 "Serĉado de la plena lingvo" Ahmad Reza Mamduhi al la legantoj klarigas vidpunktojn de Omberto Eco itala sciencisto pri lingvaj aferoj.


اومبرتو اکو:
جستجو برای زبان کامل

47 "Neceso de multlingvismo" artikolo tradukita de la fama franca revuo La Monda diplomatio kiun ni prenis de la persa versio surreta kaj iom laŭ lingvajo modifies por niaj perslingvaj legantoj.


ضرورت جهانی چند زبانه بودن برای
نجات از دیکتاتوری زبان انگلیسی

35 Raporto pri la 90-a UK kaj la kongreslando kiun faris Biĵan Zereŝkian .


سفرنامه لیتوانی

Venontnumere vi legos:

Nuntempa persa poeto

Ahmad Reza Ahmadi, kinema poeto

Pajam-e Sabzandiŝan (*Mesaĝo de Verdpensuloj*)

ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO estas kultura kaj sendependa sezon-revuo internacia kiu presiĝas en Irano E-e kaj perse.

IRANA ESPERANTISTO

Respondeca direktorino :
Fariba N. Maĝd
Ĉefredaktoro :
M. Reza Torabi



Kovrilo:
Pri la artikolo Irano kaj Islamo

Persa kovrilo:
Temas la raporton de la UK

***

Grafikaĵo: *Babak Torabi*
Eldonaj aferoj: *Reza Haĝihasanlu*
Eksterlanda abono: *Hamzeh Ŝafii*

***

Adresoj:
✉P.O.Kesto 17765-184,
Tehran, Iran
✆(0098 21) 88348929
🖷(0098 21) 88348928
TTT-ejo : www.sabzandishan.com
Retpoŝto: info@sabzandishan.com

***

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaĵoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuaĵoj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.

***

Estimataj legantoj!

Ĉi-foje nia revuo aperas en ne kutima ritmo pro diversaj kialoj. Ni esperas retrovi nian kutiman ritmon kaj rekompenci la okazintan prokraston nedeziratan.

Sincere dirite estas problemoj kiujn ĉiunumere ni devas trapasi kaj eĉ kelkajn preterpasi(!) por aperigi nian revuon.

Kultura movadumo en simem estas sufiĉe mon/ temporaba afero kies rezultojn oni ofte ne povas rekte senti sed malrekte aperas multaj agrablaj aferoj.

Aperado de nia revuo en simem estas neprofitdona afero kaj dank al tiuj gesamideanoj kiuj malavare subtenas mone aperadon de ĝi, sed apero de la revuo alportas multajn bonajn aspektojn kaj prestiĝon al nia movado ĉu nacinivele ĉu internacinivele.

Post 4 jaroj, nun mi konsideras ke al nia revuo malgraŭ ĝia merito mankas iu grava. Ni ne sukcesis prezenti nin al Esperantujo kaj ankoraŭ E-publiko ne sufiĉe konas nian revuon, multaj eksciante pri ĝia ekzisto miras kial ni ne varbadas pri ĝi ktp. Simple dirite, al ni mankas verbiloj kaj varbeblecoj!

Ni esperas tiuj kiuj jam ricevas nian revuon ili mem estu niaj varbantoj (se laŭ ili valoras la revuo) kaj prezentu la revuon al la publiko.

Bonan legadon!

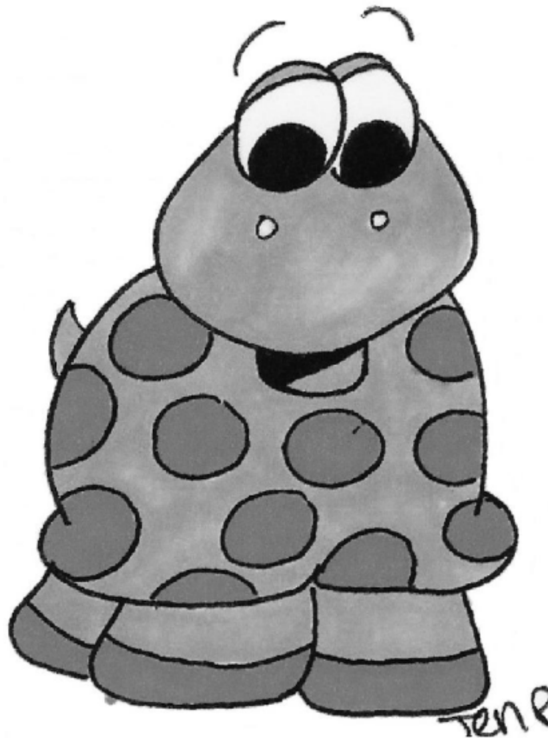
La Red.



Kongresejo de la 90-a Universla Kongreso

La savita martestudo

Maljuna martestudino apenaŭ povis naĝi. Ŝi renkontis delfeninon. La delfenino demandis: "Kien vi naĝas, mia amikino?" La keloniino respondis: "Al la malgranda insulo por ellasi miajn ovojn." La delfenino: "Sed tie estos danĝera por viaj idoj ĉar ekzistas multaj malsataj kraboj, korvoj kaj aliaj malicaj bestoj. Kial vi ne iras al la granda insulo? Tie estas pli imuna." La granda rampulino: "Mi scias ĉion sed mi ne kapablas naĝi al tiu pli fora insulo. Mi ne plu estas juna kaj ankaŭ fariĝis granda kaj malforta."



Poste ŝi adiaŭis kaj daŭrigis sian vojon. Ŝi pene sukcesis atingi la celinsulon kaj borinte truon sur ties marbordo, ŝi ellasis siajn ovojn en la truo.

Pasis tempo kaj malgrandaj idoj komencis eliri el siaj ovoj kaj arde klopodi atingi la oceanon. Sed kiel antaŭe diris la saĝa delfenino, ekzistis multaj danĝeroj. Ruĝaj kraboj trovis tiujn bestidojn taŭgaj manĝaĵoj. Nigraj korvoj konsumis multe da ili. Multaj el tiuj kiuj povis atingi oceanon, fariĝis viktimoj de kruelaj ŝarkoj. Nur malmultaj povis savi sin de danĝero-plena junaĝo.

Pasis jaroj kaj jaroj. Ĉiuj el tiuj iamaj martestudidoj jam forpasis, kelkaj pro malsato, kelkaj pro malsano kaj kelkaj pro kaptiĝo en la reto de fiŝistoj. Nur unu el tiuj gefratoj restis. Nun tiu ununura savito havas la aĝon de ĉirkaŭ 118 jaroj. Tiu verda besto esperas vivi longe kaj fariĝi la estro de ĉiuj bestoj en la oceano kaj tiam ordoni ke grandaj fiŝoj ne manĝu la malgrandajn, fiŝistoj ne kaptu fiŝojn, homoj ne malpurigu la akvon kaj multe da aliaj esperoj. Pro tio ĝiaj amikoj nomas ĝin "Esperanto".

Kejhan Sajjadpur

(*Okaze de la jubilea Universala Kongreso en la naskiĝlando de Esperanto*)

Mia Vojaĝo al la Urbo de Sala Lago (Usono)

Ĉi-printempe Irana E-istino, D-rino Zahra Karimi, vojaĝis al Usono por ekonomia konferenco kaj ŝi ankaŭ kaptis la okazon por renkonti E-istojn. Jen ŝia raporto pri la vojaĝo:

Mi regule ricevas informojn de Monda Banko (World Bank) pri diversaj ekonomiaj trejnadaj kursoj en diversaj landoj. En Nov. 2004, mi ricevis informon pri interesa du-semajna kurso en Universitato de Utaho en Usono. La temo de la kurso estis: "Genro kaj Makroekonomio". Mi kompletigis formularon kaj petis partopreni en la kurso.

La kurso estis senpaga kaj havis financan helpon por aviadil-bileto, hotelo, manĝaĵoj, ktp. En la formularo mi akceptis pagi 1000 $ por kovri parton de la elspezoj.

Pasis kelkaj monatoj kaj mi tute forgesis pri la kurso, sed mi ricevis formularan invit-leteron, kiu anoncis akcepton de mia peto por partopreni en la kurso. Ankaŭ estis informo pri internacia konferenco post la kurso kie ni povis prezenti artikolon, se la temo de la artikolo estus konfirmita per speciala komitato.

Mi sendis al la ĉefo de la komitato mian artikolon. Feliĉe mia artikolo akceptiĝis. Do mi okupiĝis pri vizo.

La plej malfacila parto de mia vojaĝo estis viza proceduro. Telefone mi fiksis la daton de intervjuo en Usona konsulejo en Dubai; preparis multajn bezonatajn dokumentojn, kiujn mi devis montri kiel konfirmilo por mia reveno al Irano post la fino de la konferenco.

Mi petis de vojaĝ-agentejo por aranĝi Dubai-vizon kaj aviadil-bileton por mi. (Vizo de Dubai kostas ĉirkaŭ 90 dolarojn.)

En Usona konsulejo en Dubai estis multaj atendantoj je la 7:30 matene. Mi supozas, ke ĉirkaŭ duono de la atendantoj estis irananoj. Multaj irananoj aplikas por la vizo kaj ne povas ricevi ĝin. Do ili elspezas multan monon en Dubai vane.

Ni devis pasi multajn diversajn procedurojn (speciale sekurecaj aferoj) por atendi en la intervjua ĉambro. Intervjuo estis mallonga (ĉirkaŭ 5 minutoj), la oficistino diris al mi ke vi ricevos la vizon, sed post 10 tagoj. Do mi denove devis vojaĝi al Dubai por ricevi mian vizon.

Mi devis kontroli la ret-paĝon de la konsulejo ĉiu-tage, ĉar kiam mia speciala numero estis konfirmita, mi havis permeson por ricevi vizon. Pasis unu monato, kaj mi pensis eble ili ne volas doni vizon al mi, sed finfine mia numero aperis sur la ret-paĝo. Denove mi ricevis Dubai-vizon kaj vojaĝis tien, kaj ricevis la vizon.

Antaŭ mia vojaĝo, mi skribis leteron al kelkaj esperantistoj en Usono kaj klarigis pri mia restado en Salt Lake City. Post kelkaj tagoj mi ricevis leteron de s-ro Charles Hall kiu invitis min al sia hejmo en Salt Lake City.

En la 25a de Majo mi flugis al Usono tra Nederlando. En Amesterdam flug-haveno, usonaj oficistoj kontrolis ĉiujn pasportojn. Ili montris mian pasporton al kelkaj kolegoj kaj poste demandis la kialon de mia vojaĝo. Nia aviadilo havis prokraston en Amesterdamo pli ol 3 horoj. Kaj ĉiuj pacience sidis en aviadilo kaj diris nenion.

En aviadilo mi sidis ĉe irakano, kaj dum longa prokrasto kaj flugo ni parolis pri amikeco inter iranaj kaj irakaj popoloj malgraŭ la milito. Li estis usona civitano. Li migris al Usono dum la milito de Irako kontraŭ Kuvajto. Li donis min valoraj informoj pri vivo en Usono, speciale bonegaj informoj por aĉetado en malmultekostaj vendejoj!!

Kiam ni atingis al Detroit flughaveno, multaj pasaĝeroj facile montris pasportojn kaj

iris eksteren, sed kelkaj, certe mi estis inter ili, devis atendi en la oficejo de enmigrantaj aferoj. Mi plenigis specialan formularon kaj ili denove demandis kelkajn demandojn, fingroprintis min kaj petis kiam mi volas lasi Usonon, denove certe atendi la oficejon de enmigrantaj aferoj.

Mi finfine atingis "Salt Lake City" la Urbo de la Sala Lago. Feliĉe studento de Universitato de Utaho estis en flug-haveno kaj ni kune veturis al universitata gastodomo.
Salt Lake City estas bela urbo apud montaroj. La universitato situas inter la montetoj; similas al Beheŝti Universitato en Tehrano, sed pli bela, pli granda kiel urbeto. Granda lago estis videbla de la universitato.

Nia kurso estis bonega. Mi konatiĝis kun multaj ekonomiistoj de diversaj landoj. La temoj de diskutoj estis ege utilaj. Ili aranĝis interesajn ekskursojn en belegaj montaroj apud Salt Lake City. Mi prezentis mian artikolon " Ebleco de labor-kreado en kooperativoj en Irano". Estis bona sukceso por mi, ĉar multaj kolegoj interesiĝis pri labor-merkato kaj ni multe diskutis pri Irano. Usonanoj en la universitato havis amikajn rilatojn kun mi. Multaj bedaŭris pri malbona politika rilato inter du landoj. Mi ne vizitis profesorojn kiuj subtenis la politikojn de usona ŝtato en Irako kaj kontraŭ Irano.

En stratoj, trajnoj, vendejoj, aviadiloj, ... multaj usonanoj kiuj sciis ke mi estas iranano, amike parolis kun mi. Mi ne vidis signon de mal-amikeco kontraŭ Irano.
Dum mia restado, mi kontaktis esperantistojn. Oni invitis min al jara kunsido de usonaj esperantistoj en Teksaso en Junio 11, sed Konferenco en Universitato de Utaho estis ĵus en 11-13a de Junio, kaj mi ne povis vojaĝi al Teksaso. Mi kelkfoje parolis telefone kun D-ino Anĝelina Taremi, kiu estas iranano kaj aktiva esperantisto loĝanta en Arizono kaj havas Esperanto-domon tie.

Je la 14a de junio s-ro. Charles Hall venis al universitata gasto-domo kaj ni kune iris al lia hejmo. Estis unua fojo por mi viziti usonan familion en ilia hejmo. Estis simpla, sed bela kaj pura domo. Mi vidis lian edzinon kaj gefilojn kaj gebofilojn. S-ro Charles kaj mi vizitis la hejmojn de kelkaj esperantistoj en la urbo. (la foto montras s-ron Charles, esperantistinon kaj ŝian filon, kiu bone parolis esperanton kaj ŝian edzon.)

S-ro Charles estas murmuno. Murmuno estas interesa religio, kreita longa tempo antaŭ krist-nasko, sed poste ili akceptis kristianismon. Murmuno havas riĉajn kaj gravajn preĝejojn en Salt Lake City kaj Utaho provinco. Ili sendas misiistojn al diversaj landoj, do oni facile rilatas kun fremduloj. Pro tio Charles interesiĝis pri lingvoj, kaj nun volas lerni turkan lingvon ankaŭ. Li montris min belegajn parkojn, muzeojn,... en la urbo. Ni ankaŭ vizitis irananon (Hassan) kiu loĝas apud lia hejmo. Do per Esperanto mi trovis bonegan oportunon por viziti usonajn kaj iranan familiojn en Salt Lake City.

Mi forlasis la urbon de Sala Lago je la 16a de Junio. En flug-haveno oficiroj, vidinte mian pasporton, zorgeme kontrolis miajn aĵojn kaj eĉ ordonis min demeti miajn ŝuojn. La flugo de Salt Lake City al Memfis denove havis pli ol unu horon da prokrasto. Ni atingis al Memfis flug-haveno je la 7a ptm.

Mi devis atendi denove en la oficejo de enmigrantaj aferoj en Memfis flug-haveno. Kiam mi iris al la oficejo de enmigrantaj aferoj, neniu estis tie kaj la oficejo estis fermita. La respondeculo de flug-agentejo diris ke mi devas resti en flug-haveno por informi la oficejon pri mia forlaso. Sed mi ne povis ŝanĝi mian reven-bileton. Estis stranga afero, ke oni volas ricevi informon, sed la oficejo estas fermita!!

Mi decidis ne ŝanĝi mian bileton kaj mi daŭrigis mian flugon al Tehrano. Eble se mi volus denove vojaĝi al Usono, mi havos problemon!!

Entute mi ĝuis belecon, progreson kaj bonordon de Usono kaj speciale varman kaj amikan kontakton de multaj ordinaraj homoj. Ĉiam mi komparis la situacion de Irano kun Usono. Certe ili havas komplikajn problemojn rilate al junuloj, familioj, ktp, sed ili solvis multajn sociajn problemojn, kiuj ni en Irano ne klopodas solvi. Mi ankaŭ multe bedaŭris pri politikaj obstakloj kiuj malpermesas iranajn studentojn por studi en Usono. Mi vizitis multajn studentojn de Turkio, Tajlando, Ĉinio,... kiuj studis senpage por doktoriĝi, ili eĉ ne bezonis ricevi financan helpon de familio por kovri restadajn elspezojn. Ili mem povas havi enspezojn facile kun laboro en universitatoj. Rilate al Esperanto, certe Anĝelina estas bonega persono por aranĝi pli bonan rilaton inter irana kaj usona esperanto-movadoj.

Zahra Karimi, 2a de Aŭgusto 2005
zakarimi@umz.ac.ir

Saĝe kaj Spirite

Enesperantigis: Morteza Mirbaghian

%99de advokatoj donas al la cetero malbonan nomon.

Steven Wright

Klara konsicenco estas signo de malbona memoro.

Steven Wright

Biero estas pruvaĵo ke Dio volas ke ni estu gaja.

Benjamin Franklin

Mi neiam vidis elektron, tial mi ne pagas por ĝi.

Steven Wright

Unu nokton mi marŝis hejmen tro malfrue kaj fal-dormis sur la satelita telero de iu. Miaj sonĝoj estis ...tra la tuta mondo.

Steven Wright

Nur unu afero pli timigas ol diri la veron kaj tio estas ne diri la veron.

Naomi Wolf

Estis ja saĝa homo, tiu, kiu inventis bieron.

Plato

Nur du aferoj estas senfinaj, la universo kaj homa stulteco, kaj mi ne certas pri la lasta.

Albert Einstein

Metu vian manon sur varmega forno dum unu minuto kaj tio ŝajnas unu horon, kunsidu kun bela knabino dum unu horo kaj tio ŝajnas unu minuton, Jen relativeco.

Albert Einstein

Homo, kiu je la kvindeka jaraĝo vidas la mondon tiel, kiel li kutimis vidi ĝin je la dudeka jaraĝo, perdis tridek jarojn de sia vivo.

Muhammad Ali

Ŝirin Ebadi (Nobel-premiito por Paco):

MI ESTAS REVEMULO

Refoje eksplodoj faritaj per teroristoj en Londono kaŭzis multe da diskuto en la amaskomunikiloj kaj inter opinio-influantoj pri la detrua forto de ekstremista religia kredo.

Mi multfoje priskribis mian konvinkiĝon ke nedemokrataj medioj subtenas individuoj sentema al ekstremista kredaro. Senigita je (voĉdon)rajto civitanoj ne estas altigita en toleremaj socioj, ne estas prosperitaj de propraj liberoj kiel libera penso kaj parolado. Homoj vivanta sub tirana regulo, ĉu estas religia aŭ politika diktatorado, multe pli vole akceptus ekstremistaj pensoj.



Se ĉi tiuj individuoj estus altigitaj en lando kun sana kaj demokrata registaro, se ili estus alkutimiĝitaj al esti aŭdataj tra justaj politikaj procedoj anstataŭ bomboj kaj komandaj taktikoj, eble la mondo estus sur bazo de malsama paradigmo. En sanaj demokrataj socioj kie homaj postuloj estas plenumataj tra bonorda politika diskurso certaj membroj ne sentas neceson sin turni al armiloj kaj terorismo.

Bonŝance, unuiĝinta fronto de antaŭenigajn pensantajn Islamanojn estas formit sen rigardi la politikajn landlimojn. Ĉi tiu estas antaŭsigno de libereco por Islamanoj de religia ekstremismo. Ĉi tiu movado ne havas nomon aŭ iu gvidanton, aŭ centra administro kun filioj. Ĝi loĝas en la koro de ĉiu Islamano kiu ne povas toleri maljuston kaj ne volas akcepti ĉiu nevalida aserto kiel religia. Religiaj progresemuloj kies nombroj bonŝance estas plimultiĝanta en Islamaj landoj, defias la ekstremistojn. Kun logiko kiu estas ĉe la koro de religio ili pruvas ke ĉiu ago de administrado, eĉ se ĝi asertas la nomon, ne faras ĝin Islama. Ili penas malhelpi la fitrakton de ilia religio per proklami ke Islamo kaj demokratio iras manon ĉe mano: ni povas esti Islamanoj kaj respekti demokration kaj homajn rajtojn ĉar nia religio estas sur baze de egaleco. Islamo estas kontraŭdirekte al diktatoreco kaj terorismo portita en la Islama mondo.

Meze de ĉiuj tumultoj en la Islama mondo, Mi havas revon. Mi revas de progresanta Islamo ke ne nur estas tute konforme al demokratio kaj homaj rajtoj, sed portas la flagon de ĉi tiuj valoroj tutmonde. En ĉi tiu revo, Mi vidas la unuecon de ĉiuj homaj koroj. tiom, ke ĉiu individuo sentas la doloron kaj suferon de alia kvazaŭ ĝi estas sia propra.

Mi estas revemulo kaj Mi kredas atingi niajn idealojn estas havenda parto de la homa historio kaj ĉiam estos tiel. Multe de tio, kion ni spertas nunepoke estas sur bazo de revo aŭ idealo.

Tradukis: Hamze Ŝafii

Fonto:
http://www.ashena.com/modules.php?name=news&file=article&sid=266

Desegnaĵo:
http://sicknick.org/archives/03/he_nobel_peace_prize_goes_to_iran.shtml

Ferejdun Tonkaboni (1937-), unu el la nuntempaj verkistoj de la persa, ne estas tute nekonata en Esperantujo. Almenaŭ traduko de unu el liaj noveloj aperis en la beletra gazeto Fonto antaŭ ĉ. 20 jaroj: Vojiri sur la Reloj far A.R. Mamduhi.

Maŝino kontraŭ analfabeteco



Nuntempa novelo satira

Estis la jaro 2045 (1). La kampanjo kontraŭ analfabeco estis tre forta kaj furora. La ŝtato dediĉis ĉiujn siajn budĝetojn ĉu militajn ĉu civilajn, kaj ĉu kaŝajn ĉu malkaŝajn al la batalado kontraŭ la analfabeteco. Policistoj anstataŭ bastono pendigis de sia zono gigantan krajonon, per kiu ili batis la kapon de tiuj, kiuj ĝenis la publikan ordon. La bajonetoj de la soldatoj uziĝis por pintigi krajonojn. Oni plu ne punis per monpago, vipo, prizono kaj ekzekuto. Se aŭta kondukisto ne obeis la ruĝan lampon de semaforo, oni devigis lin eksidi ĉe la skribotablon de la plej proksima policejo, kaj kvincent fojojn skribi: "Mi plu ne malobeos ruĝan signalon de semaforo". Fotistoj ne fotis analfabetojn kaj la Statistika Oficejo ne donis al ili transskribon de la identigilo. (Kvankam por enskribiĝo ĉe la kursoj kontraŭ la analfabeteco, oni postulis de ili kvar fotojn kaj du transskribojn de la identigilo.)

Kiam atendantaj en la vicoj por aŭtobusoj kaj taksioj, oni legis malkarajn, grandajn aŭ malgrandajn librojn, kiujn eldonis "Centro por Preparado de Legaĵoj por la Analfabetoj". Tiajn librojn oni abunde trovis en razejoj, ŝuistejoj kaj atendoĉambroj de kuracistoj. La ŝtataj oficistoj anstataŭ unutagan salajron, memvole kaj kontente dediĉis sian 30-tagan salajon al la sankta programo kontraŭ la analfabeteco, kaj poste, kolektive, kun siaj edzino kaj gefiloj, formortis, kaj la ŝtato por glori ilin aranĝis funebrajn ceremoniojn. Tiuj, kiuj havis liberajn profesiojn monigis ĉion sian kaj transigis la sumon en konton KM-7-7 (Kontraŭ-analfabeteca Movado laŭ la sepa sepjara programo). Ankaŭ ili formortis unu post la alia, kaj rekompence sepdek aŭtomobiloj, kiujn ili estis gajnintaj komune, postsekvis iliajn kadavrojn, kaj per sepcent menoj*(2) da oro kaj sepcent menoj da arĝento, kion ili akiris kiel premion, oni konstruis por ili grandiozan maŭzoleon, por ke ĝi estu pilgrimejo por la venontoj kiel la simbolo de sindonemo kaj sinofero.

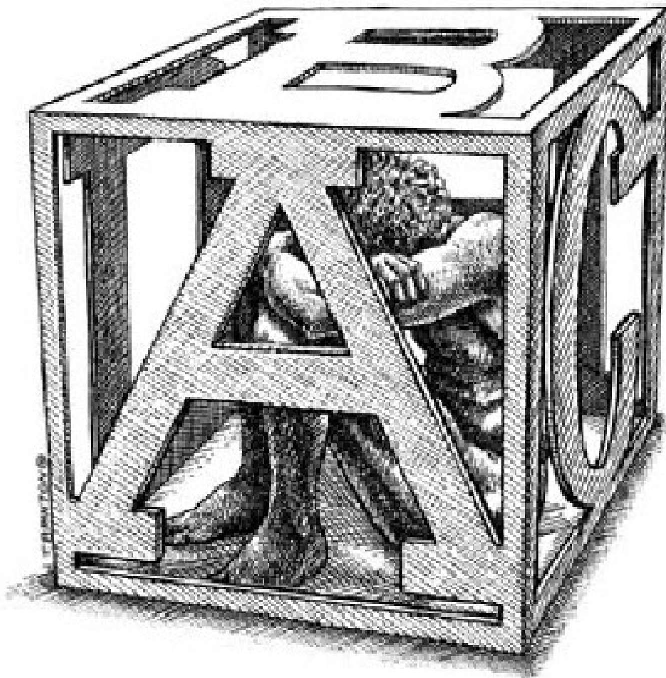
Oni aranĝis konkurson por elekti poemon kiel frapfrazo de la Kontraŭ-Analfabeteca Asocio, kaj fine tiu ĉi verso venkis:

Da manĝaĵoj tenu malplena la internon
Por ke en ĝi de l' saĝo vi vidu la lumon (3)

Ekde tiam oni presis la verson sur ĉiujn paperaĵojn kaj lernejajn librojn, kaj oni grande skribis ĝin sur la murojn kaj por eternigi la kontraŭ-analfabetecan movadon en la historio de la lando, oni gravuris la verson tiel grandlitere sur la trunko de la Damavand-monto, ke ĝi tre facile legeblis de

la ĉefurbo.

Pro ĉio ĉi, logike plu ne devus ekzisti analfabeta homo. Sed kaŭze de treeco de naskado kaj reproduktado (kio mem estis rezulto de pliiĝantaj progresadoj de la lando, kaj plialtiĝo de la popola vivnivelo kaj foriĝo de senlaboreco kaj solvo de la loĝejproblemo) ankoraŭ ekzistis kelkmilionoj da analfabetoj en la lando (laŭ la plej nova popol-nombrado, la landa populacio estis pli ol ducent milionoj) kaj ĉar la Unuiĝinta Naciaro lasis la mondan kontraŭ-analfabetecan bataladon al nia lando, la koncernaj respondeculoj rapidis fintrakti tiun ĉi analfabetan grupon, kaj poste okupiĝi pri la aliaj landoj de la mondo. Do, post longaj pripensadoj kaj meditadoj, oni elpensis rimedon kaj difinis tre grandajn premiojn por tiuj, kiuj helpas al rapida neniigo de analfabeteco. Komparate kun tiuj ĉi premioj, sepdek aŭtoj kaj sepcent menoj da oro estis mokindaj kaj infanaĵaj.



Post ses monatoj la nova ideo fruktodonis kaj juna inventisto, kiu finis politektikon, inventis kontraŭ-analfabetecan maŝinon. La maŝino produktiĝis en diversaj grandecoj: unupersona, kelkpersona kaj multpersona, la plej malgranda estis kiel telefonkiosko. Ni ne scias pri la teknikaĵoj de la aparato (la juna inventisto tute malkaŝis tion kaj estis registrinta la aparaton kiel sian inventaĵon), sed ĝia funkciigado estis tre facila: oni metis analfabeton en la aparaton, ekfunkciigis ĝin (la aparato funkciis per ducent dudek-volta elektro), post unu minuto, oni eligis la personon jam kapablan legi kaj skribi, el la aparato. Do, anstataŭ unu monato aŭ unu jaro, oni bezonis nur unu minuton por 'kuraci' ĉiun analfabeton, kaj tia ŝparado en tempo estis eksterordinare grava.

Post kiam la profesiuloj testis la specimenon de la maŝino, kaj ties enorda funkciado konfirmiĝis kaj garantiiĝis, oni instalis la ĉefan grandan maŝinon kaj ekfunkciigis ĝin. Flanke de la maŝino ekzistis stirilo, sur kiu vidiĝis numeroj. Simile al la fridujoj, kies temperaturon oni povas kontroli per turnado de butono, ankaŭ tiu ĉi aparato havis diversajn gradojn. Se oni elektis gradon unu, post unu minuto ĝi eligis leg- kaj skrib-kapablan personon. Se oni elektis gradon ses, post ses minutoj elvenis persono, kiu kleriĝis kiel sesjarstudinta lernejano. La grado naŭ estis por mezlernejanoj, dek du por diplomitoj kaj dek ses por licenciuloj. Por pli altaj studniveloj, oni devis duoble kuiri ilin, t.e. post la unua etapo, denove meti ilin en alian kuirejon por du aŭ kvar minutoj. En la unua kazo, elvenis magistroj kaj en la dua kazo doktoroj.

Post funkciado de la maŝino, la juna inventisto tiel famiĝis en la tuta mondo. Inunde alvenis lin premioj, medaloj, insignoj kaj oficialaj invitiloj. De ĉiuj landoj venis mendoj por aĉeti la maŝinon, kaj ili devis atendi ses monatojn aŭ jaron por ties konstruado kaj ricevo.

De Japanio oni mendis aparaton, kiu anstataŭ elektro funkcias per transistoro kaj baterio. La maŝino tuj prepariĝis kaj dum mallonga tempo, granda grupo da analfabetaj japanoj edukiĝis, kiuj famiĝis je 'japanaj edukitoj' aŭ 'transistoraj edukitoj'.

Unu el la petrolaj kompanioj mendis aparaton por aziaj kaj afrikaj dezertoj, kio funkcias per petrolo, ĉar tie elektro ne ekzistis, aŭ estis tro kara, kaj anstataŭe



petrolo abundis kaj malkaris. La aparato per grado dek ses eligis inĝenieron kaj specialiston pri petrolo. Sed, iun tagon pro neglekto de la kontrolisto de la aparato, ĝia meĉo tre altiĝis, kaj estigis fumaĵon. Sekve elvenis grupo da fumaĵitoj kaj nigrigitoj el la aparato. La kompanio ne akceptis ilin kiel inĝenierojn kaj specialistojn, kaj laborigis ilin kiel simplaj laboristoj.

Dume, la ĉefa aparato funkciis bone. Oni kolektis analfabetojn de tie kaj tie, kaj pogrupe alportis ilin per kamionoj kaj malplenigis ilin en la ujon de la aparato, kaj el ties alia flanko elvenis veraj edukitaj homoj tute puraj kaj pakitaj (komplete aŭtomate, senhelpe de manoj). La nombro de analfabetoj estis nuliĝanta, kiam pro neglektado de la elektro-kontrolisto, du malbonaj akcidentoj okazis.

La unua akcidento okazis kaŭze de longaj maldormadoj de la kontrolisto, kiu laboris ekstrajn horojn: li tiel laciĝis kaj dormetis, ke ne atentis pri la kontrolado de la aparato. Pro nesciataj kialoj, la tensio de la elektro eke malaltiĝis, kaj duoniĝis. Ĝis kiam la kontrolisto eldormiĝis kaj solvis la problemon, la aparato eligis kelkmilojn da diplomitoj kaj licenciuloj, kiuj pro la nesufiĉa varmo bedaŭrinde ne bone kuiriĝis kaj ne krustiĝis; ĉiuj ili estis nebakitaj kaj krudaj. Kvankam ili bone parkeris ĉiujn materialojn de la lernejaj libroj, kaj povis reciti ilin sen plej malgranda eraro, tamen ili ne saĝis eĉ kiom azeno.

La dua akcidento okazis la postan nokton. La elektro-kontrolisto por certiĝi pri la enorda funkciado de la aparato, altigis ĝian tension. Sekve la produktoj de la aparato tro varmiĝis kaj brulis.

Kiam oni malfermis la pordon de la elira ujo de la aparato - espereble neniam vi renkontu tiajn katastrofojn - sennombraj profesoroj elverŝiĝis el la aparato: ili estis tre maldikaj, havis falditajn haŭtojn, kaj iliaj ostoformoj videblis pro la troa maldikeco. Ili surhavis malnovajn eluzitajn vestaĵojn, kiuj neniel konvenis al ili. Iliaj okulvitroj estis tiel dikaj kiel la fundo de glasoj. Elvenante, ili estis entuziasme diskutantaj pri la sciencoj kaj literaŭro de la ŝtonerao, kaj ties pralingvoj, kaj la etimologio kaj filologio kaj gramatikaj karakterizaĵoj kaj diversaj branĉiĝoj de tiamaj lingvoj. Ili nek laciĝis, nek malsatiĝis, kaj nenio povis ĝeni ilian koncentradon. Eĉ se oni mortigis homon ĉe ilia orelo, ili nek turnis sian kapon, nek interrompis sian diskutadon. La kompatinduloj kvazaŭ ne apartenis al tiu ĉi terglobo.

Piednotoj:

(1)La novelon Ferejdun Tonkaboni (1937-) verkis en 1966, kaj la tepmon de la historio menciis 2006, do kun 40-jara distanco. Tial ankaŭ en la traduko saman distancon la tradukinto menciis ekde la nuna tempo.

(2) Malnova mezurunuo de Persujo; ĉiu meno egalas preskaŭ 3 kg.

(3) Tre fama verso el La Golestano (La Florejo) de Sadio (1184-1281), kion oni citas ankaŭ kiel proverbon en la persa.

Fonto:

TONKABONI, Ferejdun. Setare-haje ŝabe tire (La steloj de malluma nokto), Tehrano: AmirKabir, 1978. Citita en: Ĉehel dastane kutahe irani az ĉehel nevisandeje moaser (Kvardek iranaj noveloj de kvardek nuntempaj verkistoj), komp. Hasan Zolfagari, Tehrano: Nima, 2004 (2-a eld.), 505 p., p. 338-341.

Desegnaĵo:

Far Tim Brinton el: http://www.newsart.com/tb/personal/tb1512.jpg
Bildo de Nombranta infano el: http://static.nycwp.org/images/ginamoss/addingmachine.jpg

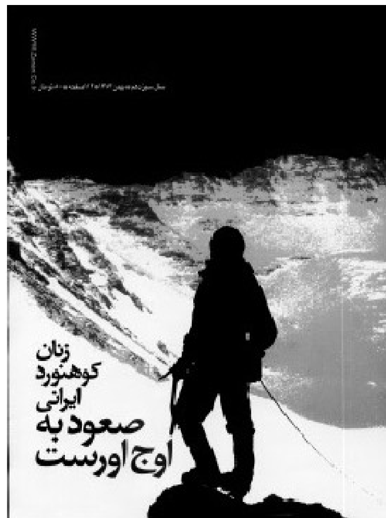
Tradukis: **Asad Mahbub**

Soci-patologia rigardo al la irana literaturo
Morala Menso kaj Admona Kulturo

Dua kaj fina parto

En la antaŭa revunumero vi legis la unuan parton de la artikolo de Ruhangiz Karaĉi, kiu serĉas la radikojn de la nuntempaj sociaj problemoj de Irano en la antikvaj literaturaĵoj de Persujo kaj ties reganta atmosfero. Jen la dua kaj la fina parto, kiu daŭriĝas ĝis nuntempa poetino Parvin Etesami, kies patro, Josof Etesami (1874-1937), fama je Etesam-ol-molk, estis unu el la verkistoj kaj tradukistoj de la tepmo, kiu multe kontribuis al konigado de eksterlando, precipe Eŭropo al irananoj. Li ankaŭ en nia afero okupas specialan lokon historian: li skribis la unuan pri-Esperantan artikolon en Irano. *La Red.*

Samkiel jam menciiĝis, la moralo kaj la admonoj depende de variaĵoj kiel tempo kaj loko estas ŝanĝeblaj, tamen rilate al du aferoj ili estas preskaŭ senŝanĝaj. Unue la parolmaniera strukturo de la admonoj rilatiĝas al la maljunaĝo de la admonanta homo, ekz-e la admonoj de Ĥosro Gobadijan skribiĝis kiam li mortontis (Mahmud Ĝafari 1992), Anuŝirvanaj admonoj, fakte estas lia testamento, la admonoj de Saboktakin al Sultano Mahmud verkiĝis post kiam li transdonis la regadon al Mahmud, kaj ankaŭ Golestano kaj Bustano, la moralaj verkoj de Sadio, la mezaĝa mondvojaĝinto, kies motivo de ilia verkado estis plibonigado kaj instruado de la individuo. Due la admonado kaj konsilado estis la speciala rimedo de la politikaj kaj religiaj aŭtoritatoj kaj gvidantoj. Tiel, la kondutaj principoj skribiĝis aŭ diriĝis per la granduloj, potenculoj kaj religiaj sciuloj, por ke ĉiuj popolklasoj prisciĝu kaj utiligu ilin. La origino kaj deveno de la hierarkia sintenado, kio ekzistas en tuta irana kulturo, tiel montris sin en la admona kaj morala literaturo, "La popolo ĉiam devas havi pligrandulon, ĉar la hegemonio de la pli granda super la malpli granda ekzistas en la naturo de la homo" (1). Estas notinde ke virinoj neniam sin trovis pligrandaj, por ke admonu la aliajn; kvankam praktike virinoj de longe faris tion, tamen nenia admonlibro ekzistas far virino. La verkinto de Aĥlage Ĝalali (Ĝalalia Moralo) evitigis la junajn virinojn de la maljunulinoj akuzitaj je kontraŭmoralaj agoj kaj ankaŭ rekomendis al ili ne interkonsiliĝi kun ili, ĉar ilia malalta saĝo kondukus al malmoralo (Ĝalal-ed-din Davani 1922, p. 201).



Verŝajne la ekzisto de la instrua literaturo kaj tiom multe da moralaj kaj admonaj libroj en la persa literaturo, estas unu el la atestaĵoj montrantaj, ke la irana socio en la pasinteco estis efikita per la malmoralaj bazoj, kaj pluraj kontraŭvaloroj furoris: ŝtelado, hipokriteco, rabado, prostituado, pederastio kaj ignorado. Por kontraŭi tiajn maldeziratajn elementojn, la poetoj kaj verkistoj kulture sentis la neceson por atenti al tiaj problemoj, kaj per esprimado de admonoj ekmilitis kontraŭ ili. Sendube libroj kiel Hijal-ol-nesa (Virinaj ruzoj) kaj Hijal-ol-losus (Ŝtelistaj ruzoj) kaj admonverkoj kaj moralaj libroj estas produktaĵoj de socio plenplena da

malmoralaj elementoj, kiuj verkiĝis kun la celo moralecigi la socion kaj eduki moraleman homon. La riĉa fluado de la admonema literaturo, kio komenciĝis de unuaj skribitaj verkoj, atingas al la grandioza morala verko de la nuntempa poetino, Parvin Etesami, kio kvankam ne verkiĝis tiutempe, tamen povas esti bona finanto por tia verkado. Antaŭ 66 jaroj publikiĝis poemkolekto, kio ankoraŭ estas sur la plej alta loko, kaj kio malkiel aliaj admonlibroj, kiujn verkis maljunaj viroj, verkiĝis per juna virino, Parvin Etesami, kiu nek havis aŭtoritaton politike, nek havis potencon religie, kaj kiu aliflanke kredis ankaŭ al fatalismo, kaj ni scias, ke la fatalismo kaj moralo kontraŭas unu la alian. Estas dirinde, ke tiuj ĉi du kontraŭaj kredoj ekzistas tra la tuta poemlibro de ŝi. Sed antaŭ atenti al la internaj emoj de la poetino al admonado kaj moralo, ni anentu al la eksteraj faktoroj, kaj al la socio, kiu estis ŝanĝiĝanta, por vidi kiel ili, ĉirkaŭante la poetinon, efektis sur ŝi.



Estas tute nature, ke dum la socipolitikaj ŝanĝiĝoj, kaj sekve de penetrado de la fremdaj kulturoj - kaj la renkontiĝo de la tradicio kun la moderneco - kriterioj de la malnovaj moralaj valoroj iom post iom ŝanĝiĝu. Inter la idealoj kaj la realoj de la socio ekestiĝas kontraŭeco, kaj, nenormalaĵoj kaj malvaloroj anstataŭiĝas la antaŭajn normalaĵojn kaj valorojn, kaj ĝenerale la kriterio por valoroj ŝanĝiĝas, kaj ĉar la valoroj estas dependaj de la politikaj, sociaj kaj kulturaj faktoroj de la socio, kaj efikas sur la homoj, sekve, ankaŭ la moralaj sintenoj de la homoj en la socio iom post iom aliiĝas.

La pozitivaj kaj negativaj reagoj de artistoj, devenantaj de iliaj eksterordinaraj sentivecoj, estas unu el la faktoroj kondukantaj al la moralema literaturo. Parvin Etesami dum la tempo de la aliiĝado de la moralaj valoroj, volis ekvilibrigi kaj konvenigi socion, kiu jam estis deformiĝinta kaj kontraŭmoralaj elementoj en ĝi estis plimultiĝantaj. La alta frekvenco de la moralaj temoj en ŝiaj poemoj montras ŝian kredon al la plibonigado de la individuo en la malsana socio. En ĉiu el la 209 poemoj de ŝi, oni povas trovi moralajn temojn; iam unu verso aŭ kelkaj versoj, kaj iam la tuta poemo estas pri morala temo, admonante kaj invitante al boneco (2). Eĉ la frekvenco de la moralaj vortoj montras ŝian sindediĉon al la plibonigado de moralo: en ŝiaj 42 odoj la vorto vero 10foje, justeco 17foje, boneco 15foje, sci(enc)o 39foje, prudento kaj pensado 8foje ripetiĝis. Kvankam tempo, okazo kaj oportuno ne estas moralaj vortoj, tamen por ŝi bona utiligado de la tempo kaj okazo tiel multe gravis, ke 25foje ripetis ilin. Aliflanke, en tuta ŝia poemaro oni ne povas trovi vorton aŭ temon kontraŭa al nia malnova moralo kaj tradicio, aŭ ion, kio povus interpretiĝi kiel malmoralaĵo aŭ malvaloro.

La poemoj de Parvin ne estis nur simplaj moralaj admonoj, ŝi en tiu malsana socio kaj kun tiom multe da pikantaj sociaj realoj, sentis respondecon por si, kaj ĉar ŝi ne povis krii anstataŭ la silentaj subpremataj homoj, kaj trovis la vojojn por batalado kaj sciigado baritaj, enpoemigis admonojn devenintaj de siaj spertoj. Tamen, atentado al la moralaj problemoj, neniam forigis ŝin al rigardado al la politikaj problemoj. Ŝia angorado pri la deformiĝintaj moralaj valoroj, instigis ŝin al ilustrado de pura medio kaj ideala homo, kiuj ĝuis justecon, honestecon, verdiremon, purecon, bonecon kaj grandanimecon, kaj ŝi imagigis la homojn en Utopio, kiun ŝi kreis plej bone kaj dezirinde pere de arto kaj scienco, kiuj estas la nuraj du faktoroj formantaj la homan moralon.

La enhavo de ŝiaj poemoj konsistis el valoroj, al kiuj ŝi kredis, kiuj baziĝis sur ŝiaj moralaj kaj homecaj devontigoj, kaj kiuj devenis de ŝia humanista sintenado. Parvin pli estis logika kaj raciista homo ol sentema poeto; ŝi simpatiis kun aliaj homoj, kaj iliaj problemojn ne konsideris aparte de siaj problemoj; aliaj suferado kvazaŭ estis ŝia

suferado, kaj ŝi plenpove strebis por malaltigi la suferadon de la homoj kaj instituciigi la justecon kaj verdiremon. Kvankam ŝi sciis, ke la arto ne havas nur edukadan rolon, tamen kredis, ke ĝi povas esti instruanta kaj helpi al estigado kaj konservado de la korekta moralo. Ŝia morala kaj homeca tasko, kiel poeto por la socio, estis racia konfirmado de moralaj kutimoj kaj juĝoj, kiam ŝi disponis nenian rimedon krom la poemo, per kiu ŝi kapablis disvastigi bonkonduton kaj indan moralon kaj kion ajn alian laŭ ŝi korektan. Sendube en tiuj sociaj kondiĉoj, la poemo estis la plej konvena ilo en la manoj de virino, kiu neniel rajtis sinesprimi en la virrega (patriarkeca) socio.

Kiel ajn, Parvin klopodis por fortikigado de morala socio, sed kial ŝi tion volis fari kaj kial tian sintenon ŝi prezentis en siaj poemoj? Certe tio dependis de ŝia intovertemo kaj morala edukado kaj sintenado, kio devontigis ŝin rilate al la moralaj principoj de la socio, kaj kio estigis en ŝi specialan senton por respondeco kaj eksterordinaran sentemon por strebi kiom eble plej multe cele al plibonigado de la socio kaj estigado de moralema medio. La homo pro sia sociemo, ĝuas simpation kaj kompaton al aliaj, kaj ankaŭ pro iliaj suferoj kaj doloroj reagemas. Sed la sentemaj kaj emociaj reagoj de la poetino kontraŭ la suferoj, doloroj kaj deprimiĝoj de la homoj, melankoliigis la etoson de ŝiaj poemoj kaj ĉar la poemo estas reflektaĵo de la reala mondo, tio transformis ŝian poemon en admonojn kaj konsilojn, kaj tiel konigis ŝin kiel la plej moraleman poeton de nuntempo.

La simpatio de Parvin pri la suferoj de aliaj homoj, devenis de ŝiaj introvertaj sentoj, kiuj forte dependis de ŝiaj menso kaj personeco, kaj sendube unu el la plej gravaj faktoroj, kiuj pliigis la moralemon de Parvin estis ŝia introverta personeco. Laŭ skribaĵo: "Ŝi pro subigado de ĝio (id), kio estas la fonto de deziroj, far subigantaj egoo kaj superegoo, kaj psika kaŝado, havis personecon, kiu agis laŭ la volo de la patro, kaj tial ŝi lian metodon alprenis por si; kaj malgraŭ nespertado de patrineco, la imagado pri esti patrino kaj havi tian sperton tiel ekregis ŝin, ke ĉiuj ŝiaj poemoj plenpleniĝis de patrina sento, kio en psikologio de C. G. Jung, famas je 'granda patrino'" (Alireza Mozaffari 1993).

Ho koro, vane ne angoru pri la mond'
Ne pripensadu ne venintan morgaŭon
Se vi ĝuste pensas, la angulo de la kaĝo,
Estas kiel florejo por pacienca bird'
Fendu la teron kaj tiam rigardu
La tempon fifaman senafabla

Ankaŭ tiu ĉi faktoro estas grava en distingado inter la poemoj de Parvin kaj tiuj de la samtempaj poetoj kaj eĉ poetinoj. La poemo de Parvin pro ĝia raciema enhavo, kaj virineca lingvo, kaj la specialaj temoj, trovis sian identecon kaj propras al ŝi. Krome, neniu alia poeto en la historio de la persa poezio tiom multe pensokupiĝis pri la moralo kaj admonado.

Piednotoj:

(1) Citita el Ŝahnameje AbuMansuri (Ŝahnameo laŭ AbuMansur), verkita en la 346-a lunheĝira jaro, (Charles Henry de Fuche Core 1998, p.131).

(2) Surbaze de la suba eldono de ŝia poemaro:
ETESAMI, Parvin. Divane gasajed va masnavijjat va tamsilat va magtaat (Poemaro inkluzive odojn, masnaviojn, alegoriojn kaj fragmentojn), Tehrano: Abol-fath Etesami, 1962 (la 5-a eld.).

Referencoj:

ABOL-GASEMI, Mohsen. Jasne panĝaho sevvom (53-a Jasno), Farhang, vol. 14, n-ro 1 kaj 2, printempo kaj somero de 2001, p.1

AHUNDZADE, Fath-ali. Alefbaje ĝadid va maktubat (Nova alfabeto kaj skribaĵoj), Hamid Mohammad-zade (red.), Tabrizo: Naŝre ehja, 1978.

DAVANI, Ĝalal-ed-din (Mohammad ebne Asad). Aĥlage Ĝalali (Ĝalalia moralo), Lekahnu: Nulkeŝvar, 1923.

FUCHE CORE, Charles de Henry. Aĥlagijjat (Moralaĵoj, Moralia), trad. persen M. A. Amir-Moezzi kaj A. Ruh-baĥŝan, Tehrano, Markaze naŝre daneŝgahi, 1998.

ĜAFARI, Mahmud. Adabijjate andarzi dar motune farsije mijane (Admona literaturo en la tekstoj de la mez-persa), Ĉista, vol. 9, n-ro 8, 1992, p.868.

MOĤTARI, Mohammad. Tamrine modara (Praktikado de tolerado), Tehrano: Vistar, 1998 (2-a eld.).

MOĤTARI, Mohammad. Ĉaŝme morakkab (Kunmetita okulo/Okulo de inko) Noŭ-andiŝi az negahe ŝe're moaser (Novpensado laŭ la nuntempa poezio), Tehrano: Tus, 1999.

MOZAFFARI, Ali Reza. Nagde ŝaĥsijjate Parvin (Kritiko de personeco de Parvin), aperinta en la revuo de la fakultato pri literaturo kaj homaj sciencoj en la Ferdoŭsia universitato de Maŝhado, jaro 26, n-ro 1, 1993.

TALEBOF, Abd-ol-rahim ebne Abutaleb Naĝĝar Tabrizi. Masalek-ol-mohsenin (Principoj de bonuloj), kun enkonduko de Bager Momeni, Tehrano: Ŝabgir, 1977.

Fonto:

KARAĈI, Ruhangiz. Zehnijjate Aĥlagi va Farhange Andarzi (Morala Menso kaj Admona Kulturo), Zanan (Virinoj), 13a vol. Bahman 1383 (Jan. 2005), 112 p., p.62-5.

Foto:

http://www.enel.ucalgary.ca/People/far/hobbies/iran/parvin/left.html

Floroj el "La Florejo" de Sadio

Por tiu ĉi numero refoje utilaj maksimoj estas elektitaj el la riĉa mino de la lasta ĉapitro de Golestan (la Florejo) far Sadio. Legu kaj apliku ilin por pli plaĉa vivado!

La oro akireblas el la mino per ago minista kaj el la avarulo per ago insista.

زر از معدن به کان کندن برآید و زدست بخیل به جان کندن.

La tero ricevas de l' ĉiel' favoron kaj la ĉielo ricevas de l' ter' pulvoron. El ĉio sekreciiĝas tio, kio estas en ĝi.

زمین را ز آسمان نثار است و آسمان را از زمین غبار، کل اناء یترشح بمافیه.

Se laŭ vi mia kondut' estas fia,
Vi daŭre agu laŭ la bona via.

گرت خوی من آمد ناسزاوار
تو خوی خویش از دست مگذار

Kiu kun si pacigas malamikojn, tiu celas ĉagreni amikojn.

هر که با دشمنان صلح می کند سر آزار دوستان دارد.

Ho la saĝa! Evitu tiujn amikojn
kiuj rendevuas viajn malamikojn

بشوی خردمند از آن دوست دست
که با دشمنانت بود هم نشست

Du personoj mortis kaj sopiron forportis : unu kiu havis kaj ne utiligis kaj la alia kiu sciis kaj ne aplikis.

دو کس مردند و حسرت بردند: یکی آنکه داشت و نخورد و دیگر آنکه دانست و نکرد.

Ja se iu vidas avaran noblulon
tiu klopodas veki pri li suspektojn.
Sed se malavarul' faras ducent pekojn,
Lia malavar' kaŝas liajn difektojn.

کس نبیند بخیل فاضل را
که نه در عیب گفتنش کوشد
ور کریمی دوصد گنه دارد
کرمش عیب ها فرو پوشد

La regno pro kleruloj belaspektiĝas kaj la religio pro piuloj perfektiĝas. La reĝoj bezonas maksimon de l' kleruloj pli ol tiom, kiom la kleruloj bezonas intimon de l' reĝoj.

ملک از خردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزگاران کمال یابد. پادشاهان به صحبت خردمندان از آن محتاج ترند که خردمندان به قربت پادشاهان.

Troa kolero kaŭzas timon kaj malĝustatempa favoro detruas estimon; nek tiom koleru ke oni malŝatu vin, nek tiom toleru ke oni ekmastru vin.

خشم بیش از حد گرفتن وحشت آرد و لطف بی وقت هیبت برد، نه چندان درشتی کن که از تو سیر گردند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند.

Kiu kverelas kontraŭ personoj de alta rango, tiu sekvigas verŝiĝon de sia sango.

هرکه با بزرگان ستیزد خون خود ریزد.

Ĉu vi pensas ke vi altrangas?
Ja la strabul' vidas unun du,
Baldaŭ vundiĝos via frunto,
Kontraŭ virŝafo se vi ludu!

خویشتن را بزرگ پنداری
راست گفتند یک دو بیند لوچ
زود بینی شکسته پیشانی
تو که بازی کنی به سر با قوچ

Malmulto sur malmulto fariĝas abundo kaj guto sur guto fariĝas inundo; tio signifas ke malfortuloj tenu ŝtonetojn por ĝustatempe venĝi uzurpulojn.

اندک اندک خیلی شود و قطره قطره سیلی گردد، یعنی آنان که دست قوت ندارند سنگ خورده نگه دارند تا به وقت فرصت دمار از دماغ ظالم برآرند.

Guto sur guto fariĝas rivero,
Kaj river' sur river' fariĝas maro.

و قطر علی قطر اذا اتفقت نهر
ونهر علی نهر اذا اجتمعت بحر

Malmuto sur malmulto fariĝas multo,
Gren' sur greno, grenejo estas rezulto.

اندک اندک به هم شود بسیار
دانه دانه است غله در انبار

Aforismoj de M.M

,PvC pwi× Ä¡µ ÚÞlF ¢¡iF
.PwìÛ pwì× Úlì¡iF ÚÞlF Ä¡µ D×C
Ve povas doni sen ami,
sed ne povas ami sen doni.

.lÜOwç ÁDZEßìµ ,lzDF pºÓ Ä¡µ íOÂÞ
kiam amo magras, kulpoj estas dikaj.

.kß¡Ê ÚCßOì×ÚÞok qC ®Ã¾ Coí×kAHÏÂ
La homan koron eblas
malfermi nur elinterne.

, PvC p¿w¾ oßÛ ÚßaØç íOvÞk oÞÛ
.lzDF ÈëoDN ÚA ½Cp¬C éÆ kßz í× ælëk
í×DËÜç ¯Ã¾
la lumo de amikeco estas kiel tiu
de Fosforo, vidata kiam ĉirkaŭe mallumas.

lëph ÚCßN í× íOvÞk DF ¯Ã¾ Co íOvÞk
Amikecon nur per amikeco devas aĉeti.

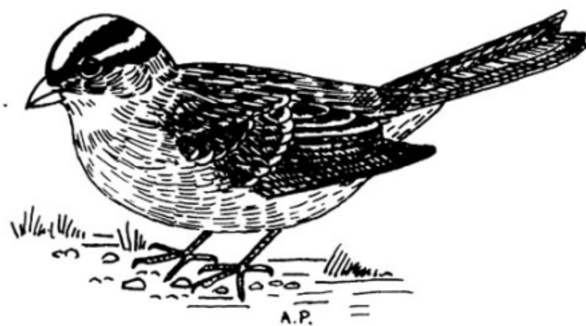
,lFDë Pvk Ä¡µ ´ßÛ ÝëpNÔµC éF kp¾ Èë pÊC
Dç ÚßìÏì× Mp¿Û ÚkpÆ íSÜh êCpF Ä¡µ ÚA
.kßF lçCßh í¾DÆ p¿Û
Se unusola homo atingas
la plej altan specon de amo,
ĝi estos sufiĉa por neutraligi
la malamon de milionoj.

ÚkoÆ kÞFCÛ êCpF Ý~~Ø®× Þ p®h íF æCo
DèÜN
.êqDv kßh PvÞk Co êÞ éÆ PvC ÚA ÝØzk
la sole imuna kaj certa maniero neniigi
vian malamikon estas amikiĝi kun li.

Tradukita nuntempa novelo

La Birdo

Verkis: (s-ino) Azar Raŝidi
Elpersigis: Asad Mahbub



"Azade! Tiu ĉi kompatinda kaj mizera pasero rompis sian bekon. Ho, kiom senkompataj estas vi. Kial vi ne liberigas ĝin?"

"Onjo, onjo, ĝi ade ekflugas al la vitro, frapiĝas kontraŭ ĝi, kaj falas teren. Ekde la meteno ĝis nun pli ol dek fojojn ĝi flugis al la fenestro kaj kontraŭfrapis sin al la vitro. Tial ĝia beko eksangis."

"Oh, vi mem scias tion, kaj ankoraŭ ne liberigas ĝin?!"

Pari iras al la fenestro kaj …

"Onjo Pari, kion vi volas fari?"

"Mi volas liberigi la mizeran besteton."

"Ne, onjo, se vi liberigas ĝin, Sijavoŝ tiel koleriĝos."

"Tio ne gravos."

"Pari, nun ne liberigu ĝin, lasu nin kuraci ĝian bekon, poste ni forflugigos ĝin.

Pari ekiras al sia fratino.

"La malbeno de la malfeliĉa birdo trafos vin. Azade kial vi?! Mi ne atendis, ke vi lasu la infanojn malliberigi la mizeran birdon en la ĉambron."

"Mia oponado ne povis efiki ilin. Nome mi ne povis konvinki ilian patron. La ĉefa kulpanto estas ilia patro. Ĉu vi ne memoras kiom longe li fordonadis sian monon por aĉeti najtingalojn, kanariojn k.s. por teni ilin en la kaĝo?! Vi ne povas diveni kiom multe ni kverelis pri tio. Li tiel obstinas. Mi neniel povas konvinki ilin; li ne komprenas kion mi diras."

"Se mi estus anstataŭ vi, mi elflugigus tiujn birdojn tra la fenestro kiam li forestis; kion li povus fari?!"

"Nu, la morgaŭon de tio li irus kaj anstataŭ ĉiu birdo, aĉetus du birdojn! Fakte li faris tion kelkfoje - plurfoje. Ĉu li ne kolektis mutajn kolombojn sur la tegmenton?! Kelkajn fojojn mi disrompis la kaĝojn, sed tio nenion solvis."

Pari, sekvante sian fratinon, iris en la kuirejon kaj staris tie.

"Ĉu li ankoraŭ havas la kolombojn?"

"Ja, lia moŝto ĉiutage pasigas kelkajn horojn sur la tegmento. Li okulumas ĝenante la najbarojn…"

"Kiel vi deziras la teon? Ĉu en glaseto,

aŭ glaso?” Pari respondis ke tio ne diferencas por ŝi.
”Vi ne scias kio okazis hieraŭ. Li iris kuŝi sur la balkonon. Estas kelke da tempo, ke iu malfeliĉa birdo faris neston sur la ombrigilo super la fenestro kaj demetis ovojn. Nun estas du tri semajnoj, ke ĝiaj idoj eloviĝis.”
Azade metis la te-pleton sur la plankon antaŭ la fratinon kaj petis ŝin eksidiĝi. Pari metis la birdon sur sian manplaton kaj delikate karesis ĝin. Oni sonoris ĉe la pordo. Pari iomete moviĝis.
”Estas neniu (fremda); Siavoŝ, kiu iris aĉeti fruktojn, revenis; estu komfortaj.”
“Saluton onjo. Onjo ĉu vi vidis mian paseron. Rigardu kiom belas ĝi.”
“Jes ĝi tre belas, sed la birdeto ĝenatas. Kiel vi havigis ĝin al vi?”
”Onjo, hieraŭ mia patro kaj mi sidis sur la balkono, kiam ni ekvidis ĝin, kiu falis sur la teron elde sia nesto. Ĝi falis antaŭ nin. Mia patro tuj eksaltis kaj kaptis ĝin. Ĝi ankoraŭ estas eta paserido kaj ne povas bone flugi. Onjo, donu ĝin al mi.”
Pari duon-malfermis sian manon kaj diris: “Vidu kara, ĝia beko sangis, vi devas liberigi ĝin, ĝi vere kompatindas.”
“Ne, onjo, mi faris skatolon por ĝi, kaj metas ĝin en la skatolon, vidu!”
Li ekkuris en la dormoĉambron kaj revenis kun distruigita skatolo.
”Vidu, jen ĝia domo. Mi truigis la skatolon por ke la areo bone atingu ĝin.”
“Kara Sijavoŝ, la mizera besteto tiel timas. Vidu kiom rapide batas ĝia koro.”
“Pari, trinku vian teon!”
“Mi trinkos tion. Ne hastemas mi. Mi ŝatas teon malvarma.”
Ŝi metis la pasereton en la skatolon kaj diris al Sijavoŝ: “Metu ĝin en iun angulon, kaj kiam ĝia beko resaniĝis, lasu ĝin foriri. Permesu ĝin iri al sia patrino.”
“Onjo, hieraŭ ĝia patrino flugadis super niaj kapoj kaj pepegis. Mi patro diris al mi porti la paseridon en la domon, por ke ĝia patrino ne vidu ĝin. Sed ĝis la vespero la patrino pepadis kaj ne foriĝis de antaŭ la fenestro.”
”Nu, kion diris via patro? Ĉu li ne diris al vi ellasi ĝin ĉar ĝi ĝenatas. Ĝia patrino estis insultanta kaj malbenanta vin.”
”Ne, li mem kaptis ĝin por mi.”
La patrino enmanigis la skatolon al Sijavoŝ kaj diris al li meti ĝin en angulon. Poste ŝi rigardis al Pari kaj diris: “Mi – kiu mem estas patrino – komprenas tiun malfeliĉan patrinon. Kredu min, ĝi volis beki la kapon de Sijavoŝ, kiam li tenis ĝian idon enmane. Ĝi faris kion ajn ĝi povis. Ĝi volis enveni en la domon kaj sekvi la idon.”
Sijavoŝ portis la skatolon en la dormoĉambon kaj revenis. Li iris en la kuirejon kaj kunportis bovlon da akvo en sian ĉambron.
”Ĉion kaŭzis lia patraĉo. Sijavoŝ estas infano kaj ne komprenas ion. Hieraŭ mi kverelis lian patron. Mi diris al li: ‘Vi ne estas infano, lasu ĝin foriri. La malfeliĉa birdo kompatindas, vi ne estu tiom senkompata.’ Fine mi diris lin: ‘Kio ajn, vi estas buĉisto’, li ekridegis kaj diris: ‘Ja vi estas la reĝino de kompato kaj afablo, ĉu ne?!’”
Pari rigardis sian horloĝon kaj diris: “Ĉiuj viroj estaj tiaj. Kion ajn ili diras, tio devas plenumiĝi. Tio ne dependas de tio ke ili estas buĉistoj aŭ ne.”
“Ne, li estas alio. Li buĉis tiom multe da bovoj kaj ŝafoj, ke li plu ne havas



kompaton. Ankaŭ Sijavoŝ ekploradis, kaj diris, ke li ne deziras ellasi la birdon. Nome, li sekvas sian patron. Fine mi diris al Sijavoŝ ke morgaŭ li devas liberigi ĝin, sed lia patro diris min lasi lin teni ĝin."

Subite ekaŭdiĝis bruado de infanoj el la ĉambro. Azade interrompis sian parolon kaj demandis ilin: "Kio okazis al vi aĉaj? Kial vi tiel bruadas?"

"Panjo, Sijavoŝ deŝiris mian kajeron. Li disŝiris ĉiujn miajn hejmtaskojn."

"Ne, panjo, ŝi mem ekpuŝis min kaj mi falis sur ŝian kajeron. Ĝi mem disŝiriĝis, sed ŝi diras ke mi ŝiris ĝin."

Azade kap-aludis al Pari kaj la teo, kaj diris ŝin: "Via teo jam malvarmas."

La patrino ekiris al la ĉambra pordo. La krioj de la infanoj jam pliiĝis.

"Panjo, vidu kion li faris kontraŭ mia kajero."

La filino montris la disŝiritajn foliojn al sia patrino. Sijavoŝ ekbatis la stomakon de la fratino per sia pugno, kaj diris: "Vi, mensogulo! Mi ne ŝiris tion, ĝi mem ŝiriĝis." Li ekkuris al krajono, kiu kuŝis sur la tero kaj tenante ĝiajn ekstremojn en la manoj, duonigis ĝin per la frapo de sia genuo. La patrino ekkaptis lian manon kaj diris: "Vi tre malboniĝis. Kial vi faris tiel. Kial vi rompis la krajonon? Nun kiel ŝi skribu siajn taskojn? Verŝajne vi bezonas puniĝi por pliboniĝi. Nun vi iru en la banĉambron por kelkaj minutoj, por ke vi plu ne ripetu tiajn fiaĵojn."

Ŝi trenis lian manon kaj puŝis lin en la banĉambron, kaj fermis ĝian pordon.

"Ekde hieraŭ ĝis nun vi ade ĝenis kaj kolerigis min. Vi, ne kompreniva infanaĉo!"

La banĉambro estis malgranda kaj malluma. Sijavoŝ forviŝis siajn larmojn per sia mandorso. Kiom ajn li rigardis al la muro por trovi la ŝaltilon de la lampo, li ne povis vidi ĝin. Li kaŭre sidiĝis en angulon de la banĉambro por ke liaj okuloj kutimiĝu al mallumo kaj povi vidi ion. Lia spirado malfaciliĝis. Kio okazus, se la blatoj de la banĉambro venus al li! Li ĉiam timis de mallumo. Li eksentis plimalfacilan spiradon. Li sentis ke la muroj proksimiĝas al li kaj premas lin.

"Panjo, panjo pardonu min. Mi eraris, malfermu la pordon!"

Li pugnofrapis kontraŭ la pordo.

"Panjo, mi plu ne disŝiros ŝian kajeron, Mi promesas tion. Malfermu la pordon."

La patrino malfermis la pordon kaj diris: "Nu, iru al via fratino kaj pardonpetu de ŝi; neniam plu ripetu tiajn agojn."

Sijavoŝ iris al sia fratino kaj preterpasis ŝin. Li eligis la birdon el la skatolo kaj malfermis la fenestron. La birdo malaperis en la bluan ĉielon.

Fonto:

RAŜIDI, Azar. Nane-tanha (Sol-panjo), Tehrano: Naŝre Eŝare, 2004, 107 p., p. 33-38.

Bildoj:

http://www.norsecode.com/mlstudio/images/yukon/sparrow.jpg
http://www.ha.sad22.us/BenJohnson/sparrow-small.gif

Islamo
kaj
Irananoj

Antaûparolo

Pasis pli ol 14 jarcentoj ekde la kunpuŝiĝo de irananoj kaj muzulmanoj kaj de islama eniro en Iranon, sed malgraŭ tio, ankoraŭ ni alfrontas al interpretoj kaj juĝoj ne juste mezuritaj kaj malĝustaj. La publiko elprenas tion laŭ kredaj vidpunktoj, sed inter la edukitoj kiuj bezonas je pruvoj firmaj kaj logikaj, kelkfoje oni vidas ankaû juĝojn malĝustajn. Kompreneble al tiuj, kiuj paŝadas en kultur-historia sfero, la problemo estas solvita, sed tiuj, kiuj malpli konas debatojn ĉi-rilate, aŭ ilia stud-kampo aŭ laboro estas ekster la sfero, ili en siaj interpretoj implikiĝas en troigoj aû maltroigoj kaj ne havas sincerajn juĝojn.

La motivo havigi ĉi tiun skribaĵon jam formiĝis alfronte al menciitaj individuoj kaj estas kolopodo-kvankam koncize-elmeti la kialojn por la facila disfalo de monda regnado de Sasanida dinastio antaŭ la atako de arabaj muzulmanoj kaj islamaniĝo de irananoj.

La politika, ekonomia kaj socia situacioj de Irano en la lasta-tempo de sasanidoj

La serioza kaj ĉiu flanka ekmovo de Arabaj muzulmanoj al Irano komenciĝis en la erao de kalifo Omar kaj mallongtempe post kelkaj gravaj militoj irananoj estis venkitaj kaj iom post iom la tuta Irano falis en la manojn de muzulmanoj kaj Jazdgerdo la 3a, la lasta ŝaho Sasanida nur gajnis malvenkojn kaj forkurojn senutilajn. Ĉi tie ni priskribas nur la kondiĉojn kaj analizante tiujn ni venos al konkludo. La politika pozicio de Irano en la fruaj tempoj de kalifo Omar estis intensigita kaj implikita. Post la morto de Ĥosro-parviz la lasta granda Sasanida ŝaho (628-632p.k), kiam Jazdgerdo la 3a sidis sur tronon, dum kvar jaroj Laû orde 12 personoj surtroniĝis, kiuj aû preterlasiĝis aû estis mortigitaj. Tiu fenomeno indikis al la ne-stabileco de la politiko kaj manko de inda individuo por la regado. Samtempe pro la malfortiĝo de ŝtat-potenco centra, la komandantoj, nobelaro kaj zoroastraj sprituloj konkeris kelkajn regionojn kaj ekregadis, kio pliigis la disiĝon kaj la sporadon. Kelkaj agadoj de Ĥosro-parviz plantis la semojn de malforteco kaj estonta dekadenco, ekz. li pro kialoj iluziaj faligis la araban ŝtaton en "Hireo", kio situis kiel baraĵo inter Irano kaj atakemaj araboj kaj bone konis la araban milit-manieron kaj ties helpo povus esti efika por li.

Ĥosro-parviz kvankam en militoj kontraû orienta Romo(Bizanco) mirige

atingis al grandiozaj venkoj, sed li povus utiligante la malfortecon de Bizanco fari profitan pac-kontrakton favure al Irano, tamen li daŭrigis la militadon kaj foruzis la forton de siaj armeanoj kaj perdis multajn regionojn. Resume la Sasanida ŝtato, interne estis dronita en plenan perverson, korupton kaj dekadencon.

Ekonomie la finacaj reformoj de Anuŝirvano, provizore plibonigis la popol-staton kaj kompreneble en longa tempo la altaj tavoloj profitis. Aliflanke, sennombraj militoj kaj maltrankviliga situacio kaŭzis detruon en comercado, industrio kaj agrikulturo. Inundego de riveroj Dajle (Tigriso) kaj forato (Eufrato) de Irano, kiuj ruinigis ties okcidentajn kampojn kaj la epidemio de plago en la regionoj, pli gravigis la mizeron de la popoloj. La riĉaĵoj kaj postenoj estis centralizitaj ĉe specialajn homojn kaj la plejmulto estis senigitaj de siaj ordinaraj rajtoj kaj perdante siajn financ-rimedojn pagis pli kaj pli da impostoj, sed la reĝaj ĉirkaŭuloj kaj elitaj tavoloj tute ne pagis imposton. Tiaj kondiĉoj jam faris la popolojn malkontentaj kaj malpaciencaj.

Laŭ socie la popoloj estis dividitaj en kvar klasojn aŭ soci-tavolojn: relegiuloj, militistoj, sekretarioj kaj normalaj homoj. La dividiĝo estis tro kruda kaj estis kalkulata kiel kasta. Krom esceptaj kaŭzoj, la ordinaraj homoj ne kapablis altrangiĝi kaj ili devus ĝis la fino de la vivo fikse resti en siaj klasoj aŭ tavoloj. Tiu afero en la komenco kaŭzis stabilecon en la socio, sed iom post iom malkunlaborado kaj malakordo inter la tavoloj kaŭzis grandan spacon inter ordinaraj popoloj kaj altaj tavoloj, ĉar ili eltenis la premojn de imposto kaj finaco kaj garantiis la infanterion de armeo estante sengita de ĉiaj rajtoj kaj avantaĝoj.

La situacio de la kulturo, pensado kaj kredo en Irano

En la lasta erao de Sasanida dinastio, la edukado preskaŭ estis monopoligita nur ĉe la reĝa familio kaj elitaj tavoloj kaj la publiko estis senigita de tiu rajto kvankam en la mezo kaj sub-tavoloj ekzistas pli da talentoj, kiuj bezonas edukadon kaj subtenon.

Se ni juste rigadas, ni vidos, ke ekde la Sasanida erao ni ne estis liverinta ion rimarkindan en kampon de scienco kaj havis tre malmultajn sciencistojn, kiuj ne kompareblas kun la amaso da sciencistoj en la islama periodo en Persujo.

La subtenado de kristanismo per Bizanca-ŝtato, havi eklezian bazon en la lando, ekzisto de judaj centroj inter la limoj de Irano, la alesto de Buddistoj en la oriento, ankaŭ la alesto kaj daŭrado de Maniaj (Maniĥeaj) kaj Mazdakaj pensoj, iomete da greka filozofio precipe post la fondiĝo de Ĝondiŝapur-universitado en Ĥozestano kun grekaj profesoroj, cirkuligis fluojn en la socio kiel rivalojn kontraŭ la pens -maniero de ŝtato, kiu impresis la menson de la popoloj, kiuj almenaŭ per siaj penso kaj kontemplado ekis kontraŭi la oficialan relegion kaj regantan penson.

Bedaŭrinde la Zaraduŝtra religio kaptite en la manoj de Zoroastraj spirituloj oportunistaj, fariĝis jam faktoro por la premado kaj popol-silentigado. Tiu ĉi oficiala relegio subtenis kaj konfirmis la soci-tavolan kaston, ankaŭ flanke de Sasanida ŝtato estis misuzita. La Zoroastraj sprituloj pleje atentis al la eksteraĵo kaj ceremonioj kaj pritraktis nur rekoni la kredantojn el la miskredantoj, nomi la kontraŭulojn sendiaj, kaj pereigi ilin kaj tenadi la homojn en sia flanko. la regadon akompanis diversaj torturoj kaj turmentoj.

La Armea situacio de Sasanidoj

La armeo de Sasanidoj estis potenca, armita kaj ordema, kiun konsistigis kavaliero kaj infanterio. La kavaliero estis organizita el nobelaro kaj aristokratoj, kiuj ne pagis imposton kaj la infanterio el ordinara popolo kaj vilaĝanoj. Ĉi tiu ordema kaj potenca armeo reorganiziĝis en la tempo de Anuŝirvano* kaj fariĝis pli armita kaj sukcesigis iranon en diversaj militoj. La grandegaj militoj de Ĥosro-parviz, kiu kelktempe disvastigis la teritorion de la Send-rivero ĝis la Egiptujo, per tiu armeo realiiĝis. Post la unuaj venkoj de Ĥosro-parviz, la daŭrado de militoj kaj atakoj, kiuj plu jam fariĝis ferenezecaj, kaŭzis la eluziĝon de la armeo kaj havis malbonan efikon sur la spiritojn de la armeanoj. Ili estis jam mallogitaj kaj malkontentaj. La militoj kvankam gajnitaj alportis al ili malvenkon fine, ĉar la infanterio, kiu konsistis el vilaĝanoj kaj ordinaraj popolanoj kaj estis la korpo de la armeo, krom la militservoj ili pagis la imposton kaj estis ankaŭ implikitaj en la soci- tavolaj premadoj, estante for de sia vivo kaj laboro, ricevis nenian porcion kaj salajron, do, kiel ili povus subteni la ŝtaton, kiu melkis ilin kaj profitis de iliaj servoj sen estigante avantaĝn al ili? Do, ili perdis la emon de rezistado kaj en la tempo de arabaj atakoj eĉ disdonado de mono inter ili ne persvadis ilin al batalo, Ĉar sprito dumlonge lacigita kaj frakasita ne ripareblas per tuja kuracado.

Eta rigardo al oficiala relegio de Sasanida ŝtato

La oficiala relegio de sasanida ŝtato estis Zoroastrismo, kiu nia-opinie estis trovinta ĉefan diferencon kun la relegio, kiun la Zoroastro mem la irana profeto alportis-Kio siavice postulas apartan debaton.

La Zoroastrismo de Sasanida epoko kiel la mez-epoka kristanismo eklezia, intervenadis en tutan vivon de la popolo kaj eniris en ĉiujn angulojn de la homaj vivoj. Ili ŝanĝadis la leĝojn kaj relegiajn dekretojn laŭ siaj deziroj. La religio de spirituloj obstine subtenis kaj konfirmis la kategoriojn de la tavol-sistemo kaj kontraŭi tion estis kalkulata kiel granda peko. Ili induktis al popoloj, ke la reĝo estas estaĵo Dia kaj eterna. La klabo anatema ĉiam estis levinta super la kapoj de kontraŭuloj. En lastaj tempoj de Sasanidoj pro la aperinta dubo pri la Zoroastra religio, du apartaj branĉoj ekaperis en Zoroastrismo: Zarvanidoj kaj Kjumarsidoj, ke por trakti ilin kaj ties apero-kialojn oni bezonas apartan studadon. La tuto de la aferoj kaj unuiĝo de la monda kaj religia mastroj kaj kaptigi homojn por atingi al voloj siaj faris la popolon malpaciencaj kaj kor-rompitaj. Ili kvazaŭ atendadis por iu, ies voĉo aŭ mesaĝo, kiu komprenus ilin kiel homoj kaj ĝuigus ilin almenaŭ pri etrajtoj.

Pli antaŭe la strebemaj kontraŭstaroj de Manio (Manikeo), kaj Mazdao estis elformiĝintaj en tute apartaj cirkonstancoj, kaj tial la ŝtato povis kontraŭbatali ilin rigore, sed kvazaŭ tiu ĉi misio estis destinita realiĝi per islamo. laŭ la teoriistoj, eĉ se islamo ne estus aperinta, kristanismo prosperus en Irano. Islamo aperis ĝuste tiam, kiam Arabujo estis droninta en krizojn de idoladorado kaj diseco kaj ne havis alian alternativon krom adori Dion kaj fariĝi unueca, kaj precize tiam, kiam ankaŭ Irano pro la diversaj problemoj kaj vasta dekadenco ne povis rezisti kontrau la arabaj atakoj.

La atako de Arabaj muzulmanoj al Irano

En la komenco de islamo, kiam araboj alfrontis al irananoj de Sasanida periodo, ili male de Irano kio spertis krizajn politikojn, ĝuis fortikan kaj centralizitan ŝtaton en Madineo (Medino) kun viglaj soldatoj plen-

motivaj. Ili anstataû la iranaj kredaj krizoj havis firman kredon kaj unuecan religion. Eĉ la malmultaj armiloj kaj ekipaĵoj al ili estis avantaĝo por pli facile plenumi la milit- kaj forkurmanieron antaû la pezaj armeanoj Sasanidaj.

La atakoj de araboj havis multajn kialojn. eble la leteroj senditaj de la profeto en sia vivo al ĉefoj de diversaj landoj indikis, ke la islama religio estas monda religio kaj li havas mision disvastigan kaj eblas ke arabaj motivoj por ekmovi al Irano estis plenumi la volon de la profeto. Laû la administra vidpunkto de la kalifo, la atako al najbaraj landoj kiel Irano eblus malhelpi la arabojn de sendiiĝo kaj malkonsentiĝo. Aliflanke la pliiĝo de muzulmanaj numbroj en Arabujo kaj ilia senlaboreco povus okazigi multajn daĝerojn inter la ĵus naskita islamo, do, la danĝero devus esti iamaniere translokita eksteren. Ankaû la disvastigo de islamo kaj monoteismo povus esti unu el la kaûzoj de la atako, ĉar kiam la homo atingas al nova kredo laû si perfekta, volas altiri ankaû la aliajn kaj entute estas naïve pretervidi la ekonomiajn kialojn, povrecon kaj malsaton de araboj kaj la penson pri la akirado de la trofeoj.

Do, sekve de la faktoroj numbritaj pri irana situacio, t.e.: "La kriza politika situacio, ekonomia dekadenco, finacaj premadoj, kriza socio, tavola kasto, la kreda krizo kaj dissplitiĝo de la relegio, malmulta aparta grupo monopoliganto, la armeo kaj korpuso laca, eluzita kaj trista pri la milito, kaj popoloj malkontentaj kaj maltrankvilaj pri la ŝtato" ni pravigu al Sasanida ŝtato facile disfali antaû la araboj. Eblas, ke se anstataû araboj aliaj atakus, ankoraû la sasanida ŝtato disfalus. Laû unu el la historiistoj:" La sasanida ŝtato similis al la mortinta Solejmano (Salomono) apoginta al bastono sia kaj nur skueto sufiĉis renversigi lin (ĝin).

Ne la tuta muzulmanaro kaj atakantoj aliris al Irano por disvastigi islamon, kompreneble la grupoj, kiuj unuafoje venis, vere celis tion sed, kelkaj aliaj araboj forrabistaj por facila rabado sin enmiksis en la atakantojn kaj ĝuis el venkaj fruktoj sennumbraj.

Laû la interpretoj menciitaj, Fakte Irano ne rezistis aû ne povis rezisti antaû la arabaj atakoj kaj en kelkaj lokoj venkiĝis per milito kaj masakro kaj en kelkaj per paco kaj negocado, sed kelkaj regionoj de la lando kiel la nordo de Irano tre malfrue ĉirkaû la 2a aû eĉ 3a arcentoj post la heĝiro estis venkitaj.

La islamo de irano

Post la venko de Irano fare muzulmanoj, la irananoj ne unu-foje, sed iom post iom akceptis islamon. Nature kelkaj premate en milito muzulmaniĝis, kies nombroj estis malmultaj kaj grupoj el altaj tavoloj por gardi siajn profitojn kaj ne perdi ilin akompanis la muzulmanojn. En konkerado de la urboj, muzulmanoj unue alvokis la popolojn al islamaniĝo kaj poste (se ili tion ne akceptis) al pagado de ĝezjeo(imposto, kion kredantaj neislamanoj devas pagi al la islama ŝtato, en kiu ili loĝas) kaj fine (se ili ne akceptis pagi tion)al batalo. Do, la afero ne estis tiel, ke ĉiuj homoj perforte islamaniĝu, ĉar la fontoj indikas pri la plu-ekzistado de sanktaj fajrejoj antikvaj (de zoroastranoj) kun multe da klientaro en la 2a kaj 3a heĝiraj jarcentoj en diversaj regionoj de la lando.

La kialon de muzulmaniĝo de iranoj oni devas priserĉi en islamo mem kaj en la internaj problemoj de Zoroastra religio mem. La Zoroastro de Sasanida epoko eble povis esti kontentiga en la komencaj periodoj de la regado de sasanidoj, sed post pasado de la jaroj pro la popola renkotiĝo kun la pensoj de kristanoj, judoj, buddistoj,

maniĥeanoj, mazdaoj kaj filozofiaj ideoj estiĝis ŝanĝo en iliaj pensmanieroj. La dualismo rezulte de ada konflikto inter Ahura-Mazdao kaj Ahrimano (satano) pliigis la mensan disecon de la popolo. Kelkaj por transformi la dualecon al unueco fondis la branĉon de Zarvanismo aŭ Zarvanidoj. Laŭ tio la Zarvano, la Dio eterna estas la patro de Ahura kaj Ahrimano. Pli poste pro la duboj pri tiu religio aperis alia religio nome Kiumarsismo aŭ Kiumarsidoj. Entute tiuj ĉi diskutoj postulas teknikajn kaj implikitajn debatojn. Koncize oni povas diri, tiuj ĉi religiaj branĉiĝoj indikas pri la kredaj krizoj, kiuj ne harmonias kun la evoluintaj kaj progresintaj pensoj de la popolo.

Male kiam venis islamo kaj la popolo konatiĝis kun tio, ties Dio havis tiujn ĉi specifojn:

”Estis ĉio pova, ne havis rivalon rezisti antaŭ li kaj batali kontraŭ li, ne estis naskita kaj ne estis naskinta, ne aŭskultis nur al paroloj de spritulOj, religiuloj kaj reĝoj, sed atentis al ĉiuj homoj kaj antaŭ ĉiu demando-signo havis indan respondon, do, Allah anstatavis Ahuraon kaj Zarvanon..

La originala islamo kaj ne tio, kio poste fariĝis ornamita kaj eltranĉita kaj ilo en la manoj de la regantoj dispotaj, havis mesaĝon pri la egaleco kaj kontraŭis ĉian tavolan diskriminacion kaj ĉiuj homoj de reĝo ĝis la servistoj kaj simplaj vilaĝanoj egalis ĉe tio kaj tio por irananoj, kiuj dum jarcentoj estis implikitaj en tavola premateco estis tre stranga kaj interesa, ke alvenis relegio, kiu egalestigas ilin kun la imperiestro.

La ordonoj de originala islamo, malpermesis la tiranecon kaj rekomendis la donacon, egalecon kaj antaŭenigis kulturon por kolopodi al edukado kaj lernado al ĉiuj tavoloj de la socio (pretervidante la tavolan kaj materian superecon male de Zoroastriso en Sasanida epoko, kiu la superecon vidis en materia ĝuado).

Laŭ kelkaj, irananoj por forkuri el pagado de ĝezjeo, muslulmaniĝis. Tio ne estas ĝusta, ĉar islamaniĝinte ili devus pagi duopan imposton, tio estas Zakaton* kaj Ĥomson*. do, anstataŭ unu forpago, du forpagojn ili devus pagi, do la realan kialon de muzulmaniĝo de irananoj oni devas serĉi en menciitaj sociaj kaj pensaj kondiĉoj.

Ĉiu-kaze, irananoj post la akcepto de islamo fariĝis muzulmanoj stabilaj kaj seriozaj kaj liveris pli da servoj ol la araboj al islamo kaj havis grandan rolon en fondado de brila islama civilizacio. Pli ol duono de la sciensistoj de la islama periodo estas el Irano kaj per rigardo sincera kaj justa, ni vidas, ke la nivelo de scienco kaj ties disvatiĝo neniel kompareblas kun la antaŭ-islama erao kaj tio montras, ke plimulto da popoloj muzulmaniĝis memvole, ĉar kiam oni kredas sub la perforto, neniam okupas sin servi al la religio kaj oni ne devancas la alportintojn de la religio. Ekzistas tradicio de la profeto-kio malgraŭ la ĝusteco aŭ malĝusteco-ŝajnas interesa: li diris al siaj kunuloj: “Mi vidas tagon, kiam tiuj ĉi irananoj batalos kontraŭ vi por muzulmanigi vin.”

(1) Fama reĝo sasanida
(2) Zakato: Almozo
(3) Ĥomso: Kvinono de la imposto

Fonto :

SOLTANI. R. eslam va iranian (Islamo kaj Irananoj) Negahe tazeh, literatura, kultura, arta sezon-letero, numero 20 kaj 21 vintro 1380 kaj printempo 1381 eldonita en Beheshti universitato.

Tradukis: **M.Fahmi**

Soltanieh Aliĝis la UNESKO-Liston de

En sia sesio en Durban, SudAfriko, Monda Heredaĵo Komitato aprobis inkluzivi Soltanieh kupolon kiel la sepa Irana ejo en la listo de monda heredaĵo.

Tehrano -Julio 15 2005(CHN)- Soltanieh kupolo , la plej granda el tiaj konstruaĵoj en la mondo kiu estas farita el briko, estis aprobita esti registrita sur la UNESKO listo de Monda Heredaĵo hodiaŭ. Ĉi tiu decido estis farita en la hodiaŭa (Vendredo) sesio de Monda Heredaĵo Komitato renkontiĝo. Tiele la kupolo fariĝis la sepan Iranan ejon registrita sur la listo de UNESKO Monda Heredaĵo.

"Gajnninte la plej parto de voĉdonoj post la livero de ICOMUS spertula raporto sur Soltanieh dosiero, ĉi tiu antikva Irana kupolo estis lokita sur la listo de UNESKO Monda Heredaĵo en la hodiaŭa sesio de la Monda Heredaĵo Komitato renkontiĝo, kiu estis dediĉita al registriĝo de nomita antikvaj kaj arkeologiaj ejoj kaj objektoj sur la listo de Monda Heredaĵo," diris Ahmad Ĝalali, la Irana Ambasadoro al UNESKO.

"Soltanieh estas la simbolo de unu el la plej gloraj periodoj de Irana historio," aldonis Ĝalali, "kaj ĝia registriĝo sur la monda heredaĵo listo konfirmas ĝian internacian gravecon."

Soltanieh kupolo kun alteco kiu superas 54 metroj estas unu el la plej mirindaj pecoj de arkitekturo de "Ilĥanida" (Mongolo dinastio regita



Foto: M. R. Torabi

Iranon) epoko. La konstruado de ĉi tiu antikva monumento kiu estas situita 30 kilometroj for de Zanĝano, provinca ĉefurbo en okcidente de Irano, datiĝas ekde 700 jaroj antaŭe. Ĉi tiu kupolo kun sia ok-angula bazo, ravega kahela laboro, kaj imponega arkitekturo estas unu el la plej unikaj ekzemploj de Islama arkitekturo.

Soltanieh estas la plej grava ekzemplo de Ilĥanida arkitekturo, kiu verŝajne influis la arkitekturon de multaj aliaj historiaj konstruaĵoj en Irano," diris Sejjed Mohammad Beheŝti, la vicdirektoro de Irana Kultura Heredaĵo kaj Turisma Organizo Esplor-Centro, "ĉi tiu kupolo estas la plej granda en la mondo kiu estas farita el briko kaj pri ĝia alteco estas la tria plej alta inter similaj en la mondo."

Li indikis, "Registriĝon de Iranaj ejoj montras la gravecon de la rolo de ĉi tiu lando en la internacia kunteksto."

Post la registriĝo de Soltanieh sur la Monda Heredaĵo listo, la prezidanto de Monda Heredaĵo Centro, Francesco Bandarin, kaj Muniro Buŝenaki, UNESKO kultura vicdirektoro gratulis la Iranan delegacion aparte.

Antaŭ ĉi tiuj renkontiĝoj, en lia vizito al Irano lastan februaron, Buŝenaki priskribis la kondiĉon de Soltanieh dosiero por registriĝo kiel "Favora".

Li asertis, "la Irana parto transdonis kompletan dosieron pri ĉi tiu ejo kaj estas tre neverŝajna ke la registriĝ-procedo de Soltanieh havus iun malhelpon."

Soltanieh kupolo estas la sepa Irana ejo kiu estas registrita en la listo de Monda Heredaĵo post Naqŝ'e Ĝahan Palaco, Perspoliso, Ĉoĝa Zanbil zigorat (ofta formo de mult-tavola templo en antikva Elamo), Taĥt'e Solejman, Pasargado, kaj Arg'e Bam (Bam citadelo). Estante agnoskita per la Monda Heredaĵo Komitato, kiu traktas kaj prizorgas la registriĝo sur UNESKO listo de Monda Heredaĵo, metos la ejon sub protekto kaj konservo de preskaŭ ĉiuj landoj tutmonda.

La 29-a ĉiujaraj renkontiĝoj de Monda Heredaĵo Komitato komencis dimanĉon (Julion 10) en Durban, SudAfriko, kaj daŭris ĝis sekvanta Dimanĉo (Julio 17). pli ol 700 spertuloj de proksimume 180 landoj ĉeestis ĉi tiuj renkontiĝoj kiuj celas decidi pri la registriĝo de 42 historia, natura, kaj miksaj ejoj sur la listo de Monda Heredaĵo. Cetere, la supre menciita komitato estas respondeca stud(ad)i la kazon kaj kondiĉon de en-danĝera Monda Heredaĵo dum ĉi tiuj renkontiĝoj kaj decidi pri ili sekve.

Aktuale 788 ejoj estas registritaj sur la listo el kiuj 611 ejoj estas kulturaj, 154 estas naturaj, kaj 23 ejoj estas miksitaj.

UNESKO 1973 konvencio por kultura kaj natura heredaĵo protekto kun 178 membroŝtatoj estas unu la plej disvastiĝintaj internaciaj konvencio. La membroŝtatoj de ĉi tiu konvencio estas respondecaj protekti kaj konservi mondajn heredaĵojn ejojn kaj objektojn kaj ankaŭ siaj propraj naciaj kaj regionaj kulturaj kaj naturaj ejoj.

En la ĉijara renkontiĝo, Sejjed Mohammad Beheŝti, la estro de Irana Kultura Heredaĵo kaj Turisma Organizo Esploro(j) Centro, prezidis la Iranan delegacion kiu konsistis el spertuloj kaj respondeculoj de Irana Kultura Heredaĵo Organizo.

La 4a Azia Kongreso

Razen Menandhar - Nepalo

Preparo
Azia Kongreso estis nia revo, kaj ankaŭ mia. Post kiam Bharat revenis el Koreio, kun la granda respondeco, mi multe ekscitiĝis. Iam mi pensis ke ni eble ne povos ĉar mi sciis ke mankas eĉ parolantoj, do denove venas alia penso por plenumigi la vakon - ne, ni havas sufiĉe da laborantoj kaj ni ankaŭ povas kreski novajn esperantistojn dum du jaroj.

Ni devas danki al Kim Yong Jin kiu de Koreio multe helpis nin kaj ankaŭ kuraĝigis nin. Li luis luksan ĉambron ĉe Thamel por ke ni daŭre laboru. Venis vizaĝoj en la oficejoj kiuj ne daŭre laboris dum la preparperiodo. Mi sicias ke estis nur malmulte da homoj kiuj laboradis kaj ili certe multe laboris.

La atendo finiĝis kiam la dato finfine alvenis. Same kiel nepala kutimo, Nepala Esperanto-Asocio (NespA) faris Lokan Kongresan Komitaton kun pli ol 20 da membroj kaj denove "laborgrupo" estis kreita ĉar la NespA komprenis ke labori kun tiom granda teamo estis malfacila. Mi ĝojis ke min donis respondeco propagandi - tion mi certe volis fari.

Tagoj pasis; semajnoj, monatoj kaj eĉ jaroj pasis. Sed la laborrapideco estis same. Interese, dum kunvenoj, almenaŭ tiuj en kiuj mi partoprenis, ne okazis novajn gravajn decidojn. Oni dum horoj diskutis pri iu temo sed sen rezulto. Dio donis al ni du orelojn kaj unu buŝon sed en LKK, Bharat kaj Mukunda nur povas diri kaj tute ne aŭskulti. Mi estas silentema sed venis kelkaj homoj kiu ankoraŭ havas energion kritiki kaj esperi pli belan estonton - ili preskaŭ batalis sed la oreloj nur aŭskulti aŭ, kiel nepala proverbo diras - aŭskultis per unu orelo kaj forĵetis per alia.

Mi memoras, Hori Yasuo venis al Nepalo dum Himalaja Renkontiĝo kaj preskaŭ detale preparis la ĉiutagajn programojn. Sed la diskuto pri tio neniam finis (kaj daŭris ĝis la komenco de la kongerso mem) kaj pli interese, oni tre volis diskuti pri manĝaĵo kaj loĝado en hoteloj por "turistoj" sed ne pri temoj sur kiuj oni kongresu.

Kiel Dio volis, okazis nenomita puĉo en Nepalo kaj sekvis rompiĝo de telefonkontakto. Mi povas imagi ke KAEM kaj aliaj aliĝintoj timegis pro tio kaj tuj volis ke oni nuligu la kongreson (aŭ almenaŭ prokrastu). NEspA mem ne povis decidi kion fari kaj KAEM ĝustatempe prokrastis. Nepalanoj eĉ ne havis senton - ĉu konsenti aŭ diri ke Nepalo tute taŭgas okazigi la kongreson.

Kreiĝis granda ĥaoso post kiam Libera Folio donis longan novaĵon pri la prokrasto. Kiel ĵurnalisto, tio plaĉis al mi sed kiel LKK-ano, mi trovis ke ĝi troigis la novaĵon.

Antaŭkongreso
Alvenes la tagon de la planita Azia Kongreso kaj ankaŭ atingis al Nepalo tiuj kiuj aliĝis al la AK kaj ne volis aŭ ne povis nuligi iliajn vojaĝojn al Nepalo. Kelkaj el ili eĉ diris ke ili venis malgraŭ la protesto de la ŝtato kaj ankaŭ de siaj familianoj. Ege interese. Estis pli ol 20 kaj mi inter ili konis Franziskan, Miĉikon kaj aliajn.

Kongreso okazis – mi ne estis certa ĉu estis vera aŭ antaŭigita. Plej parte ili babilis pri la "sukceso de kongreso" dum la kongreso kaj ne temis pri io. La organizanto petis al partoprenantoj paroli pri la kongreso kaj ili ne havis vortojn. Ili ankaŭ kantis en nepala lingvo kaj iomete dancis. Sed tie mankis Esperanteco – ili ne povis diskuti pri Espearnto- movado ĝenerale, nek povis ili diskuti pri la movado en Azio aŭ Nepalo. Venis aferoj pri religio kaj lingvoj do mi ne povis plu resti silenta. Mi volis klarigi kiel la granda grupo trudas malgrandajn grupojn. Kaj preskaŭ alvenis bataleto inter nepalanoj – mi diris ke aliaj lingovj ne rajtas ekzisti en registaro kaj Mukunda protestis, dirante ke "ili" ankaŭ "rajtas" instrui sian lingvon en lernejoj. Pli ol tio, mi multe esperis ke oni diskutu pri kaj ideologiaj kaj praktikaj temoj – ekz, komerco, politiko, religio, socio, homaj rajtoj, reto, UEA ktp. Sed mi nur povis aŭdi iomete pri Monda Turismo.

Azia Kongreso
Venis tempo por la prokrastita Azia Kongrso mem. Okazis LKK-kunvenoj sed tute freneze. Unu tagon, mi vizitis LKK-oficejon je 12.00 sabate kaj poste Bharat diris al mi – "Vi povas veni je la 3.00 se vi volas, okazos la LKK-kunveno."

Nur antaŭ unu semajno, Bharat parolis pri la Kongresa Libro al mi kaj mi akceptis la respondeco de ĝia eldono. Mi certe diris ke povus esti pli bone se iu alia laborus. Bharat donis al mi la materialon por prepari la Kongeran Libron. Mi kunportis ĝin, pensante ke li laboras tuttage; li devas fari ion por ĝi. Sed ho ve !; kiam mi malfermis la disketon, mi vidis ke nur estis salutmesaĝoj de Landaj Asocioj kaj nomlisto de partoprenantoj.

Bone, mi iel verkis, kompilis kaj tradukis la materialon por ĝi kaj mankis denove; finfine ni finis en tri tagojn kaj iris al la presejo kaj ni miris ke Mukunda jam kompilis

pli ol 100-paĝan libron. Kaj Bharat tuj diris al ni ke en la asocio, Mukunda neniam parolis pri tia afero. Li ankaŭ diris ke kiam ajn oni eldonas libron nome de la asocio, li aŭ ŝi devas proponi tion en la estrara kunveno kaj la estraro decidas ĉu la libro meritas eldono aŭ ne. Li pravas.

25-a de aŭgusto (ĵaŭdo)

Mi estis ĉe la halo antaŭ la akceptado komencis. Mi salutis al s-ro Hori kaj tiam venis mia vera ĝojo kiam mi ekvidis s-inon Doi, s-non Tahira kaj s-ron Kido. Post 11 jaroj, ili bone konis min.



Mi petis permeson ke mi elsendu aktualajn novaĵojn pri la AK per reto. Mi jam faris blogejon www.aziakongreso.modblog.com kiu laŭ mi estas tre taŭga malmultekosta kaj rapida informdissendilo. Mi trovis la permeson. Do Kongresa Kuriero "Montejo" kaj la reta dissendilo estis mia respondeco. Mi vidis ke en LKK-oficejo en la hotelo haveblis komputilo kun retaliro. Mi pensis ke mia laboro estos tre rapida.

Okazis KAEM Kunsido kun la LKK-anoj. Mi vidis nur kelke da LKK-anoj dum la kunveno. Hori klarigis ke la inŭgura programo estos preciza kaj okazos en Esperanto krom prelego de registara oficisto. La LKK konsistas el 23 membroj, sed mi vidis ke nur kelkaj partoprenis.

Mi demandis pri la deviga prokrasto kiu parte kaŭzis tiel ke venis malpli multe da partoprenantoj ol oni komence planis. Esperanto en Azio iam raportis ke estos 225 kongresanoj – sed ne venis respondo de KAEM. Eble ili ne volis diskuti pri tiu afero. Venis nur 40 gesamideanoj el ses landoj kaj pli ol 60 Nepalanoj aliĝis. 20 estis volontuloj.

Estis Japanoj la plej multe, eble kvar el Barato, unu el Vjetnamio. Du ĉininoj venis sed ili ne estis kongersanoj, nur raportistoj. Ne venis eĉ unusola reperzentanto el Koreio, kie okazis la pasinta AK kun centoj da partoprenantoj. Kaj mi ne ankaŭ vidis reprezentantoj de Irano, Pakistano, Tajlando kaj aliaj landoj.

Poste venis tempo por bankedo, kie venis preskaŭ ĉiuj eksterlandaj kongresanoj kaj kelke da nepalanoj. Mi parolis kun Doi kaj Tahira kaj do alvenis A Giridhar. Li aspektis pli juna ol mi imagis kaj li parolis tre rapide kaj ĝuste.

Tahira diris al mi ke la unua numero de Kongrea Kuriero (Montejo) devas esti eldonia dum la unua tago, por ke la kongresanoj havu imagon pri la programoj aŭ programŝanĝoj. Mi perdis la ŝancon eldoni ĝin. Sekvis interkona vespero kie oni prezentis kantetojn aŭ alian artaĵon. De Nepalo, junulinoj prezentis nepalajn kantojn kaj dancojn.

Nepre estis tre interesa sed mi tre volis elsendi la plej fruan novaĵon al la reto per la blogejo. Unue ĝi funkciis sed vespere tion mi ne povis fari. Mi perdis mian partoprenon al la naica vespero kaj denove ne sukcesis dissendi la novaĵon.

26-a de aŭgusto (venderdo)

Unuafoje en Nepalo okazis tiel publika manifestacio de Esperanto surstrate. Estis tre artifika organizo – kun la armea ĉevalĉaro kaj ankaŭ la Panchebaja. La preterpasantoj mire rigardadis al la grupo kaj ankaŭ demandis la nepalanojn pri kio temis. Kvar kongresanoj, inkluzive de Hori sidis sur la ĉevalĉaro - la evento ankaŭ estis honoro por la gravaj partoprenantoj de la kongreso. Hori esprimis ke tio estis "grandioza kaj senvorta" organizo, dum la inaŭgura ceremonio. Ni kongersanoj trapasis la Reĝan Palacon kun la esperanta skribaĵoj.

Post tio okazis la "solena" inaŭguro. Ministro por kulturo Buddhi Raj Bajracharya estis invitita por tio. Li alvenis duon horo malfrue (tio estas kutimo en Nepalo). Same kiel ĉiam okazas en Nepalaj Espearnto eventoj, Mukunda invitis homojn - ne esperantistojn - kiujn li konis. Kaj la programo estis preskaŭ en nepala lingvo kaj la programmastro Bharat traduikis gravajn anoncojn en Espernato ! Purna Suresh, la esperntistino el Barato prezentis dancon je la fino.

Mi iris ekstere por fine eldoni la Montejon kaj ankaŭ por elmeti fotojn el mia fotilo al la blogejo. Mi ne povis ĉar la fotoj iris al la reto tre malrapide kaj fuŝis. Mi sukcesis iel eldoni Montejon, kiu estas la kongresa kuriero.

Post la teda ceremonio estis tempo por teo kaj oni devis multe atendi por sia vico. Ja estis aro da homoj. Mi ne povis komprenis kial tiom multe da homoj, kompeneble neesperntisto estsis invititaj dum la inaŭguro – ĉu por montri al la eksterlandanoj ke troviĝas tiom multe da esperantistoj en Nepalo? Dum la tagmanĝo okazis same.

Fakkunsidoj

Estis la unua tago de kongreso kaj plena je fankunsidoj. Post tagmanĝo, okzis sep fakkunsidoj en tri haloj. Estis longaj kaj mallongaj, estis seriozaj kaj gajaj – sed ĉie estis partoprenantoj kaj ili ĝuis la kunsidojn.

1. Mukunda Pathik instruis nepalan lingvon al partoprenantoj; estis kvar aŭ kvin lenrnitoj.
2. Ajit Joshi kaj aliaj junuloj instruis nepalajn kantojn. Ili kantis "Resham Firiri" kaj la Baratanoj bone lernis.

3. Okazis instruado de Esperanto por komencantoj.
4. Razen Manandhar prelegis pri la evoluo de la Budhismo kaj ĝia aktuala pozicio en la naskiĝlando de Budho. Estis pli ol 12 homoj kaj ili kurioze demandis pri la religio-politiko de Nepalo.
5. Saiko Tume diskutis pri stato de virinoj en aziaj landoj dum virina fakkunsido. Nur Japanio kaj Ĉinio povis paroli pri virinoj en siaj landoj. Mi ne ĉeestis sed mi aŭdis ke eĉ nepalaj virinoj ne eĉestis. Ili diskutis pri la graveco de egalaj rajtoj kaj kunlaboro kun la virinoj.
6. Tahira Masako instruis al progresantoj. Ĉar miksiĝis komencantinoj, ili ne bone povis lerni pri pli malfacilaj ekzercoj.
7. Hori Yasuo Hasuo prelegis pri la historio de Japanio.

27-a de aŭgusto (sabato)

1. Matene komenciĝis la plej grava fakkunsido pri azia agado – estis frue kaj nur malmulte da homoj venis. Hori kondukis ĝin. Esperantistoj de ĉiuj landoj (nome Japanio, Ĉinio, Vjetnamio, Aŭstralio, kiu helpis prezenti pri Ĉinio, kaj Nepalo) kiuj okupiĝas aŭ interesiĝas pri movado partoprenis. Kaj do estis la plej granda laŭ la nombro de partoprenantoj ankaŭ – estis ĉirkaŭ 30. Estis tri-hora kaj komence oni pensis ke estos tro longa sed poste la tempo mankis kaj oni rapide iris al la konkludoj. La tri horoj ne sufiĉis por la diskutado kiu ekscitigis la partoprenantojn kaj ankaŭ donis sanĉon al ili lerni pri azia agado.

Estis dividita la kunsido en tri partoj:

a. Dum unua parto estis pri movadaj aferoj. La reprezentantoj prezentis koncizajn raportojn pri la situacio de la Esperanto-movado en siaj landoj. Mi lernis ke en Japanio kaj Ĉinio, maljunuloj abundas sed en aliaj landoj junuloj kresas. Kvankam Esperanto venis ĉirkaŭ antaŭ unu jarcento almenaŭ en kelke da aziaj landoj, la evoluo de ĝi estis ne kontentiga en multaj alaj landoj (krom Japanio kaj Ĉinio). La partoprenantoj diris ke la evoluo en tiuj aliaj landoj, ne tuŝita antaŭ longe, nun kreskas rapide.

b. Poste oni diskutis pri la movadaj aferoj laŭteme.

i. Oni parolis pri sia Esperanto-oficejo. La landoj pli malpli mankas stabilajn oficejon kaj opinias ke la movado ne firme antaŭen iras sen propra oficejo.

ii. Kotizo-koleltado ja estas grava afero sen kio la landa asocio ne povas glate funkcii. Nature, oni ne mem kun intereso pagas ĝin sed devas esti lerte kolektita kaj samtempe devas esti klara kie la monon estas uzata. Eldono de organo povas esti efika metodo por kolekti kotizon.

iii. Ĉiuj landoj ofte-malofte instruas Esperanton kaj ofte okazas tiel ke komence multaj homoj lernas ĝin kaj ĉesas uzi ĝin poste. Korespondа instruado kaj perretaj kursoj ankaŭ estas fruktodona metodo nuntempe, laŭ la partoprenantoj. Venis Chol Nath el Nepalo por prezenti pri la instruado de Espeanto, mirinde !

iv. Lernolibro kaj vortaro estas gravaj materialoj por kursoj. En ĉiuj landoj troviĝas lernolibroj (Barato jam havas en kelkaj lingvoj) ; nur mankas vortaro en kelkaj. Temis pri la Nepali-Espernto vortaro kaj Razen Manandhar transdonis manuskripton de la vortaro kion li kompilis al Mukunda Pathik, la prezidanto de Nepala Esperanto-Asocio. Hori tuj promesis ke KAEM subtenos ĝian eldonon.

v. Organo estas ne nur ilo por kolekti la kotizon sed ankaŭ la disinformilo pri la agadoj de la asocio. Ĉiuj landoj ja havas sian organon/bultenon sed kelkaj ne estas regula. En Ĉinio kaj Vjetnamio la ŝtatoj subenis Esperanto-bultenon sed poste ĉesis. En ĉiuj landoj, dissendo pli malfacilas kaj kostas multe ol eldonado. Pro tio, oni nuntempe preferas retan version de la eldonaĵoj. Bharato raportis ke ret-rondo estas efika metodo dissendi informojn kiu povas ludi la rolon de organo kaj ĝi jam anstataŭigis ilia paperan organon "La Fenestro". Mi volis paroli pri nia retrondo "nepalesperanto" sed Bharat klarigis ke Nepalo ne havas tion! Kaj mi diris ke mi laboris por "Montejo" de 1992 ĝis 1994 kaj poste multaj homoj venis por labori sur ĝi kaj mi ĉesis.

vi. Diskutado pri aktiveco de junuloj estis grava sed mankis tempo por serioze kaj detale paroli pri tio. Ĉiuj landoj konsentis ke alveno de junuloj al la movado gravas. Oni penis pri devesaj metodoj allogi ilin je lernado de Esperanto kaj ankaŭ movadigi ilin.

c. Esperanto en Azio : Hori Jasuo enkondukis pri la organo de KAEM, "Esperanto en Azio". Ĝi estas sendata al pli ol 350 geesperantistoj kaj asocioj de aziaj kaj aliaj landoj per poŝto kaj estas tute senpaga, dank' al afablaj subtenantoj. La organo helpas esperantistojn je interkonado kaj intersanĝo de spertoj kaj opinioj. Kaj, ĝi ankaŭ funkcias kiel organo de propraj landoj por tiuj kiuj mankas organo.

. Projektoj de KAEM : KAEM, krom aliaj projektoj, helpas aziajn junulojn je aliĝo al UEA. Tio rezulatas je plimulto de aktivuloj en aziaj landoj. Strange, venis subite Bharat kaj manĝentile diris ke pli ol unu persono de ĉiu lando ne devas membriĝi tiel.

2. Junuloj instruis al kelkaj eksterlandanoj nepalan dancon.
3. Doi daŭre instruis al komencantoj.
4. Junuloj prelegis pri sia agado.

Okazis duontagaj ekskursoj al la palacplaco de Patan, Pashupati kaj Boudha. Mi revenis dum la vespermanĝo. Mi hazarde iris al alia ĉambro kiu estis por voluntuloj. Tiom multe da nekonataj vizaĝoj ! Ili manĝaĉis kvazaŭ neniam havis manĝon en sia vivo. Mi poste komprenis ke estis alia manĝejo por kongresanoj. La manĝejo denove estis plenplena. La luksa hotelo manĝigis denove al tiuj homoj kiuj ne konis Esperanton!

La kultura prezentado 'Nacia Vespero' estis bone – eble neforgesinda vespero por ĉiuj partoprenantoj. Prezentiĝis dekoj da dancoj, gajaj kaj kolorplenaj, dum la kultura

programo. Plejparte, la prezantado estis farita de la junaj geesperantistoj mem. Ankaŭ venis profesiaj muzikistoj kaj dancistoj. Antaŭ la fino, multaj eksterlandaj partoprenantoj ankaŭ ĝuante dancis kune kun la Nepalaj artisto-esperantistoj.

28-a de aŭgusto (dimanĉo)

Fakkunsidoj darŭris ankaŭ dimanĉe. Okazis fakkunsidoj pri Origami, jogo kaj denove daŭris instruado al komencantoj.

1.Origami estis praktike interesa kunsido. Multaj komencantoj vidis la paperojn kaj imagis diversajn objektojn sur ĝi kaj per gvido de Saiki Akira, ili sukcese faris. Formo de Gruo estis ilia ekzerco kaj ankaŭ estis la plej antikva praktiko de Origamio. Mi tre volis ĉeesti sed ne povis iri pro mia laboro por Montejo.

2. Mukunda Pathik instruis la ĉeestantoj pri Jogo. Mi ne ĉeestis sed mi vidis ke estis proksimume dek ĉeestantoj.

3. Pli ol ĉio, okazis grava kunsido pri Esperanto-instruo. Instruado de Esperanto estas la fundamento de movado sed ĝi ne estas tiom facila – kurso-gvidantoj de ĉiuj landoj ĉiam frontas aron da problemoj aŭ malfacilaĵojn dum kaj post la kursoj. Estis tio gvidita de Isino Masajo kun helpo de aliaj geesperantistoj. Venis ĉeestantoj el ĉiuj landoj por diskuti pri plibonigo de kurso-gvidado en siaj landoj – en tute estis pli ol 20 inkluzive de kelkaj junuloj kiuj ankoraŭ ne gvidis kursojn. La kunsido donis ŝancon al ĉeestantoj prezenti siajn asocian aŭ personan spertojn pri kurso-aranĝado. La instruistoj kaj instruintoj parolis pri la praktikaj problemoj kiujn ili frontis dum instruado.

La plej unua problemo kion ĉiuj vidis, estis altiri lernontojn. La mondo ja moderniĝas kaj alkaŭ samtempe materialiĝas do homoj ne elspezas tempon en tiuj lokoj aŭ flankoj kie mankas ebleco gajni monon. Uzi la ŝancon kiel skolta renkontiĝo povas esti unu el la solvoj. Kaj, por instruado, permesoj de lernejestro kaj registaro ktp ankaŭ malkuraĝigas la instruistojn. Alie, se instruistoj lernas Esperanton, la ŝanĉo duobliĝas ke ili iam povos instrui ĝi al siajn gestudentoj. Kaj alia malfacilaĵo estas tiu ke la gelernantojn facile lernas bazan nivelon – ili bone komprenas la fundamenton sed kiam ili progresas, ili ekvidas multajn malfacilaĵojn kaj finfine ili malaperas. Troviĝas multaj lerno-libroj kaj lego-libroj sed restas tiam problemo pri elektado. Ne ĉiuj instrumaterialoj estas bonkvalitaj kaj aliflanke la sama materialo povas esti bona kaj malbona al du grupoj.

Kune la ĉeestantoj konkludis ke devas estis bonkvalita lerno-libro kaj patienca instruisto kaj samptepe bezonatas helpoj de landaj asocioj kaj ankaŭ aliaj sociaj organizaĵoj. De tempo al tempo, okazas bonaj kursoj far eksterlandaj instruistoj anstataŭ la lokaj. Kaj tiuj landoj kiuj havas sufiĉe da instrumaterialoj povas donaci iom al la aliaj kun malfortaj movadoj, kondiĉe ke la materialoj estu bone uzataj.

4. Instuado al komencantoj darŭris ankaŭ hodiaŭ. Doi daŭre instruis kaj hodiaŭ ŝi ankaŭ iomete klarigis pri la Esperanto, Esperanto-movado, UK kaj Jokohama UK.

6. F-ino Apsana Giri prelegis pri botaniko de Nepalo al ses homoj.

7. Kaj Aliflanke estis longa sed same interesa fakkunsido pri Barato "Bunta Mozaiko". Ranga, Giridhar, Venkatesh kaj Abdul en siaj vicoj klarigis diversajn flankojn de la vasta sudazia lando kun tiom riĉa kulturo kaj naturo.

Okazis duan ekkurson – al Svajambhu, palacplado de Katmando kaj Bhaktapuro.

29-a de aŭgusto (lundo)

Jen venis al fino. Matene okazis fakkunsidoj pri Pasporta servo kaj Ajurveda.

1. La fakkunsido pri Pasporta Servo estis interse - multaj partoprenantoj prelegis pri siaj spertoj kun gastoj kaj kiel gastoj en diversaj landoj. Venis temoj pri la reto de gastigantoj, plezuro de gastigado, decaj kaj maldecaj gastoj, mono por la gastoj kaj ankaŭ gastolibroj. Mi diris ke troviĝas tiaj gastoj kiuj lasas hejmon sen informo kaj denove alvenas nokte por dormi. Aŭ ankau troviĝas tiaj kiu perdas biciklon de gastiganto kaj ne volus aĉti aŭ kiu ĵetas ŝtonon al najbaro de gastiganto.

2. Instruado al komencantoj daŭris.

3. Ranga prezentis detalan prelegon pri Ajurveda.

Mi havis ŝancon donaci la kopioj de "The Himalayan Times" en kiu mi aperigis novaĵon pri la Azia Kongreso. Mi havis ŝancon paroli kun Mirinda pri Esperanto-ĵurnalismo. Mirinda kaj Goja estis du esperantistinoj kiuj venis el Ĉinio nur por raporti pri la kongreso por Ĉina Radio. Estis tiel agrable ke ili kaj ĝuas Esperanton kaj laboras. Mi revas tian laboron, kiu permesas min pensi pri Esperanto. Kaj, pli ol tio mi sincere dankas homojn kiel ili kiuj laboras por la movado centoble plimulte ol tiuj kiuj sin nomas aktivuloj. Nia movado perdos signifon se ni ne povos disinformi pri ĝi al samideanoj de aliaj patoj de la mondo. Ni devas saluti ilin.

Mi tre bedaŭris ke mi ne povos ĉeesti dum la fermo. Fatke lundo estas mia feria tago sed la ĉefo ne volis ke mi ĉeestu en la Esperanto-kongreso kaj vokis al mi ke mi laboru en tiu tago. Ĉefoj estsa ĉefoj – mi devis obei.

Vespere mi aŭdis ke la fermo ankaŭ estis tiel enua kiel estis la malfermo. Estis bone ke Japanoj au JEI donacis monon por la LKK por bilanci la malprofiton. Dankon ! Kaj, Mukunda kunportis liajn sekretajn librojn - mezgrada lernolibro kaj libro pri Esperanto-movado.

Ĉiuj rajtas verki Esperanto-librojn. Sed mi forte opinias ke kiam la Asocio eldonas ion, almenaŭ la estraranoj devas scii ke la libro estas eldonata kaj ili ankaŭ devas diskuti pri ĝia bezono, signifo ktp. Kiu pagos por ĝi? KAEM pagis por la unua lerno-libro kaj ĉu KEAM denove? Aŭ LKK? Aŭ NEspA mem?

★

IRANA ESPERANTISTO







"...bonŝance venis
'IRANA ESPERANTISTO"*,*
kiu diversnuance kaj riĉe proksimigas la kulturon de tiu ĉi fora lando. Jen per prezento de la materia kulturmonumento de tiu ĉi lando, granda turisma atrakciaĵo devenanta el la 10-a jarcento Bam-Citadelo, la plej granda adoba kontruaĵo en la mondo, kalkulita de UNESCO al la universala kulturheredaĵo..."
Radio Polonia, Barbara Pietrzak.

IRANA ESPERANTISTO estas internacia kultura sezon-magazino sendependa. Legante ĝin vi povas:
Konatiĝi kaj kun plej grandaj antikvaj persaj poetoj/mistikuloj ...
Sciiĝi pri gravaj eventoj en Irano, ekz-e en la 5a n-ro estis pli ol dek paĝoj pri Ŝirin Ebadi, NobelPacPremiito en 2003.
Lerni pri plej allogaj vidindaj lokoj (historiaj); ĝis nun ...

27
30

IRANA ESPERANTISTO aperas ĉiu-sezone sur 56 paĝoj, ĝi estas 29cmx20.5cm, kun koloraj kovrilpaĝoj, ISSN 1728-6174.

Pliaj informoj pri la magazino, kune kun enhavtabelo alireblas en:
http://eo.wikipedia.org/wiki/Irana_Esperantisto
Jen informfontoj pri la magazino en la persa:
http://www.sabzandishan/com ,
http://www.magiran.com/subscription.asp?mgID=2899

Interesita? Jen la Abon-informoj:
Jara abontarifo por internacia samideanaro:
Orienta Eŭropo, Azio, Afriko, Sudameriko: **15 Eŭroj**.
Okcidenta Eŭropo: **20 Eŭroj.**
Nordameriko, Japanio, Koreio, Oceanio: **25 Eŭroj**.
Vi povas pagi la abonkotizon aŭ/kaj subtensumon al **UEA**, kodo: **ires-u**

Perantoj de *IRANA ESPERANTISTO*

Belgio:
FEL
Frankrijklei 140, B-2000 Antwerpen

POLLANDO:
Stanislaw Smigielski
Ul. Krasickiego 12/6
PL-47-206 Kedzierzyn-Kozle

USONO:
Joel Brozovsky
Esperanto-Ligo por Norda Ameriko
1257 Hollis St
Emeryville CA 94608-2514, Usono
Por eventualaj legantoj en Usono: por la jaro 2004, la revuo "Irana Esperantisto" estas abonebla pere de la abonservo de ELNA (PO Box 1129, El Cerrito CA 94530, tel +1 510 653 0998, retadreso: elna@esperanto-usa.org, ttt-ejo: http://www.esperanto-usa.org kaj iru al "Books & Other Materials" kaj poste al "Subscriptions").

Tutmonde:
Universala Esperanto-Asocio
Niewe Binnenweg 176, NL-3015 BJ Rotterdam, Nederlando

Perantoj estas serĉataj en aliaj landoj!

Abonilo

Nomo: Familia Nomo: Aĝo: De numero:
Ĝis numero:
Adreso:

Poŝt-kodo: Telefono: E-poŝto:

Sendu la abonilon al la adreso, P.O.Kesto 17765-184, Tehrano, Irano.
E-poŝto: info@sabzandishan.com
Bonan legadon,
Irana Esperantisto